

# ایران نام

مجله تحقیقات ایران شناسی

## ویژه خاطره نگاری در ایران

۱

با همکاری  
احمد اشرف

پیشگفتار

مقاله‌ها:

احمد اشرف	تاریخ، خاطره، افسانه
منصوره اتحادیه	خاطرات رجال قاجار
صدرالدین الهی	یک قرن در آئینه دو کتاب
شاهرخ مسکوب	ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده
فرزانه میلانی	زن و حدیث نفس نویسی در ایران

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

محمد رضا قانون پرور	دائی جان ناپلئون، (ترجمه دیک دیویس)
فرشته کوثر	در سفر (مهندس امیر شدمی)
کاوه احسانی	«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)
سید ولی رضا نصر	کتاب‌های تازه در باره ایران و خاورمیانه

حسین کاظمی

یاد رفتگان

# ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی  
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

گروه مشاوران:

راجر م. سیوری	گیتی آذرپی
بازار صابر	احمد اشرف
احمد کریمی حکاک	غلامرضا افخمی
فرهاد کاظمی	علی بنوعزیزی
ژیلبر لازار	سیمین بهبهانی
سیدحسین نصر	هاشم پسران
خلیق احمد نظامی	پیتر چلکوسکی
ویلیام ل. هنوی	ریچارد ن. فرای

دبیران دوره چهاردهم:

شاهرخ مسکوب  
فرخ غفاری  
احمد اشرف  
دبیر نقد و بررسی کتاب:  
سید ولی رضا نصر  
مدیر:  
هرمز حکمت

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۶۵۷-۱۹۹۰ (۳۰۱)

فکس: ۶۵۷-۱۹۸۳ (۳۰۱)

بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، مؤسسات ۷۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

# Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies  
Published by the Foundation for Iranian Studies

## Editorial Board (Vol. XIV):

Shahrokh Meskoob  
Farrokh Gaffari  
Ahmad Ashraf  
**Book Review Editor:**  
Seyyed Vali Reza Nasr  
**Managing Editor:**  
Hormoz Hekmat

## Advisory Board:

Gholam Reza Afkhami	Ahmad Karimi-Hakkak
Ahmad Ashraf	Farhad Kazemi
Guitty Azarpay	Gilbert Lazard
Ali Banuazizi	S. H. Nasr
Simin Behbahani	Khaliq Ahmad Nizami
Peter J. Chelkowski	Hashem Pesaran
Richard N. Frye	Bazar Saber
William L. Hanaway Jr.	Roger M. Savory

The Foundation for Iranian Studies is a non-profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran.

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code.

**The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to:

Editor, Iran Nameh  
4343 Montgomery Ave., Suite 200  
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

**Telephone: (301)657-1990**

*Iran Nameh* is copyrighted 1996

by the Foundation for Iranian Studies

Requests for permission to reprint  
more than short quotations  
should be addressed to the Editor

**Annual subscription rates (4 issues) are: \$40 for individuals, \$25 for students and \$70 for institutions**

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing add \$6.80 for surface mail. For airmail add \$12.00 for Canada, \$22.00 for Europe, and \$29.50 for Asia and Africa.

single issue: \$12

# Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies

Special Issue On  
Iranian Memoirs

Guest Editor: Ahmad Ashraf

1

History, Memoir and Fiction

*Ahmad Ashraf*

A Survey of Notable Qajar Memoirs

*Mansoureh Ettehadieh*

Reflections of a Century in Two Diaries

*Sadroddin Elahi*

Memoirs of the Iranian Left

*Shahrokh Meskoob*

Writing Women's Lives in Iran

*Farzaneh Milani*

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله ها:

- |     |                     |  |
|-----|---------------------|--|
| ۵۲۵ | احمد اشرف           | تاریخ، خاطره، افسانه                     |
| ۵۳۹ | منصوره اتحادیه      | خاطرات رجال قاجار                        |
| ۵۵۹ | صدرالدین الهی       | یک قرن در آینه دو کتاب                   |
| ۵۸۷ | شاهرخ مسکوب         | ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده  |
| ۶۱۱ | فرزانه میلانی       | زن و حدیث نفس نویسی در ایران             |
| ۶۳۹ |                     | کتابشناسی خاطرات ایرانی                  |
|     |                     | نقد و بررسی کتاب:                        |
| ۶۶۹ | محمد رضا قانون پرور | دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)       |
| ۶۷۳ | فرشته کوثر          | در سفر (مهشید امیرشاهی)                  |
| ۶۸۲ | کاوه احسانی         | «مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)       |
| ۶۹۴ | سید ولی رضا نصر     | کتاب های تازه در باره ایران و خاور میانه |
| ۷۰۳ | ویدا ناصحی - بهنام  | یاد رفتگان (حسین کاظمی)                  |
| ۷۰۹ |                     | نامه ها و نظرها                          |
| ۷۱۵ |                     | کتاب ها و نشریات رسیده                   |
| ۷۱۹ |                     | فهرست سال چهاردهم                        |

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603  
COSTA MESA, CA 92626  
Tel: (714) 751-5252  
Tel: (714) 751-4805

# ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

سال چهاردهم، شماره ۴

پائیز ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)

## پیشگفتار

شماره های پائیز و زمستان ۱۳۷۵ ایران نامه از آن رو به خاطره نگاری ایرانیان اختصاص یافته اند که در سال های اخیر بخشی چشم گیر و بی سابقه از آثار نویسندگان ایران خاطرات زنان و مردانی است که در عرصه ها و زمینه های گوناگون بر تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معاصر کشور اثری عمده گذاشته اند. آن چه اینان به تصریح و تلویح در خاطرات، یادداشت ها و گزارش های شخصی خود آورده اند بر گوشه های تاریخ بسیاری از رویدادها و دگرگونی های سیاسی ایران پرتوی تازه می افکند، ساختار و نقش شبکه های ارتباطی فردی را روشن تر می سازد و پرده از آراء و گرایش ها و تعصبات پنهان بر می کشد. این هردو شماره، به "خاطره" در معنای گسترده آن که به هیچ شیوه و سبک و قالب و رسانه خاصی محدود نیست، پرداخته اند. از سنگ نوشته های پادشاهان هخامنشی تا «وقایع نگاری» و «روزنامه خاطرات» رجال قاجار، از

«یادداشت‌های دولت‌مردان» پهلوی تا «خاطرات» رهبران و شخصیت‌های نامدار احزاب و نهضت‌های سیاسی و مذهبی و از «سرگذشت» زنان تا «شرح زندگی» اقلیت‌های قومی و مذهبی در این شماره ویژه مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته‌اند. در این میان، تنها جای «سفرنامه نویسی»، که خود شماره ای ویژه می‌طلبید، خالی مانده است.

در این شماره، احمد اشرف پس از بررسی و تحلیل وجوه اشتراک و افتراق تاریخ، خاطره و افسانه، و تمیز میان حافظه و خاطره فردی، از سوئی، و خاطره جمعی و حافظه تاریخی، از سوی دیگر، به تعریف انواع خاطره نگاری و سیر تحول آن، به ویژه در غرب، می‌پردازد، و تأکید می‌کند که خاطرات ایرانی در میانه تاریخ و افسانه جا دارند و از منابع بی‌بدیل تاریخنگاری اند. در «خاطرات رجال قاجار»، منصوره اتحادیه، با استناد به شماری گسترده از خاطرات شاهزادگان و رجال این دوره، به توضیح مسائلی چون رابطه شاه با شاهزادگان و درباریان، روابط و شبکه‌های خانوادگی، نقش زنان در رقابت‌های درباری، و داد و ستد مناصب دیوانی پرداخته است. صدرالدین الهی در نوشته خود، با بررسی سبک نگارش و محتوای *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه و یادداشت‌های علم*، و با نقل مستقیم بخش‌هایی از آن‌ها، نه تنها منش و خلق و خوی دو پادشاه، بلکه ویژگی‌های دو مقطع تاریخی از برخورد ایران با ارزش‌ها و دستاوردهای فرهنگ و تمدن غربی را، در دو سوی یک قرن، مورد سنجش و مقایسه قرار می‌دهد.

در «ملاحظاتی در باره خاطرات مبارزان حزب توده ایران» شاهرخ مسکوب پس از تأکید بر ارزش این آثار، نه فقط برای پی بردن به تاریخ سیاسی اخیر ایران بلکه برای آگاهی از فضای اندیشه سیاسی معاصر ایرانیان، جای عواطف و تجربه‌های خصوصی، و «فردیت» جدید را در این خاطرات خالی می‌بیند. فرزانه میلانی در «زن و حدیث نفس نویسی در ایران»، با اشاره به شمار اندک زنانی که به نوشتن خاطرات خود روی آورده‌اند، بر حضور فعال و بی‌سابقه آنان در ادبیات معاصر، به ویژه در زمینه حدیث نفس نویسی، و بر پیامدهای این حضور در فضای فرهنگی جامعه معاصر ایران تأکید می‌کند. «کتابشناسی خاطرات ایرانی»، همراه با مقدمه ای در باره نحوه طبقه بندی این خاطرات و توزیع فراوانی آن‌ها، پایان بخش مقالات این شماره ویژه است.



## احمد اشرف\*

### تاریخ، خاطره، افسانه

نگاهی به تاریخ، خاطره، افسانه را با این گفته مشهور ارسطو آغاز می‌کنیم که «تمایز مورخ از شاعر در این نیست که مورخ به نثر می‌نگارد و شاعر به نظم. تاریخ هردوت را می‌توان به‌گونه‌ای به نظم آورد که هم چنان از مصادیق تاریخنگاری باشد. آنچه تاریخنگار را از شاعر متمایز می‌کند آنست که تاریخنگار در بارهٔ اموری می‌نگارد که در واقع روی داده‌اند، حال آنکه شاعر دربارهٔ رویدادهایی می‌سراید که ممکن است روی دهند.»<sup>۱</sup> تعریف ارسطو از تاریخنگاری به مثابهٔ تصویر «امور تحقق یافته» بیشتر معطوف به توصیف زندگی واقعی مردمان و سرگذشت تاریخ سازان است. چنانکه کارلایل، مورخ برجستهٔ قرن نوزدهم، هنوز براین باور بود که تاریخنگاری و سرگذشت مردان بزرگ چنان با یکدیگر پیوند خورده‌اند که «تاریخ جوهر سرگذشت‌های بیشمار است.» تاریخنگاری هنگامی از سرگذشت مردان بزرگ جدا شد که برخی از مورخان قرن ۱۸ به مطالعه و

\* استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا و از ویراستاران دانشنامه *ایرانیکا*. آخرین نوشته‌های احمد اشرف زیر عناوین «ایران»، «بازار» و «محمد رضا پهلوی» در: *Encyclopedia of the Modern Middle East* (1996) منتشر شده‌اند.

تحلیل رویدادهایی پرداختند که در شکل دادن به زندگی انسان مؤثر بودند. با این همه، تاریخنگاری و خاطره نگاری باهم پیوندهای گوناگون دارند و به اعتباری هر تحلیل تاریخی خاطره و زبان حال تاریخنگار از خاطرات گذشتگان است. از سوی دیگر مرز میان تاریخنگاری و شاعری و افسانه پردازی نیز به همان سادگی و قاطعیت که ارسطو معین کرده نیست. چرا که تاریخنگاری نیز با آنکه اساساً با شرح وقایع سروکار دارد اما یکسره فارغ از افسانه پردازی و داستان سرایی نیست.

تصویرهایی که هردوت از امپراطوری هخامنشی و فردوسی از سلسله های اساطیری و تاریخی ایران باستان بدست می دهند برای روشن کردن موضوع بحث ما سودمنداند. تاریخ هردوت به نمونه اعلای تاریخنگاری که «بیان رویدادهای واقعی» باشد نزدیک است، اما نه فارغ از تجربه های شخصی هردوت و تصورات ذهنی او و معلومات او است و نه بری از "خاطره تاریخی یونانی" از خودی و بیگانه (یعنی بربرها) درعصر او. اما با این همه، تصویری که هردوت از سلسله هخامنشی و روابط آن با یونان به دست می دهد بخشی از واقعیت تاریخی را نشان می دهد و حداقل گواهی بر وجود تاریخی دولت ماد و امپراطوری هخامنشی است؛ همان واقعیت تاریخی ای که در عصر ساسانی از خاطره تاریخی ایرانیان محو می شود و تا قرن نوزدهم هم چنان نا پیدا می ماند.<sup>۲</sup>

حال آنکه در *شاهنامه* فردوسی اثری از سلسله های ماد و هخامنشی، که وجود واقعی تاریخی داشته اند، دیده نمی شود و به جای آن به تفصیل از سلسله های اساطیری پیشدادی و کیانی سخن می رود و مختصری هم به ملوک طوایف و اشکانیان پرداخته می شود و آن گاه از اسطوره به تاریخ راه می برد و تاریخ ساسانیان را براساس منابع موجود و تصورات شایع در زمان خود به نظم می کشد. *شاهنامه* فردوسی در واقع مجموعه ای است از پندارهای اساطیری، رویدادهای تاریخی، تعالیم اخلاقی و حکمت عملی و افسانه ها و تصاویر شاعرانه ای که در همه این موارد زندگینامه فردوسی به قلم خود او هم هست. به بیان دیگر، تصویر فردوسی از شاهان ساسانی همچون تصویر هردوت از شاهان هخامنشی کم و بیش به نمونه اعلای تاریخنگاری نزدیک می شود، گرچه هریک از این دو تصویر از دیدگاههای شخصی و اجتماعی و قومی و از زمان و مکان معین نشأت گرفته است.<sup>۳</sup>

بدین گونه، خاطره نگاری نیز؛ که از منابع عمده تاریخنگاری است، حتی اگر حاوی اعترافات صاف و صادق صاحب خاطره هم باشد، تنها گوشه ای

از حقیقت یا واقعیت زندگی او را بر ما می‌گشاید. آنچه خاطره نگار برای ما نقل می‌کند برداشت او از برخی تجربه‌های زندگی خویش است که ساخته و پرداخته ذهن او و متأثر از موقعیت اجتماعی و تاریخی او و حالات و روحيات وی در زمانی است که سرگذشت خود را برای ما روایت کرده است. از همین رو، نابوکف هشدار می‌دهد سرگذشتی که برای ما نقل می‌شود سه وجه دارد: آنچه راوی سرگذشت آنرا می‌پردازد؛ آنچه شنونده روایت به آن شاخ و برگ می‌دهد و به صورت تازه در می‌آورد؛ و آنچه صاحب درگذشته روایت از هر دوی آنان پنهان می‌کند.<sup>۱</sup>

افسانه هم به نوبه خود با خاطره از دو سو پیوند دارد. یکی اینکه هر افسانه‌ای به تفاریق متأثر از خاطرات افسانه پرداز است و دیگر اینکه حدیث نفس، به قول بالزاک مؤثرترین نوع داستان نویسی است.

اما تاریخنگاری و خاطره نگاری نیز به دو گونه با هم پیوند پیدا کرده‌اند. یکی خاطره جمعی است که به صورت "حافظه تاریخی" ظاهر می‌شود و برجسته‌ترین تجلی آن «حافظه دینی و حافظه قومی» در هزاره‌های تاریخی و «حافظه ملی» در عصر جدید است. دوم، خاطره فردی است که پس از نگاشتن به صورت منبع و مأخذ با ارزش تاریخنگاری در می‌آید. موضوع بررسی‌های این شماره ویژه خاطره فردی است و نه خاطره جمعی. بنابراین آنچه در زبان فارسی به نام "خاطرات تاریخی" شهرت یافته در واقع از باب خاطرات فردی است که به سبب ارزش آنها در تاریخنگاری بدین نام خوانده شده و از "حافظه تاریخی"، که موضوع بررسی ما نیست، متمایز است.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر به وجوه تشابه و تمایز میان حافظه فردی (memory)، که مورد بحث ما نیست، و خاطره فردی (memoir)، که مورد نظر ماست، باید توجه داشت. حافظه فردی موضوع بررسی در روانشناسی و روانکاوی است و حافظه جمعی موضوع بررسی در انسان‌شناسی و تاریخ، که هر دو بیرون از این بحث است. چنان که خواهیم دید مهم‌ترین نوع خاطرات فردی در مغرب زمین حدیث نفس در معنای اعترافات است که هم مورد علاقه ناقدان ادبی است و هم مورد عنایت خاص روانکاوان. اما خاطرات ایرانی غالباً از نوع وقایع‌نگاری (chronicle) و یا خاطره‌نگاری (memoir) در مفهوم کلی آن است که از مهم‌ترین منابع تاریخنگاری در ایران به‌شمار می‌آیند.

چنان که خواهیم دید، پیش از آن که واژه "اتوبیوگرافی" در اوائل قرن نوزدهم در اروپا رایج شود، واژه (memoir) برای انواع خاطره‌نگاری بکار می‌رفت و

دلالت بر دو معنی داشت. یکی خاطره فردی به عنوان وسیله ای برای درک و فهم روانشناسی تاریخی، که به ندرت بکار می رفت، و دیگر در معنای نگارش خاطرات پراکنده که دلالتی بر بیان حالات و روحيات فردی نداشت. بنابراین خاطره در این معنی ممکن است هم برای یادداشت های روزانه، وقایع اتفاقیه، سفرنامه و یا گزارش های اداری و یا شرح مذاکرات انجمن های علمی به کار رود و هم برای حدیث نفس در معنای اعترافات و بیان حالات و روحيات فردی.

بدین ترتیب خاطره نگاری، در معنای گسترده آن، پایبند هیچ یک از صور بیان ادبی نیست. چنانکه خاطره نگاران از هر وسیله و شیوه ای که در دستشان باشد برای بیان سرگذشتشان یا حالات درونی شان یا مشاهداتشان سود می جویند. از همین رو به دشواری می توان شکلی از صور ادبی و نوشتاری را در بایگانی تاریخ یافت که خاطره نگاری در قالب آن نیامده باشد: از کتیبه های بجا مانده در مقبره ها و عبادتگاه های مصری و معابد بابلی و آشوری گرفته تا سنگتوشته های پادشاهان هخامنشی و ساسانی؛ از اسناد بجا مانده محررین محاکم شرع و عرف گرفته تا آثار وقایع نگاران درگاه شاهان و روزنامه خاطرات اهل دیوان؛ از خطابه ها و رجزخوانی های خداوندان زر و زور گرفته تا توصیف هجائی و اشعار تغزلی و غنائی شاعران، از توصیف ادبی رویدادهای واقعی و خیالی گرفته تا داستان های بلند و افسانه های حماسی و نمایشنامه ها؛ از اعترافات روحانیون و متشرعین و رجال سیاسی و اهل ادب گرفته تا حضور قلب ملکوتی عرفاء و اهل معاد و حدیث نفس آثاره و کوائف اهل معاش.<sup>۶</sup>

با این همه مشخص ترین و رایج ترین انواع خاطرات فردی در ادبیات ملت ها از این قراراند: وقایع نگاری (chronicle)، روزنامه خاطرات (diary)، خاطرات (memoirs)، سفرنامه (travelogue)، و حدیث نفس (autobiography). وجه مشترک همه این انواع در این است که راوی خاطره رویدادهایی را نقل می کند که به گمان او واقعاً اتفاق افتاده اند و چیزهایی را می نگارد که خود از نزدیک شاهد وقوع آنها بوده است. در این میان وقایع نگاری در مرز تاریخ نگاری جا دارد و از انواع مشخص آن به شمار می آید، حال آنکه حدیث نفس در مرز افسانه پردازی مکان دارد و غالباً از انواع ادبی دانسته می شود.

بدین گونه صور گوناگون خاطره نگاری در محوری قرار دارد که یک سر آن تاریخ و سر دیگر آن انواع ادبی است. نگاهی به تاریخ خاطره نگاری در غرب نشان می دهد که حدیث نفس، به معنای اعتراف و گشودن راز درون، پایه و مایه

خاطره نگاری غربی و مورد علاقهٔ روانشناسان و نقد نویسان ادبی است، حال آنکه خاطرات ایرانی غالباً از نوع وقایع نگاری و خاطرات سیاسی و بیشتر مورد علاقهٔ تاریخ نگاران است.

**وقایع نگاری.** وقایع نگاری، یا ثبت سالانهٔ رویدادهای تاریخی به ترتیب وقوع آنها، نوع مشخص و متداول تاریخنگاری و زندگینامه نگاری در سده های میانهٔ ایران و کشورهای اسلامی و تمدن های آسیایی و نیز در کشورهای اروپایی بوده است. در وقایع نگاری، رویدادهای پُر اهمیت به شیوه ای ثبت می شود که در آن نویسنده تقریباً بطور کامل در پشت صحنه قرار می گیرد و می کوشد تا گزارش خود را در حد امکان به گونه ای غیر شخصی بنگارد. از همین رو، حضور وقایع نگار در رویدادها به ندرت محسوس است و در نتیجه وقایع نگاری بیش از انواع پنجگانهٔ مورد نظر ما به تاریخنگاری، که راوی آن "سوم شخص مفرد" است، نزدیک می شود.

همانگونه که خواهیم دید، وقایع نگاری سیاسی قدیمی ترین و رایج ترین نوع خاطره نگاری در تمدن های باستانی خاورمیانه بوده و نخستین بایگانی بزرگ رویدادهای سیاسی در بین النهرین پدید آمده است. در ایران باستان نیز سنگنوشته های بجا مانده از دوران هخامنشی و ساسانی را می توان نوعی وقایع نگاری به شمار آورد، گرچه، با توجه به این که غالب آنها با تأکید بر "من" نویسنده آغاز می شوند، به خاطرات و، به ویژه به حدیث نفس، نیز شباهت دارند.

اما وقایع نگاری به طور اخص نوع متداول تاریخنگاری سیاسی در دوران اسلامی گردیده و آثار متعددی از آن بجا مانده است که از منابع و مآخذ اصلی شناخت ادوار مختلف تاریخ این دوران به شمار می آیند. این نوع وقایع نگاری از قرن پنجم به قلم دبیران و عُتال درباری متداول گردید و تا اوایل قرن کنونی تداوم یافت. نکتهٔ جالب این است که وقایع نگاری در قرن پنجم با دو اثر بی نظیر، یعنی *اخبار خوارزم* از ابوریحان بیرونی و *تاریخ مسعودی* از ابوالفضل محمدبن حسن کاتب بیهقی آغاز می شود، که در آنها این نویسندگان برحسته هم حضور فعال دارند و هم رویدادها را با امانت و درستی می نگارند. این پیشگامی پرارزش متأسفانه در تاریخنگاری و وقایع نگاری متداول آن دوران دنبال نمی شود و وقایع نگاری به نقل اخبار رسمی، اقدامات و فعالیت های سلاطین و پادشان و امیران و وزیران تبدیل می شود و وقایع نگار نیز غالباً خود را در پس

پشت وقایع پنهان می کند و وجود خود را نمی نمایاند. مجموعه این آثار شامل چند کتاب پراهمیت از دوره مغول و تیموری تا عصر قاجاریه است، همچون تاریخ جهاننگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدی، و تاریخ و صاف، و ظفرنامه شامی و مجمل التواریخ حافظ ابرو، و نیز آثار معروف دوره صفوی همچون عالم آرای شاه اسماعیل و احسن التواریخ، حسن روملو و تاریخ علم آرای عباسی اثر اسکندر بیگ ترکمان. از عصر نادری و زندیه بخصوص قاجاریه نیز مجموعه ای از وقایع نگاری در دست است، از جمله آثاری که زیر نظر میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه تالیف شده است مانند تاریخ منتظم ناصری و مرآت البلدان ناصری و نیز جلد آخر ناسخ التواریخ تألیف محمدتقی خان لسان الملک سپهر و فارسنامه ناصری از میرزا حسن فسائی.

ایراد بزرگی که به غالب این وقایع نگاری ها وارد است نه تنها گزینش دلخواهانه مطالب و نیز نوع عرضه کردن آنها و داوری در آنهاست بلکه مطالب پراهمیتی است که پرده پوشی شده و در ذکر وقایع و یا درحاشیه آنها پنهان مانده. شاید برای نمونه بتوان از تاریخ بی دروغ اثر ظهیرالدوله یادکرد که مقایسه آن با وقایع نگاری رسمی آن دوران به خوبی ابعاد وسیع لاپوشانی حقایق تاریخی را به دست وقایع نگاران رسمی درباری نشان میدهد. نمونه خوب دیگر مقایسه روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (که مخفیانه و برای آیندگان تهیه می کرده) با آثار متعدد دیگری است که زیر نظر وی به عنوان تاریخ رسمی عهد پادشاهی ناصرالدین شاه منتشر می شده.

**روزنامه خاطرات.** ثبت روزانه رویدادهایی است که غالباً به راوی خاطره مربوط می شود. نگارش خاطرات روزانه بدون قصد انتشار آنها از کارهای پُرونق ادبی در قرن هفدهم فرانسه و انگلستان بود. غالب این آثار در قرن های ۱۹ و ۲۰ که بازار نشر خاطرات رونق گرفت منتشر شدند. البته آگاهی به امکان انتشار روزنامه خاطرات سبب اکراه به فاش گویی در خاطرات دو قرن اخیر شد. یکی از محاسن عمده روزنامه خاطرات آنست که رویدادهای روزانه بلافاصله در آن ثبت می شوند و از کمبودها و کاستی ها و تحریف ها و دستبردهای حافظه، به خصوص اگر سالیان دراز از رویدادها گذشته باشد، در امان می مانند. اما میزان صداقت و فاش گویی در خاطرات روزانه تا حدی بستگی به قصد یا امکان انتشار آن دارد. زیرا گذشته از شخصیت نویسنده، مسئله اصلی محتوای خاطره است که اگر مربوط به امور کاملاً خصوصی و شخصی و در قلمرو

اعترافات باشد قصد انتشار در آن موثر می افتد، حال آنکه اگر خاطره مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی باشد صاحب خاطره می تواند با زیرکی و چابک دستی، سعدی وار، پیامش را به گونه ای برساند که حتی اگر در زمان حیات خودش هم بدست نامحرم افتد برای او دردسری پدید نیآورد. مثال های متعددی از این گونه شیوه ها را می توان در خاطرات روزانه اعتماد السلطنه و امیر اسدالله علم بدست داد.

نخستین روزنامه خاطرات ایرانی در نیمه دوم قرن ۱۹ به همت میرزا حسن خان اعتماد السلطنه (*روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*) تدوین گردید و دومین و مفصل ترین روزنامه خاطرات را عین السلطنه برادر زاده ناصرالدین شاه نوشته است، که جلد اول آن منتشر شده و پنج جلد دیگر آن در حال انتشار است. سومین خاطرات روزانه که از لحاظ اهمیت تاریخی با خاطرات اعتماد السلطنه پهلوی می زند یادداشت های روزانه امیراسدالله علم از دهه واپسین پادشاهی دودمان پهلوی است. متأسفانه، این نوع خاطره نگاری در ایران رونق چندانی نداشته و شمار آنها از انگشتان دست فراتر نمی رود.

**خاطره نگاری.** روایت رویدادهایی است که یا نویسنده خاطره شاهد وقوع آنها بوده و یا از افراد آگاه آنها را شنیده و به خاطر سپرده باشد. تفاوت اساسی خاطره با حدیث نفس آنست که خاطره بیشتر بر محور رویدادهای اجتماعی و تاریخی می گردد تا برگرد زندگی خصوصی راوی. اما خاطرات به تفاریق حدیث نفس را با رویدادهای تاریخی درهم می آمیزند. برخی از آنها برای روایت یک یا چند واقعه اجتماعی و تاریخی فراهم می آیند و برخی دیگر به روال شرح حال تنظیم و تدوین می شوند و وقایع عمده زندگی نویسنده خاطره را از تولد و دوران کودکی و نوجوانی و تحصیلات و ازدواج و شرح فعالیت های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی او در برمی گیرند اما معمولاً به لایه های درونی شخصیت راوی نمی رسند و ژرفای حدیث نفس او را آشکار نمی سازند. خاطره نگاری از روزنامه خاطرات نیز متمایز است زیرا غالباً رویدادهایی را روایت می کند که سال ها از وقوع آنها گذشته و در نتیجه، هنگام نگارش، از صافی روحیات و خلیات فردی و پایگاه اجتماعی راوی خاطره عبور کرده و به خطای حافظه و دستبرد آگاه یا ناخود آگاه راوی خاطره آلوده گردیده است.

خاطره نگاری، به خصوص خاطره نگاری سیاسی، نوع مسلط و متداول در تاریخ ایران و به خصوص در عصر رواج خاطره نگاری در ایران معاصر است.

شاید بیش از ۹۵ درصد خاطرات ایرانی از نوع خاطرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باشد و تنها پنج درصد مربوط به انواع دیگر خاطرات (خاطرات روزانه و حدیث نفس).

**اتوبیوگرافی یا حدیث نفس.** حدیث نفس نوع مشخص و متمایز خاطره نگاری است که در دو قرن اخیر در فرهنگ غرب بالیده و شکوفا شده. واژه اتوبیوگرافی نیز برای نخستین بار در سال ۱۷۹۷ و ۱۸۰۹ به ترتیب در محافل ادبی انگلستان و فرانسه به کار رفت و سپس در اروپا شایع شد. پیش از ابداع این واژه حدیث نفس یا زیر عنوان کلی خاطره نگاری و یا زیر عنوان "اعترافات" و "پوزشنامه" یا "توجیه نامه" apology می آمد. "پوزشنامه" که در قرن ۱۸ در اروپا رواج داشت بیشتر برای توجیه و دفاع از اعمال و رفتاری نگاشته می شد که راوی در زندگی مرتکب شده بود.

اما اعترافات که اساس و مبنای اتوبیوگرافی در غرب است، به معنای اعتراف به گناهان و انحرافات وضعف های بشری است. این نوع حدیث نفس که ابتدا در کتاب مشهور *اعترافات سن اگوستین* در آخر قرن چهارم عرضه شد، در عصر جدید در اروپا رواج گرفت. این گونه اعترافات که بیشتر جنبه روحانی و معنوی داشت و نوعی وظیفه دینی پنداشته می شد با آنچه در فرهنگ ایرانی و اسلامی به نام حدیث نفس خوانده می شود قرابت داشت، اما همسان نبود. برای روشن شدن موضوع باید توجه داشته باشیم که در روانشناسی قدیم نفس آدمی را دارای سه نیروی متمایز می دانستند و می پنداشتند که فرد آدمی به اعتبار این نیروها مصدر افعال گوناگون می شود.

اول. قوه ناطقه که آن را نفس ملکی خوانند و آن مبداء فکر و تمیز و شوق نظر در حقایق امور بود. دوم. قوت غضبی که آنرا نفس سبعی گویند و آن مبداء غضب و دلیری و اقدام بر احوال و شوق تسلط و ترفع و مزید جاه باشد. سوم. قوت شهوانی که آنرا نفس بهیمی نامند و آن مبداء شهوات و طلب غذا و شوق التذاذ به ماکل و مشارب و مناکح بود. از این سه نفس در قرآن مجید به نفس مُطْمَئِنه، نفس لُؤامه و نفس اُتاره آمده است. و مثل این سه نفس قدمات حکماء چون مثل سه حیوان مختلف نهاده اند که در مرتبط جمع کرده باشند، فرشته و سگی و خوکی تا هر کدام که غالب شود حکم او را بود.<sup>۷</sup>



سؤال این است که حدیث کدام نفس در فرهنگ ایرانی و اسلامی سابقه داشته است. اگر در فرهنگ غربی حدیث نفس لوامه و اثاره، یعنی اعتراف به گناهایی که صاحب خاطره در سیطره قوای سبعی (یا غضبی) و بهیمی (یا شهوی) در دوران جوانی مرتکب شده، اساس و مایه خاطره نویسی گردیده، در فرهنگ ایرانی و اسلامی حدیث نفس ملکوتی و یا سیر و سلوک عرفانی و یا گذار از شریعت به طریقت و حقیقت مبنای حدیث نفس قرار گرفته است.

در مغرب زمین نیز رونق حدیث نفس سبعی و بهیمی و اعتراف به گناهان و بیان سرگذشت واقعی از عصر روشنگری در قرن هجدهم رونق پیدا کرد و در قرن نوزدهم به عنوان نوع مشخص ادبی شکل گرفت. عامل اصلی در رونق گرفتن فاش گویی در حدیث نفس اشاعه اعتقاد به خود محوری و خود آفرینی انسان یا اومانیزم (humanism) بود که بن مایه فرهنگ نوین به شمار می آمد و انسان متجدد را از انسان متقدم یا سنت گرا متمایز می کرد. این بینش تازه سبب اهمیت یافتن تجربه شخصی و درونی افراد از یکسو و نگرش تاریخی به زندگی انسان از سوی دیگر شد. بنابراین، همزمانی شکوفائی حدیث نفس با نضج تاریخنگاری علمی امری تصادفی نبود. چرا که هم تاریخنگاری جدید و هم حدیث نفس مبتنی بر آگاهی تاریخی تازه ای بودند که رویدادهای تاریخی را با آگاهی از سیرحوادث و مشی وقایع تاریخی تبیین می کند و معنای هر رویداد تاریخی را در توصیف رابطه علی میان سلسله به هم پیوسته حوادث می جوید.

در این دوران بود که جامعه متحول انگلیس و فرانسه و آلمان به اعترافات مردان نام آور تعلق خاطر پیدا کرد و سبب شد تا مورخین و فلاسفه و شاعران بزرگ به تدوین و انتشار حدیث نفس و اعترافات خویش بپردازند. از جمله، ادوارد گیبون (Gibbon)، نماینده برجسته مکتب تاریخنگاری انگلستان، که در مقدمه حدیث نفس خود علاقه به مسائل روان شناسی و اخلاقی را که از ویژگیهای عصر روشنگری بود موجب رونق حدیث نفس دانست و هردر (Herder)، شاعر و متفکر آلمانی، که گردآوری حدیث نفس در دوره های گوناگون و در جوامع مختلف را خدمت بزرگ به تدوین تاریخ تحول جوامع انسانی شمرد و یا گوته (Goethe)، شاعر بزرگ آلمانی، که اعترافات هر عصر را روشنی بخش فراگرد بزرگ رهائی شخصیت انسان دانست.

با رشد علوم انسانی در قرن نوزدهم حدیث نفس موضوع بررسی های علمی

در روانشناسی و تاریخ قرار گرفت. از دیدگاه تاریخنگاری تجربی و تحصلی حدیث نفس به عنوان فشرده حالات و خصوصیات و طبایع افراد و اجتماعات و اعصار و نژادها و اقوام مقامی به مراتب والاتر از اسناد و مدارک رسمی یافت. در ادبیات قرن نوزدهم نیز حدیث نفس به عنوان یکی از انواع پر اهمیت ادبیات ملل شناخته شد، همچون *Vita Nuova* اثر دانته (Dante) و *Vita* اثر چلینی (Celini) در ادب ایتالیا و *History of Rebellion* اثر لرد کلرندن (Clarendon) در ادب انگلستان و *اعترافات* روسو در ادب فرانسه و *Dichtung und Wahrheit* اثر گوته در ادب آلمان.

اما حدیث نفس به خودی خود بیشتر از آن که معرفت نوع یا اثر بزرگ ادبی باشد نشان توأمان بودن نویسنده و موضوع اثر بود. همین وحدت میان موضوع اثر و نویسنده آن، و این که انسان پژوهنده خود موضوع پژوهش است، اساس علاقه مدرنیست‌های ادبی به حدیث نفس بود. چه، آنها می‌پنداشتند که نویسنده اتوبیوگرافی همه واقیعت‌های زندگی‌اش را در دست دارد، در حالی که نویسنده سرگذشت دیگران باید آنرا از راه تحقیق و یا همسلی به دست آورد و تازه به کنه آنها و به تمامی آنها نیز هیچگاه دسترسی پیدا نکند. از دیدگاه مکتب درون‌فهمی حدیث نفس والاترین و آموزنده‌ترین اثری بود که در آن امکان درک و فهم زندگی انسان فراهم می‌شود. چنانکه «تاریخ حدیث نفس تاریخ خود آگاهی انسان» دانسته می‌شد. رونق حدیث نفس در واقع نشان قیام «منیت» فرد بود؛ فردی که با تأکید بر وجود «من» خود را در برابر دیگران قرار می‌داد و از نهادها و مؤسسات اجتماعی در پیرامونش متمایز می‌کرد و اسباب و محرکات ابتدائی اعمال و رفتار خود را نشأت گرفته از درون خویش می‌پنداشت.

بدین گونه، تا اوایل قرن کنونی تجربه‌های زندگی محور ارزشگزاری حدیث نفس در نقد و تحلیل تاریخی و ادبی بود، بدون آنکه به نقش راوی سرگذشت در شکل دادن و خلق افسانه زندگی‌اش توجهی بشود. از اوایل قرن حاضر بود که ابتدا نقش افسانه ساز راوی در مرکز نقد و تحلیل حدیث نفس جا گرفت و آنگاه، در دو دهه اخیر، نوبت به قیام متن رسید.

همان گونه که از واژه ترکیبی اتوبیوگرافی یا «زندگی-خود-نگاری» برمی‌آید این واژه ترکیبی است از سه عامل «خود» یا «من نگارنده»، «زندگی» یا «سرگذشت راوی»، و «متن» سرگذشت که راوی آنرا قلم زده و بر صفحه کاغذ آورده است. در نظر اول معنا و مفهوم هریک از این عوامل و روابط آنها با یکدیگر روشن

ویدیومی است. اما تأمل در تاریخ تحول نقد و تحلیل اتوبیوگرافی نشان می‌دهد که نقش محوری هریک از عوامل سه گانه و روابط آنها با یکدیگر در مراحل مختلف دگرگون شده است.

در مرحله اول، که تا اوایل قرن کنونی ادامه داشت فرض اصلی آن بود که اتوبیوگرافی سرگذشت زندگی واقعی راوی است که همچون «وقایع اتفاقیه در روزگار» و به گونه ای عینی تجربه های انفسی او را درجهان آفاقی منعکس می‌کند. چنانکه گویی "من نگارنده" شرح زندگی خویش را فارغ از هرگونه تعلق خاطر و تعصب یا بحران هویت و خود فریبی همانطور که واقعاً رویداده، نقل کرده باشد. از این رو اتوبیوگرافی بهترین نوع زندگینامه پنداشته می‌شد که خود یکی از انواع ارزشمند تاریخنگاری به حساب می‌آمد. پس آنچه در اتوبیوگرافی نقدکردنی بود همان محتوی سرگذشت راوی بود و نه خود او و یا متن نوشته او.

در مرحله دوم، توجه نقد ادبی به "من نگارنده" معطوف شد بدین معنی که اگر در مرحله پیشین "من نگارنده" لوحه ای پاک و بی آرایش و آئینه ای شفاف در نظر می‌آمد که سرگذشت زندگی خود را (که از همه زیر و بم هایش آگاه بود) معصومانه به نگارش آورده، و نوشته او انعکاس واقعی رویداد هائی تصور می‌شد که بر او گذشته است، در این مرحله "من نویسنده" در نقش عامل فعالی ظاهر می‌شود که «نیمی خود را کشف می‌کند و نیمی خود را می‌سازد»، و در هر دو مورد این خود راوی است که داستان می‌سراید و خودآگاهی و آفرینندگی اوست که در محور نقد ادبی و تاریخی قرار می‌گیرد. همین جابجایی از "زندگی" نویسنده به "من" نویسنده است که مقام و منزلت ادبی به اتوبیوگرافی می‌بخشد و آنرا از قلمرو تاریخنگاری به قلمرو ادبیات سوق می‌دهد. چرا که در هر اثر ادبی "من" نگارنده، خواه آشکارا و خواه در نهان، هم در مجموعه اثر ادبی و هم در اجزای پر اهمیت آن حضور دارد و همین حضور "من" است که به هر اثر ادبی معنا می‌بخشد.

مرحله سوم در نقد و تعبیر اتوبیوگرافی متمایز کردن و شاخص کردن "متن" اتوبیوگرافی در برابر "من" نویسنده و "زندگی" اوست که مورد تأکید پسامدرنیست‌ها (Post-modernists) قرار گرفته. به عقیده صاحب نظران این مکتب همچون فوکو (Foucault) و دریدا (Derrida)، "متن" اتوبیوگرافی پس از پدید آمدن زندگی مستقل خود را می‌یابد و به راهی می‌رود که نه ربطی به "زندگی" نویسنده دارد و نه به "من" نویسنده. به گمان دریدا از آنجا که در اتوبیوگرافی

"امضاء" نویسنده در حاشیه متن اثر جا می گیرد اتوبیوگرافی نیز در حاشیه ادبیات ظاهر می شود و درست به همین دلیل هم تمام مسائل مربوط به تعریف ادبیات، مفهوم افسانه ای بودن آن و رابطه ادبیات با آثار غیر ادبی در بررسی اتوبیوگرافی مطرح می شود. به نظر او به محض آنکه "متن" پدید می آید کشاکش و تضادی ژرف میان آن و "امضاء" پای آن در می گیرد، چرا که هر یک می خواهد دیگری را در خود ببلعد و مدفون کند. بدین گونه به نظر آنان هم نویسنده اثر و هم زندگی او افسانه ای بیش نیست و آنچه واقعیت دارد و شالوده اتوبیوگرافی را تشکیل می دهد چیزی جز "متن" نیست. در ورای "متن" تنها چهره ها و صورتک های داستان باقی می ماند که می توان تیرگی و وهم گونی آنها را نیز با ساخت شکنی (deconstruction) "متن" نشان داد. بدیهی است که با این فرضیه اتوبیوگرافی، به عنوان یک نوع متمایز ادبی، به پایان خط می رسد و در افسانه پردازی محو می شود.<sup>۸</sup>

با آنکه پیروان اصالت صورت و اصالت ساخت و ساخت شکنان گوشه ها و جنبه های پراهمیت و قابل تاملی از تجربه های انسانی را آشکار می سازند لکن هنوز نتوانسته اند از درگیری با مسئله "خود" و خودآگاهی انسان رهایی یابند. حتی اگر برخی از آنان تا بدان حد به افراط گرایند که وجود آنها انکار کنند. چرا که "خود" و خودآگاهی چنان برای انسان فریبنده و افسونگر است، و دلهره عظیم انسان از وجود اسرار آمیز و مرموز آن چنان در ژرفای وجود ریشه دوانده است که انسان از اندیشیدن به آن رهایی ندارد.

با این همه از آنجا که به گمان ما خاطرات ایرانی در میانه تاریخ و افسانه جا دارند و غالباً از منابع بی بدیل تاریخنگاری بشمار می آیند باید در مرحله اول در معرض نقد و تحلیل تاریخی قرار گیرند. رویدادهای اتوبیوگرافیک و وقایع عرضه شده در خاطرات ایرانی را باید در لحظه نگارش آنها و در تاریخ حیات نویسنده و اوضاع و احوال زمان او و خلقیات و روحیات راوی خاطره بنشانیم تا بتوانیم رویدادهای تاریخ معاصر را، که غالباً ناشناخته و پراز ابهام است، در روشنای آن دریابیم.

در مقاله «خاطرات ایرانیان در گذشته و حال»، که در بخش دوم این شماره ویژه منتشر خواهد شد، به بررسی و نقد خاطره نگاری در ایران و سیر تحول آن در ایران قدیم، دوران اسلامی و عصر جدید خواهیم پرداخت.

## پانوشت ها:

۱. البته باید توجه داشت که ارسطو مفهوم شعر و شاعری را در معنای وسیع آن در نظر دارد و در نتیجه آن را شامل فلسفه نیز می‌داند. برای آگاهی از نظر وی در باره شعر و شاعری و تمایز آن از تاریخ نگاه کنید به اثر معروف او زیر عنوان فن شعر:  
Aristotle, *Poetics*, Tr. and ed. by I. Bywater, New York, Garland Pub., 1980.
  ۲. برای تصویر هردوت از سلسله های ماد و هخامنشی و رویدادهای تاریخی آن زمان ن. ک. به:  
Herodotus, *History*, tr. D. Grene, Chicago, Chicago University Press, 1987.
  ۳. برای تصاویر شاهنامه از سلسله های اساطیری پیشدادی و کیانی و رویدادهای تاریخی در عهد ملوک طوایف و ساسانیان ن. ک. به: شاهنامه فردوسی، به ویراستاری جلال خالقی مطلق، جلدهای یکم تا چهارم، انتشارات مزدا، کالیفرنیا، ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳. برای بحثی در باره علل خاموشی شاهنامه در باره پادشاهان ماد و هخامنشی ن. ک. به: احسان یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟»، *ایران نامه*، سال ۳، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۳، صص ۱۹۱-۲۱۳. همچنین ن. ک. به: احمد اشرف، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، *ایران نامه*، سال ۱۲، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۳، صص ۵۲۱-۵۵۰.
  ۴. برای تحلیل نابوکف از حدیث نفس ن. ک. به:  
Vladimir Nabokov, *The Real Life of Sebastian Knight*, Norfolk, Conn., New Directions, 1959.
  ۵. برای بررسی جالب و آموزنده ای در باره «حافظه تاریخی» و رابطه تاریخ و حافظه ن. ک. به:  
Jacques le Goff, *History and Memory*, tr. by S. Rendall and E. Claman, New York, Columbia University Press, 1992.
  ۶. برای اثری کلاسیک در باره تاریخ خاطره نگاری ن. ک. به:  
Georg Misch, *A History of Autobiography in Antiquity*, 2 Vols, London, Routledge & Kegan Paul, 1950.
- نویسنده این اثر ارزنده تاریخ خاطره نگاری را از تمدن های باستانی خاورمیانه (مصر، آشور، و بابل و امپراطوری هخامنشی) آغاز کرده و پس از بررسی جامعی از یونان و روم به تحلیل ژرف نگارانه ای از عصرجدید تا پایان قرن نوزدهم پرداخته است. این اثر همراه با کتاب ژرژ گوسدورف و کتابی که جیمز النی نگاشته و کتاب دیگری که از مجموعه مقالات مفید فراهم کرده و نیز مجموعه مقالاتی که فیلیپ داد گرد آورده، ارزنده ترین آثار تحلیلی از خاطره نگاری به شمار می آیند:
- Georges Gusdorf, *La couverte de soi*, Paris, Presses universitaires de France, 1984. ———  
"Conditions and Limits of Autobiography," in James Olney, ed., *Autobiography: Essays Theoretical and Critical*, Princeton, Princeton University Press, 1980, pp. 28-48; James Olney, *Metaphors of Self: The Meaning of Autobiography*, Princeton: Princeton University Press, 1972; Philip Dodd,

*Modern Selves: Essays on Modern British and American Autobiography*, London, Frank Cass, 1986.

۷. برای بررسی لایه‌های سه گانه نفس آدمی در قدیم ن. ک. به: خواجه نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۵.
۸. برای نقد و تحلیل‌های پرمغز و آموزنده از تحول حدیث نفس نویسی در دو قرن اخیر ن. ک. به:

Georg Misch, *op. cit.*, "Conception and Origin of Autobiography," Vol. I, pp. 1-18; and James Olney, "Autobiography and the Cultural Moment: A Thematic, Historical, and Bibliographical Introduction," in James Olney, ed., *op. cit.*, pp. 3-27.

برای آگاهی از نظریه‌های فروید و دریدا در باره اتوبیوگرافی ن. ک. به:

Jane M. Todd, *Autobiographies in Freud and Derrida*, New York, Garland Publishing, 1990.

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله‌ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (مهشید امیرشاهی)

۶۸۲

کاوه احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی رضا نصر

کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه‌ها و نظرها

۷۱۵

کتاب‌ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805



## منصوره اتحادیه (نظام مافی)\*

### خاطرات رجال قاجار

#### مروری بر امور دربار و روابط درباریان

از منابع ارزنده برای شناخت ساختار اجتماعی ایران دوران قاجار و درک اهمیت روابط درباریان، خاطرات رجال آن عهد است. این خاطرات را حتی اگر به قصد تبرئه، تطهیر، یا بزرگ نمودن خاطره نویس نگاشته شده باشند همچنان باید ارزنده شمرد زیرا به هرحال نمودار آراء و تعصبات نویسندگان آن ها است. دیدگاه محدود خاطره نویسان این دوره که بیشتر معطوف به طبقه ای خاص می شد، و یا خودسانسوری آنان که ناشی از ملاحظات و محدودیت های گوناگون بود، نیز از ارزش خاطرات آن ها برای شناخت جامعه‌ی درباری قاجار نمی‌کاهد. در دوره‌ی ناصری، به خصوص از نیمه‌ی دوم آن به بعد، نوشتن خاطرات و سفرنامه رواج یافت. از شاه گرفته تا شاهزادگان و بسیاری از رجال، به نوشتن خاطرات و سفرنامه دست زدند. برخی از این سفرنامه ها، به ویژه در سبک نگارش، به تقلید از سفرنامه های ناصرالدین شاه نوشته شده اند، مانند سفرنامه میرزا قهرمان امین لشکر.<sup>۱</sup>

\* استاد تاریخ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

خاطرات خود شاه هرچند فاقد نکات مهم درباره‌ی مسائل سیاسی و روابط میان رجال است، ولی فضای مغشوش و بی ثبات دربار و زندگانی بی نظم شاه و درباریان را به خوبی نشان می دهد. شاه شاهد و ناظر وقایعی است که خود در محور آن‌ها قرار دارد و گاه نیز با نگاه ریزیین خود به توصیف برخی از درباریان می پردازد و جلوه ای از رابطه‌ی خود با اطرافیانش را تصویر می کند.<sup>۲</sup> در بین شاهزادگانی که خاطرات و سفرنامه نوشته اند می توان به عباس میرزا ملک آراء،<sup>۳</sup> مسعود میرزا ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه، فیروز میرزا، و بهمن میرزا بهاءالدوله<sup>۴</sup> عموی شاه، عبدالصمد میرزا، عزالدوله برادر شاه، و دو پسرش قهرمان میرزا عین السلطنه و حسین قلی میرزا عمادالسلطنه<sup>۵</sup> و دوستعلی خان معیرالممالک داماد شاه اشاره کرد. از بین رجال، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، میرزا علی خان امین الدوله، میرزا قهرمان امین لشکر، محمدعلی غفاری، میرزا طاهر بصیرالملک، و حسین قلی خان نظام السلطنه<sup>۶</sup> را باید نام برد. البته این خاطرات از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی از نویسندگان، بدون اظهار نظرهای قابل توجهی، فقط به تشریح و توضیح وقایع پرداخته اند. پاره ای از خاطرات که پس از مرگ نگارنده آن‌ها انتشار یافته یا به دست ویراستاران ناوارد و ناصالح تحریف و مثله شده اند و یا خویشان نویسنده مطالبی را که به نظرشان نامناسب بوده، از آن‌ها حذف کرده اند. بعضی از خاطرات ممکن است بی اهمیت جلوه کنند، چون به ظاهر در آن‌ها به شرح شکار و تفریح و دید و بازدیدهای روزمره اکتفا شده است، مانند خاطرات معیرالممالک و عزالدوله، بهمن میرزا، عمادالسلطنه و بصیرالملک. اعتمادالسلطنه نیز قسمت اعظم خاطرات روزانه اش را به این نوع اطلاعات تخصیص داده است. اما شرح این گونه معاشرت‌ها و رویدادها به روشن کردن نحوه‌ی برقراری ارتباط‌ها، مبادله‌ی اخبار و تصمیم‌گیری‌ها کمک می کند.

چهار تن از رجالی که تاکنون نام برده ایم، یعنی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، میرزا علی خان امین الدوله، میرزا محمدعلی غفاری<sup>۷</sup> و حسین قلی خان نظام السلطنه بیش از سایرین هم به زویندهای درباریان به عنوان علل و معلول وقایع پرداخته اند، و هم به توصیف ساختار قدرت دست زده اند. اینان همگی از مستخدمان دولت بودند و در نتیجه برای حفظ مقام خود هم نسبت به زد و بندهای رجال و زیر و بم‌های امور آگاهی می یافتند و هم به نوبه‌ی خود در چنین زد و بندها و داد و ستدهایی شرکت می کردند. اینان رفتاری حساب شده و محتاطانه داشتند،<sup>۸</sup> و به رفتار و حرکات دیگران نیز همواره آگاه بودند. درباریان در فضای خاص خود، به

سعایت و بدگوئی یا تملق و چاپلوسی می‌پرداختند و گرچه گاه میانشان کار به تعرض و دشنام‌گویی می‌کشید، ولی غالباً حفظ ظاهر می‌کردند و با یکدیگر رفتاری ملاحظه‌کارانه داشتند.

اعتقادات و آراء اعتمادالسلطنه، حسین قلی خان و امین الدوله از بسیاری جهات مشابه بود و از سر دلسوزی برای ایران به انتقاد از اوضاع می‌پرداختند.<sup>۱۰</sup> در واقع، می‌توان گفت که این سه تن مردمانی وطن‌خواه بودند و نگران آینده ایران و همین انگیزه‌ی آنان در نوشتن خاطرات بود. در این مورد، حسین قلی خان می‌نویسد: «که حوادث از روی صحت بنویسم تا خوانندگان بتوانند از آن فایده تاریخی ببرند.»<sup>۱۱</sup> امین الدوله به این مسئله روشن‌تر می‌پردازد: «مراد از این کتاب بیان اجمالی از احوال وطن عزیز و ماجرای عصر است... تا به دیده عبرت‌گنه‌کار از درست‌کردار بشناسیم و خطا از صواب جدا کنیم، درد را بدانیم و درمان به دست آریم.»

خاطرات امین الدوله به تفصیل خاطرات آن دو نیست، و بیشتر شرحی اجمالی از زندگی شخصی اوست، با تأکیدی بر شرایط نابسامان زمانه و تقبیح اعمال اکثر وزراء و درباریان که خود تا حدی یادآور رساله‌ی مجدیه تألیف مجدالملک پدر اوست.<sup>۱۲</sup>

محمدعلی غفاری، که در دربار ولیعهد چندان ترقی نکرد، بیشتر برای بدگوئی از مخالفین خود و خوار کردن آنان دست به انتقاد از اوضاع زده است. وی این انتقادهای را در رساله‌هایی که مستقیم از نوشته‌های میرزاملک خان گرفته بود،<sup>۱۳</sup> بدون ذکر مأخذ برای ولیعهد و برخی از اطرافیان او می‌خواند. وی خاطراتش را نیز، که آکنده از انتقادهای آشکارا بود، در اختیار دیگران می‌گذاشت که خود به افزایش دشمنی‌ها علیه وی می‌انجامید و پیشرفتش را مانع می‌شد.<sup>۱۴</sup>

### رابطه‌ی شاه و درباریان

دردوران قاجاریه حدود دربار و دیوان مشخص نبود؛ یعنی بین مشاغل دیوانی و درباری مرز معینی وجود نداشت، همه نوکران شاه محسوب می‌شدند و رابطه‌ی خصوصی با شاه داشتند و در نتیجه خدمت به شاه خدمت به دولت دانسته می‌شد.<sup>۱۵</sup> مقصد شاه و رجال رسیدن به مقام و ثروت بود و هیچ‌گونه برنامه‌ی اصولی و یا سیاست مشخصی برای اداره‌ی امور کشور وجود نداشت.<sup>۱۶</sup> قدرت شاه وابسته به عواملی بود که کاملاً درحیطه‌ی اختیار او قرار نمی‌گرفت.

بسیاری از تصمیم های وی نیز براساس موازین از قبل تعیین شده، گرفته می شد. از همین رو، اگر شاه را عاملی کاملاً آزاد و خودمختار بینداریم، رفتار و تصمیم هایش مفهوم نخواهد بود. همین نکته در مورد سایر رجال و درباریان و شاهزادگان نیز صادق است. بنابراین در شناختن شاه و داوری درباره ی رفتار او و کارگزارانش باید کل نظام سیاسی و اجتماعی آن دوران را در نظر گرفت. سیمایی که از شاه در خاطرات رجال ترسیم شده جالب توجه است. اعتماد السلطنه که به شاه نزدیک بود، وی را، به طنز، گاه به شمع و خودش را به پروانه تشبیه می کند، و در عین حال او را مسئول عمده ی خرابی کشور می داند و به تقبیح پاره های از اعمال او و نکوهش اطرافیانش می پردازد. امین الدوله نیز که به شاه نزدیک بود او را در اوایل سلطنت پادشاهی خوش فکر می دانست که رفته رفته زیر تأثیر تملق دیگران از راه منحرف شد و، مایوس از اصلاحات، کارها را به عهده ی امین السلطان واگذار کرد.<sup>۱۷</sup> در این میان، حسین قلی خان، چندان به انتقاد از ناصرالدین شاه نمی پردازد.

آشکارا، ناصرالدین شاه نقش اصلی را در دربار ایفا می کرد و در کانون همه ی رقابت ها و زد و بندها قرار داشت، به آسانی تحت نفوذ قرار می گرفت و آزادی عملش محدود بود.<sup>۱۸</sup> اعتماد السلطنه به حق می نویسد: «تا میل وزراء نباشد، فرمایش شاه مجرا نمی شود.»<sup>۱۹</sup> شاه می بایست اطرافیان متعدّدش را راضی نگه دارد، آنگونه که فایده و سهمی به هریک برسد، بی آن که احدی یا زیاد قدرتمند گردد و یا برنجد و دشمن شود. به نظر می رسد که شاه می کوشیده است حتی المقدور همه را به دور خود جمع کند، چنانچه در خاطراتش همواره از یکایک افرادی که در مواقع مختلف همراهش بودند، نام می برد. از آنجا که بخشی عمده از وقت شاه و رجال در ملاقات و معاشرت صرف می شد، مسائل مهم به طور اتفاقی، در این جا و آنجا، در آبدارخانه شاه یا ولیعهد، در بینه ی حمام، درسواری و شکار، در حین ناهار و زیر چادر یا در حضور عده ای از درباریان و اطرافیان شاه، حل و فصل می شد. به عنوان نمونه، ناصرالدین شاه می نویسد: «دیوانخانه پُر بود از همه جور آدم. . . رفتیم جنب گرمخانه ی آبدارخانه ناهار خوردیم»<sup>۲۰</sup> در جای دیگر، درباره ی نحوه رسیدگی به امور در لشکرک می نویسد: «کاغذ زیادی بود، خواندیم. اول کاغذ زیادی از نایب السلطنه در شهر داده بود مشیر خلوت آورده بود، سپرده بودیم به آقاداتی، که ما را خفه کرد، خواندیم. بعد کاغذ زیادی هم امین السلطان داشت، آنها را هم تمام کردیم. باز پاکت از نایب السلطنه و از امین السلطان هی دوباره آوردند، آنها را خواندیم. . .»<sup>۲۱</sup>

امین الدوله در خاطرات خود چنین روایی را یکی از علل نابسامانی اوضاع می‌داند و مسئولیت آن را بر دوش امین السلطان می‌گذارد که: «از بام تا شام، هر طبقه و صنف در ضلعی از باغ و عمارت سلطنتی و مجاور دستگاه آبدارخانه اجتماع می‌کردند... امین السلطان در ورود به باغ در یک نقطه قرار می‌گرفت که ازدحام حضار او را رنجه نکند. در حرکت و گردش به ملاطفت یا پرخاش کار هرکس را می‌ساخت. نامه‌ها، برات‌ها، احکام، تلگراف‌ها در دست هرکه بود به سهولت نخوانده و ندیده مهر می‌کرد».<sup>۲۲</sup>

حسین قلی خان نظام السلطنه، یکی از رجال بنام این عهد درباره‌ی حضور خود در دربار چنین می‌نویسد: «برای من شرفیابی حضور شاه وقت معین نداشت، تمام روز از اول طلوع صبح تا وقتی که شاه اندرون نرفته بود، همه وقت من در باغ گلستان بودم. شاه هم در زمستان، قبل از طلوع آفتاب بیرون می‌آمد... من در گردش اول، در میان باغ بودم. اغلب در دو دور باغ گلستان را با من صحبت می‌داشت و می‌رفت اندرون»<sup>۲۳</sup> و اضافه می‌کند که: «رفته رفته این مسئله را اجزاء امین السلطان و مرحوم امین الملک که با من عداوت مخصوصی داشت، اسباب خیال امین السلطان قرار دادند.» یکی دیگر از رجال، محمدعلی غفاری، که از درباریان ولیعهد بود نیز ادعا می‌کند که هنگام اقامت در تهران هرروز در دربار شاه حضور می‌یافت. سایر رجال و درباریان نیز به نوبه‌ی خود مشتاق نزدیکی به شاه بودند. به عنوان نمونه، میرزا قهرمان امین لشکر که مدتی مغضوب بود به سختی پولی وام‌گرفت تا بتواند به دعوت شاه او را در سفر خراسان همراهی کند. وی هر بار که در طی این سفر شاه را می‌دید با اشتیاق یادداشت می‌کرد.<sup>۲۴</sup>

شاه شخصاً با رجال و درباریان و حکام و شاهزادگان مکاتبه می‌کرد، و با آنها در ارتباط بود، و اصرار داشت که از همه‌ی امور باخبر باشد<sup>۲۵</sup> و اگر کسی را معزول می‌کرد، با او قطع رابطه نمی‌کرد و آن شخص نیز می‌کوشید از طرق مختلف بار دیگر به شاه تقرب یابد.<sup>۲۶</sup> بنابراین، می‌توان گفت که روابط شاه با درباریان رابطه‌ای نوسان‌آمیز بود. وی به عمد رجال و شاهزادگان و حتی پسرانش را در برابر هم قرار می‌داد تا توازن را بین آنان نگه دارد و قدرت و نفوذ را حفظ کند. با این همه، نیاز شاه به درباریان و اطرافیانش را ندیده نباید گرفت. وی در نامه‌ای به امین لشکر که مغضوب و در تبعید بود نوشت که چندی صبر کند تا به تهران احضار شود، زیرا: «اصل خیال ما تربیت و ترقی دادن به نوکر است. با این کمی نوکر در ایران چه جای این است که ما بخواهیم نوکر تربیت شده چندین ساله را بی جهت تضییع کنیم».<sup>۲۷</sup>

از آن جا که منابع مالی محدود بود، هرکس که به مقام و ثروتی می رسید از سهم دیگری کسر می شد. بنابراین رقابت برای احراز قدرت و دست یابی به ثروت و حفظ و حراست از آن شدید بود و میان رجال دربار و خودشاه، که در رأس آن ها قرار داشت، برای افزایش و نگهداری ثروت و درآمد، مسابقه‌ای دائمی جریان داشت.

از آن جا که تعداد مشاغل درباری و دیوانی محدود بود، به مرور که پسران و نوه‌های متعدد شاه به سن بلوغ می رسیدند رقابت بر سر مقام و پست شدت می‌یافت. درواقع، برای رجال به غیر از مشاغل دیوانی و مالکیت ممر درآمد دیگری وجود نداشت و در نتیجه همه درگیر و دار رقابت های شغلی و در نهایت مالی بودند. حسین قلی خان نظام السلطنه در خاطرات خود به جنبه‌های پیچیده‌ی محاسباتش در خدمت حسام السلطنه - که سالها ادامه داشت و حتی به ماجرای تحصن خود و برادرش انجامید - اشاره می کند که خود نشان تزلزل موقعیت رجال این دوره است.<sup>۲۸</sup> این تزلزل مقام و موقعیت در مورد همه‌ی رده‌های درباریان صادق بود و حتی شامل حال شاهزادگان نیز می‌شد، هرچند که اینان از برخی مزایای دائمی برخوردار بودند. حسین قلی خان در این باره می نویسد: «شاهزادگان در عزل و منصب هردو محترم و محفوظ اند، برخلاف ما که اگر خدای نخواستہ امسال صدای عزل بلند شد، علاوه بر رسوائی و افتضاح، برای اغلب خطر جانی... هست»<sup>۲۹</sup>

در مورد صدارت نیز وضع کمابیش به همین منوال بود. ناصرالدین شاه رجالی را به صدارت بر می‌گزید که یکسره مدیون او باشند. اما همانگونه که پیشتر اشاره شد اختیارات شاه در تعیین صدراعظم و یا عزل او و یا تفویض قدرت و اختیارات به او نامحدود نبود. حسین قلی خان درباره‌ی عزل مستوفی الممالک توضیح می‌دهد که چگونه عده‌ای که هرکدام به دلیلی از او آزرده‌گی داشتند، در سفر عتبات برای خلع او از کار، اتفاق کردند. معیر الممالک دعوای ملکی با مستوفی داشت. حسام السلطنه رنجیده بود چون مستوفی می‌خواست حشمت الدوله را به جای او مامور حکومت کند. مجدالدوله هم حکومت اصفهان را می‌خواست، در صورتی که مستوفی حامی صاحب دیوان بود. علاوه بر این عده ای بی کار بودند و مستوفی نمی‌خواست به آنها کاری از جاع کند. میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه هم اخلال می‌کرد و با آنها متفق بود. از سوی دیگر میرزا حسین خان مشیرالدوله هم، که از بغداد همراه شاه شده بود، «چون مکنون خاطرش ریاست کل دربار ایران بود، با این هیئت متحد شد»<sup>۳۰</sup>

همین جریان در مورد میرزا حسین خان مشیرالدوله، صدراعظم تکرار شد. برخی از درباریان، مانند معیرالممالک، علاءالدوله و حسام السلطنه که از حکومت خراسان معزول شده بود، به قرآن قسمت خوردند که او را معزول کنند. معیرالممالک پیغام فرستاد که «... خرج سفر فرنگ شاه را پیشکش می کنم و صدراعظم را معزول خواهم کرد». علاءالدوله هم قول داده بود که با عضدالملک به شاه پیغام خواهند داد که بعد از آنچه با حسام السلطنه کرده بودند، «ما را از نوکری مایوس کرده است، دیگر نوکری نمی کنیم»<sup>۳۱</sup> در طی سفر شاه این توطئه‌ها غلیظ تر شد و در مراجعت وی به عزل میرزا حسین خان انجامید.<sup>۳۲</sup>

پایگاه امین السلطان با پایگاه سایر صدر اعظم های شاه متفاوت بود زیرا تا اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، با کمال اقتدار صدارت می کرد، بی آنکه درباریان و دشمنان بتوانند او را از آن منصب برانند. علت شاید پیری و خستگی، یا به گفته‌ی امین الدوله، یأس شاه بود و یا زرنگی و هنر امین السلطان در استفاده از دسته بندی اطرافیان به سود خویش، چون ظاهراً هرکس را که لایق صدارت می دید از کنار شاه دور می کرد.<sup>۳۳</sup> این که امین السلطان و خانواده اش بسیاری از پست های درباری و دیوانی را قبضه کرده بودند نیز بر قدرتش می افزود و وی را در برابر توطئه ها ایمن می کرد. امین الدوله می نویسد که امین السلطان از همه نزد شاه بد می گفت و «اسباب احتیاج شخصی ناصرالدین را به خود تکمیل می نمود.» و اضافه می کند که شاه از بیم آنکه «به راحت شخصی او خللی وارد آید» قبول داشت.<sup>۳۴</sup> امین الدوله به تفصیل به تجزیه و تحلیل نحوه‌ی که امین السلطان نزد شاه نفوذ می یافت می پردازد. اعتماد السلطنه نیز که با علی اصغر خان امین السلطان میانه‌ی خوبی نداشت، از زمانی که میرزا ابراهیم پدرش (امین السلطان اول) در ۱۳۰۱ (هـ.ق) فوت کرد، متوجه تقرب وی نزد شاه بود و چگونگی افزایش مقام و منزلتش را توصیف کرده است. جالب آن که وی با وجود اکراه از این کار، بارها می نویسد که اجباراً به تملق امین السلطان پرداخته بود.<sup>۳۵</sup>

امین السلطان دشمن کم نداشت، اما دشمنانش از زد و بند علیه او مدت ها طرفی نمی بستند. در سال ۱۳۱۱ (هـ.ق) این دسته بندی‌ها علیه صدراعظم شدت یافت. حسین قلی خان از دسته کاشی ها سخن می گوید که علیه صدراعظم متحد شده توطئه می کردند.<sup>۳۶</sup> هرچند که در این زمان رابطه‌ی امین السلطان با شاه نیز به هم خورده بود، ولی فعالیت مخالفین او همچنان به جایی نمی رسید. شاه در گفتگویی با حسین قلی خان درد دل کرده بوده که اگر کسی می توانست جای او را بگیرد صدراعظم را عزل می کرد. حسین قلی خان در این باره با

امین الدوله هم عقیده بود که رجال سابق که استحقاق صدارت داشتند همه از بین رفته بودند.<sup>۳۸</sup> این گونه اخبار، از راه جاسوسان به امین السلطان نیز می‌رسید و بر دشمنی و لجajتیش می‌افزود. به همین علت نیز حسین قلی خان را متهم می‌کند که می‌خواهد خودش صدراعظم شود.<sup>۳۹</sup>

### رابطه شاهزادگان با شاه

این اوضاع و احوال شامل حال شاهزادگان نیز می‌شد و تأثیر آن را در زندگانی سیاسی حسام السلطنه به خوبی می‌توان دید. حسام السلطنه عموی شاه، از شاهزادگان مقتدر و کارآمد به شمار می‌آمد و از همین رو اغلب به نواحی آشوب زده اعزام می‌شد. در سال ۱۲۷۵ (ه.ق) به همین دلیل او را به حکومت فارس گماشتند، و سه سال بعد، به دلیل آشوب‌هایی که در خراسان روی داد، او را به آن ایالت فرستادند. در سال ۱۲۸۱ (ه.ق) حکومت او در خراسان به پایان رسید زیرا، به ادعای حسین قلی خان، میرزا محمدخان سپهسالار اعظم با او عداوت داشت. در سال بعد، هنگامی که به سبب تحریکات ظل السلطان فارس نا آرام شد، با وجود مخالفت صدراعظم، بار دیگر حسام السلطنه به آنجا فرستاده شد. در سال ۱۲۸۵ (ه.ق) بار دیگر مأمور خراسان شد اما سه سال بعد میرزا حسین خان مشیرالدوله او را معزول و به پرداخت جزای نقدی محکوم کرد.<sup>۴۰</sup>

یکی دیگر از شاهزادگان مقتدر و پسر ارشد شاه، ظل السلطان، که در جنوب ایران نفوذی فوق‌العاده داشت هنگامی که امین السلطان در سال ۱۳۰۵ (ه.ق) به صدارت رسید مشاغلش را از دست داد. اما، پس از چندی صدر اعظم که از ولیعهد ناراضی شده بود، حکومت برخی از ایالات را به ظل السلطان باز گرداند. محمدعلی غفاری در این باره می‌نویسد: «این وزیر زیاده از سی سال از عمرش نگذشته و یقین دارد بعد از اعلیحضرت خسرو صاحبقرانی حیات خواهد داشت. ناچار با ظل السلطان راهی می‌رود که حفظ او را بکنند. . . هم او از قول امین السلطان می‌نویسد: «پس از آنکه من کار ظل السلطان را مغشوش و درجاتش را گرفتم، هم خود را واجد نمودم که با حضرت ولیعهد عهدی ببندم که بریدن نداشته باشد. . . قدری مایوس شدم. . .»<sup>۴۱</sup>

بغض و حسد بین سه پسر ارشد ناصرالدین شاه،<sup>۴۲</sup> ظل السلطان، ولیعهد و کامران میرزا، چنان بود که در خوارکردن یکدیگر می‌کوشیدند و از همین رو یکی از مسائل همیشگی درباریان حفظ رابطه با این سه شاهزاده بود آن چنان که دشمنی هیچ یک را برنینگیزد. اعتمادالسلطنه، حسین قلی خان و امین الدوله



مکرر به این مسئله اشاره کرده اند. حسین قلی می‌نویسد: «اگر به اداره ظل‌السلطان رفتم، باید در آتیه، خودم و خانواده ام از ولیعهد چشم‌پوشم»<sup>۴۳</sup> پیچیدگی این روابط در نکته‌ای که محمدعلی غفاری به میان آورده روشن می‌شود. وی می‌نویسد که شنیده بود صدیق‌الدوله (پیشکار آذربایجان که محمدعلی سخت با او دشمنی داشت) بابی است و با ظل‌السلطان هم عهد شده که در خرابی ولیعهد بکوشد. ظاهراً عده‌ای بر علیه ولیعهد فعالیت می‌کردند، و حتی به او تهمت بی‌دینی زده بودند.<sup>۴۴</sup>

محمدعلی غفاری توسط عمومیش، فرخ خان امین‌الدوله، به دربار مظفرالدین میرزا فرستاده شده بود<sup>۴۵</sup> به این هدف که خانواده غفاری در دربار آتیه ایران جای پای داشته باشد. محمدعلی از سر سپردگان ولیعهد شده بود، ولی در آن دربار ترقی نکرد و حتی گاه برای امرار معاش در مزیقه بود و برای بهبود وضع خود دائم به زد و بند می‌پرداخت. از همین رو، اطلاعات و آگاهی‌هایی که از دربار تبریز به دست می‌دهد جالب توجه و شاید منحصر به فرد باشد.

مشکلات ولیعهد و درباریان تبریز از مشکلات شاه و درباریان تهران بیشتر بود، چون علاوه بر محظورات عادی و دائمی، می‌بایست جانب تهران را نیز در نظر داشته باشند، که خود مسائل را پیچیده تر می‌کرد. شاه می‌خواست بر کلیه‌ی امور تسلط داشته باشد و به پیشکار یا وزیر که برای ولیعهد تعیین می‌کرد اغلب قدرت و اختیاری بیش از اقتدار ولیعهد می‌داد و در نتیجه رابطه ولیعهد را با پیشکار مشکل می‌ساخت.<sup>۴۶</sup> گاه نیز بدخواهان به برهم زدن رابطه‌ی شاه و ولیعهد می‌کوشیدند.<sup>۴۷</sup> حتی چنین به نظر می‌رسد که شاه از تعریف و تمجید مظفرالدین میرزا چندان خشنود نمی‌شد.<sup>۴۸</sup> در واقع، امین‌الدوله و اعتمادالسلطنه هر دو اشاره دارند که رابطه شاه و ولیعهد بر سر مسئله‌ی کردستان به سردی گرائیده و شاه به او اجازه نداده بود مدتی به آذربایجان مراجعت کند.<sup>۴۹</sup> علاوه بر این قبیل مشکلات، بنا به گفته‌ی محمدعلی غفاری، مشکلات مالی ولیعهد همه را از او مأیوس کرده بود. به خصوص زمانی که مغضوب شده بود و پیشکارش، امیر نظام (علاءالدوله)، همه کاره بود کسی به ولیعهد اعتنا نمی‌کرد. از همین روست که محمدعلی مصمم شد، با انتقاد از امیرنظام و نوشتن عریضه به ولیعهد، یکی از درباریان صدیق‌الدوله را به پیشکاری برساند.<sup>۵۰</sup> سرانجام، پس از فوت امیر نظام، صدیق‌الدوله به پیشکاری انتخاب شد ولی دیری نپایید که محمدعلی بنای بدگویی از او را گذاشت و همه‌ی خرابی آذربایجان را به او نسبت داد.<sup>۵۱</sup> پس از آنکه، در سال ۱۳۰۲ (هـ.ق)

صدیق‌الدوله معزول شد و حسن علی خان گروسی به مقام پیشکاری رسید، محمدعلی نتوانست با او نیز رابطه‌ای نزدیک برقرار سازد و در نتیجه به عیب‌جویی پرداخت.<sup>۵۲</sup> با این همه، هیچ یک از این دسایس و خرده‌گیری‌ها به نفع او تمام نشد.

### ارتباطات خانوادگی و نقش زنان در رقابت‌های درباری

ارتباط‌های خانوادگی و وصلت‌های گوناگون میان شاهزادگان و رجال از عوامل مهم ایجاد شبکه‌های قدرت بود و در زندگانی سیاسی آنها نقش مهمی داشت. به عنوان مثال، اولادسلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه یا فرهاد میرزا معتمدالدوله با خود شاه و با کامران میرزا وصلت کردند و حسام‌السلطنه از این راه به قدرت فراوان رسید. دختر کامران میرزا، ملکه جهان، نیز به عقد پسر ولیعهد، اعتضادالسلطنه (محمدعلی شاه بعدی) درآمد. هم چنین، عبدالحسین میرزا فرمانفرما دختر مظفرالدین میرزا را گرفت و خواهرش با ولیعهد وصلت کرد و در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه نفوذ بسیاری یافت. البته این گونه وصلت‌ها نیز ادامه قدرت و نفوذ کسی را تضمین نمی‌کرد چنانکه فرمانفرما، از سر سعایت دشمنان، چندین سال به عتبات تبعید گردید و حسام‌السلطنه توسط میرزاحسین خان مشیرالدوله معزول شد.

همین وضع در مورد رجال دیگر نیز صدق می‌کرد. میرزا یحیی خان معتمدالملک برادر میرزاحسین خان مشیرالدوله صدر اعظم، عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه را به همسری گرفت و از آن راه ترقی کرد. عزت‌الدوله به نوبه خود یکی از پسرانش، عین‌الملک، را به دامادی رکن‌الدوله برادر شاه رساند و کوشید که دختر ولیعهد را به ازدواج پسر دیگرش درآورد.<sup>۵۳</sup> ازدواج پسر امین‌الدوله، میرزا محسن خان، با دختر مظفرالدین شاه نیز از وصلت‌های پرسروصدایی بود که اغلب معاصرین به آن اشاره کرده‌اند.<sup>۵۴</sup> اهمیت و ارزش این گونه وصلت‌ها به قدری بود که دختران و پسران گاه در سنین خیلی پایین ازدواج می‌کردند. اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: «شیرینی خوران زرین کلاه خانم دختر ولیعهد است به جهت مرتضی قلی خان، پسر مخبرالدوله. . . این خانم ده سال دارد. مخبرالدوله انشاء‌الله در سلطنت ولیعهد به واسطه این وصلت وزیرعلوم خواهد شد.»<sup>۵۵</sup> اعتمادالسلطنه نه تنها اطلاعات دقیق و مفصلی از ازدواج‌های درباریان و شاهزاده‌ها می‌دهد که خالی از اهمیت نیست چون روابط خانوادگی رجال را روشن می‌کند، بلکه به زندگانی بعضی از زنان درباری و

دخالت‌های آنها در امور نیز توجهی خاص دارد.

شخص دیگری که در یادداشت‌های خود از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه در بارهٔ برخی از زنان درباری نسبتاً به تفصیل سخن گفته، معترالممالک است.<sup>۵۶</sup> بجز این مورد کمتر از زنان صحبت شده است، و فقط گاه اتفاق می‌افتد که در لابلای خاطرات رجال لحظه‌ای پرده کنار می‌رود و زنان بی‌هویت و بی‌صدا دیده و شنیده می‌شوند و این واقعیت آشکار می‌شود که در میان زنان صامت و گوشه‌نشین بوده‌اند زنان با نفوذی که گاه در سیاست دخالت می‌کردند و منشاء اثری می‌شدند. نقش مهد علیا مادر ناصرالدین‌شاه در ماجرای صدارت و قتل امیرکبیر معروف تر از آن است که نیازی به تکرار داشته باشد. هم‌چنین ازدواج‌های سیاسی دختر مهدعلیا، عزت‌الدوله همسر امیرکبیر، که بعد از قتل او به عقد پسر میرزا آقاخان نوری صدر اعظم درآمد، شناخته شده است. این زن پس از عزل نوری از صدارت از او طلاق گرفت و با عضدالدوله ازدواج کرد. شوهر چهارمش معتمدالملک بود. بنا به گفته‌ی حسین قلی خان نظام‌السلطنه، در حکومت فارس معتمدالملک، در سال ۱۲۹۲ (ه.ق)، عزت‌الدوله دست‌اندرکار تقویت وضع و موقعیت شوهرش بود.<sup>۵۷</sup>

در جامعه‌ای که برای زنان ارزش چندانی قائل نمی‌شدند یکی از علل دخالت زنان در امور دستیابی به قدرت، نفوذ، امنیت و ثروت بود و به همین جهت نیز آنان نیز چون مردان به زود بند و توطئه و اعمال نفوذ در امور سیاسی می‌پرداختند. دسته‌بندی‌های درباریان حتی به داخل اندرون شاه نیز سرایت می‌کرد، چنانچه اعتمادالسلطنه می‌نویسد که «امین اقدس مخلص الخاص صدر اعظم» بود که می‌خواست پس از مرگ او نیز دستگاه او را دست‌نخورده نگه‌بدارد، نایب‌السلطنه می‌خواست اغول بیگه را رییس خلوت اندرون کند. سپس اضافه می‌کند که «در معنی انیس‌الدوله و اغول بیگه و باغبانباشی (یکی دیگر از صیغه‌های شاه) در میان نیست، صدراعظم است و نایب‌السلطنه».<sup>۵۸</sup>

زنان در عزل و نصب حکام و اعطای لقب و مقام نیز گاه بی‌تأثیر نبودند. نقش امین اقدس در عزل میرزا حسین خان مشیرالدوله را باید نمونه‌ای از این تأثیر دانست. رجال نیز که در تکاپوی پست و مقام بودند و یا با مشکلاتی رو برو می‌شدند، بوسیله انواع واسطه‌ها با زنان پُر نفوذ درباری تماس می‌گرفتند،<sup>۵۹</sup> و احتمالاً هدایایی نیز در این بین رد و بدل می‌شد.

اعتمادالسلطنه بارها به وضع زنان در بار شاه اشاره کرده است. این زنان در سنین پایین- و گاه خیلی پایین- ازدواج می‌کردند و اغلب بی‌سواد بودند و

به یکدیگر حسادت و عداوت می ورزیدند. اعتماد السلطنه که از شرایط دربار و زندگی درباریان انتقاد می کند، از زنان دربار نیز سخت شاکی است. اما باید توجه داشت که جامعه‌ی آن روز ایران، به علت ارتباط روزافزون ایران با خارج و تماس با خارجیان، در حال تحول بود. برخی از زنان درباری نیز با زنان خارجی رفت و آمد داشتند و در این دگرگونی بی تأثیر نبودند. شاید آنچه اعتماد السلطنه "هرزگی" و "پرروئی" زنان می شمرد تجلی همین تحرک و دگرگونی ها در طبقه‌ی بالای جامعه بود. تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، را - که تنها زنی است که در این دوران به نوشتن خاطرات خود مبادرت ورزیده - باید نمونه و پیامد این تغییر و تحول دانست.

### داد و ستد مناصب برای تثبیت و افزایش قدرت

در این دوران فروش مناصب و مشاغل برای شاه و دولت منبع درآمد شده بود و در نتیجه دستیابی به هر شغل، نیاز به رقابت شدید، زد و بندهای زودگذر و متغیر و، ارتباطات غیر رسمی و حساب شده داشت. حمایت شاه حیثیت می بخشید، خشم او موجب تبعید، طرد اجتماعی و ضررهای مالی می گشت. هیچ کس، حتی شاهزادگان درجه اول از امنیت شغلی برخوردار نبودند. این تزلزل، خود موجب تشویش دائم رجال، دسیسه های پشت پرده، تغییر مواضع و بند و بست هایی می شد که در آن زنان نیز نقش مؤثری داشتند. این نوع روابط، بر اصول استوار نبود و هر لحظه تغییر جهت می یافت و لاجرم به ناپسامانی امور می انجامید و سدی در برابر اغلب اصلاحات و اقدامات سودمند و ضروری بود. بسیار اتفاق می افتاد که رجال در خنثی ساختن کارهای یکدیگر می کوشیدند که از آن نمونه های بسیار در خاطرات این دوره منعکس است.

پیشرفت در بوروکراسی قاجار مستلزم ارتباطات خانوادگی، یا مزایای موروثی و یا وابستگی به رجال و شاهزادگان پرنفوذ و حمایت آنها بود. در واقع، سلسله مراتب قدرت نقش اساسی در موقعیت اجتماعی افراد داشت. رسیدن به پست و مقام حاصل داد و ستدهای گوناگون بود و منوط به پرداخت پول و رشوه و پیشکش و هدیه. مستخدمین رجال درباری نیز از این قاعده مستثنی نبودند. دستیابی به مهم ترین پست های حکومتی در ولایات هم مستلزم داشتن همین گونه روابط بود. حتی حکام موفق و کارآمد هم - مانند حسین قلی خان در حکومت عربستان (خوزستان) - نه تنها هیچ گونه تأمینی برای ادامه کار نداشتند، بلکه دیریا زود معزول می شدند. چه، یا مقام آنان به خریدار تازه ای فروخته می شد

یا موفقیت و اقتدار آنان شاه، صدراعظم یا دیگر رجال را بیمناک و بدگمان می‌کرد. در این میان اگر اهل محل پی می‌بردند که حاکمی از حمایت دربار و دولت محروم شده است، توطئه‌ها آغاز می‌شد و اداره‌ی امور مختل می‌گشت. حسین قلی خان در این باره می‌نویسد: «وضع هذه السنه عربستان ابدأ برای من پیشرفت ندارد. این حالت جواب مطالب که از ده فقره عرض من چهار فقره را جواب می‌نویسند آن هم باطفره و غیر مساعد. . .»<sup>۶۰</sup> و حدس می‌زد که: «علی الحساب طول مدت توقف من از حد اعتدال، بلکه از قانون عقلی تجاوز کرده است، قدری هم به واسطه امتداد توقف بی‌نظمی و اغتشاش حاصل شده است.»<sup>۶۱</sup> همان طور که شاه نمی‌گذاشت رابطه اش با رجال یکسره قطع شود، امین السلطان نیز جانب احتیاط و ملاحظه را از دست نمی‌داد، چنانکه وقتی نظام السلطنه را از عربستان معزول کرد، او را چندی مأمور بنادر نمود.

حسین قلی خان پس از مدت کوتاهی حکومت در بنادر به تهران مراجعت کرد. در آن زمان فارس در حال شورش بود و امین السلطان در حال تمارض. حسین قلی خان توضیح می‌دهد که امین الملک برادر صدر اعظم با او دشمنی داشت و «خاطر امین السلطان را . . . از من مشوب و مکدر کرد.»<sup>۶۲</sup> ظاهراً امین السلطان از رابطه‌ی شاه با حسین قلی خان نیز ناخرسند بود. بنابراین، هنگامی که حسین قلی خان داوطلب حکومت فارس شد، و شاه هم موافق بود، صدراعظم مخالفت می‌کرد. سر انجام به اصرار شاه او را در سال ۱۳۱۰ هـ.ق) به فارس فرستادند. اما حکومت وی با مشکلات بسیار مواجه شد<sup>۶۳</sup> به ویژه از آنجا که رکن الدوله برادر شاه، و حاکم سابق، نه تنها شیراز را ترک نمی‌کرد بلکه مخفیانه به تحریکاتی دست می‌زد و آشوب به راه می‌انداخت. در سال ۱۳۱۱ هـ.ق) حسین قلی خان آگاه شد که عده‌ای از جمله ظل السلطان، رکن الدوله، قوام الدوله و امین الدوله، در تهران به توطئه علیه او مشغولند. دیری نپایید که حسین قلی خان معزول و رکن الدوله مجدداً به حکومت فارس منصوب گردید.<sup>۶۴</sup>

حسین قلی خان در زندگانی پرتلاطم خود شاهد بسیاری از این گونه دسایس و زد و بندهایی بود که هر بار مانع کارهای عمرانی و اصلاحی او می‌گردید.<sup>۶۵</sup> از همین رو، به مرور زمان، انتقادات وی از اوضاع بیشتر شد. نظر او نسبت به دسته بندی‌های درباریان، که خود او نیز در آن سهمی داشت، منتقدانه است. اما برخلاف اعتماد السلطنه و امین الدوله، حسین قلی خان ناصرالدین شاه را چندان مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه مسئولیت اوضاع نا بسامان را برعهده‌ی امین السلطان، که او را جلف و جوان می‌دانند، می‌اندازد. با این همه، در

دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه و سپس محمدعلی شاه انتقاد او مستقیماً متوجه شخص شاه گردید.

در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه برخی از دشمنان صدراعظم با گروه درباریان جدید، که همراه شاه، به سودای جاه و مقام، از تبریز به تهران آمده بودند، هم عهد شدند و دسیسه‌ها را آغاز کردند. حسین قلی خان می نویسد: «کار رجال دولت، دسته بندی و مخالفت با یکدیگر بود. از اول جلوس این شاه، تمام معاریف دولتی به دودسته منشعب بودند،»<sup>۶۶</sup> و سپس یکایک را نام می برد.<sup>۶۷</sup> حسین قلی خان نیز بنا به گفته‌ی خودش در این زمان در صدد بود علما را به صدارت امین الدوله راضی کند. به ادعای او معین الملک، پسر امین الدوله، «هم اغلب شب‌ها در منازل مختلف، مشغول تهیه کار بود و حضرت علیا هم که مادر زینش بود، در اندرون توسط می کرد. هفته ای دوشب نزد من می آمد و راپرت می داد.» از سوی دیگر، حسین قلی خان نه تنها از امین السلطان نبریده بود، بلکه بنا به نوشته‌ی خودش جز با امین السلطان «با احدی راه نداشتم و فقط هفته‌ی دو سه دفعه پارک امین السلطان می رفتم.»<sup>۶۸</sup>

با عزل امین السلطان، امین الدوله به صدارت رسید درحالی که خود امین الدوله در خاطراتش تظاهر می کند که او را به تقبل خدمت مجبور کرده بودند و می نویسد: «شاه امین الدوله را فریفت و از دم گرم به دام افتاد، او را وزیراعظم گفتند.»<sup>۶۹</sup>

دیری نپایید که دسته بندی‌ها علیه این صدر اعظم نیز آغاز گردید. حسین قلی خان، که به اعتراف خودش از محرکین اساسی این دسته بندی‌ها بود، به تفصیل آن‌ها را تشریح کرده و به ویژه به تغییر پیوسته‌ی موضع توطئه‌گران پرداخته است. از چهره‌های برجسته در این جریان عین الدوله و فرمانفرما دامادهای شاه بودند. حکیم الملک، امیربهادر و نصرالسلطنه نوکران قدیمی شاه نیز در همه توطئه‌ها دست داشتند. گروهی هوادار امین السلطان بودند، مانند ملک آزا. رکن الدوله هم طرف شور بود. محمدعلی میرزا ولیعهد نیز در این زد و بندها سهمی داشت. بعضی از وزراء و رجال سابق نیز مانند نظام الملک، مشیرالدوله، مخبرالدوله، امین الدوله، صنیع الدوله و مستوفی الممالک مدام به دسته بندی‌های مختلف می پیوستند و یا از آن‌ها می بریدند. نظام السلطنه نیز در همه امور دخالت داشت، و عده‌ای براین باور بودند که داعیه صدارت دارد.<sup>۷۰</sup> قسم خوردن وزرائی که ظاهراً نمی خواستند امین السلطان مجدداً به صدارت برسد از رویدادهای جالب این دوران بود. اینان درحضور شاه به قرآن قسم

خوردند که: «درکار دولتی تا خیانت فاحشی ثابت از ماها نبیند، تغییری ندهد.» شاه نیز به نوبه‌ی خود سوگند می‌خورد. اما پس از مراجعت امین السلطان از قم، وقتی حسین قلی خان متوجه شد که میل شاه به صدارت مجدد امین السلطان است، او را به شاه پیشنهاد کرد، و این گروه از هم پاشید.<sup>۷۱</sup> امین السلطان نیز، یقیناً برای دور کردن حسین قلی خان از تهران، او را به پیشکاری ولیعهد محمدعلی میرزا که به قول حسین قلی خان «هزار شیطان را فریب می‌داد» فرستاد.<sup>۷۲</sup>

خاطرات حسین قلی خان تا سال (۱۳۲۱ هـ.ق)، که بار دیگر امین السلطان از صدارت برکنار می‌شود، ادامه دارد. در طی آن سالها نیز مسائل حکومتی بر همان منوال جریان داشت. جالب توجه آن است که در آستانه انقلاب مشروطه، رجال و درباریان برپایه‌ی هدف‌ها، رقابت‌ها و دشمنی‌های شخصی به نیروهای متوسل شدند که در نهایت از عوامل تسریع و تشدید نارضایتی‌ها و انقلاب بودند. به عنوان نمونه، حسین قلی خان می‌نویسد که «عین الدوله که حاکم تهران بود، ملاها را برضد اتابک (امین السلطان) تحریک کرد. . . و حاجی اسدخان، پسرعمه عین الدوله، آدم فرستاد علمای کربلا را به مخالفت شورانید.» مسیو نوز را هم یکی از وسایل قرار دادند.<sup>۷۳</sup> برانگیختن توده‌ها بی‌سابقه نبود و نمونه‌هایی از آن را در خاطرات گوناگون می‌توان دید. اما آشکارا در آستانه‌ی انقلاب مشروطه درباریان و رجال به دگرگونی‌های زمان آگاه نبودند و گمان نمی‌بردند که تحریک مردمان بر پایه‌ی رقابت‌ها و دشمنی‌های شخصی عواقبی چنین نامنتظره خواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

در جوامع سنتی که اساس قدرت بر پایه‌ی روابط شخصی قرار دارد خاطرات رجال سیاسی از اهمیت بسزائی برخوردار است و از ابزار شناخت ماهیت حکومت در ابعاد و سطوح گوناگون آن به شمار می‌آید. ارزش خاطرات رجال قاجار نیز در این است که از یک سو زیربنای روابط اجتماعی-سیاسی آن دوران را روشن می‌کنند، و نشان می‌دهند که گردش امور برچه منوال بوده است، و از سوی دیگر به تشریح شبکه‌های قدرتی می‌پردازند که در اطراف شاه و شاهزادگان، رجال و درباریانی مانند امین السلطان، کامران میرزا و ظل السلطان، به گونه‌ای سیال و متغیّر، ایجاد می‌شدند و منشاء رویدادهای مختلف بودند. افزون بر آن، ارزش این خاطرات در آن است که خواننده را به درک روحیات و خلیقات رجال

دوران قاجار یاری می دهند. بررسی خلیقیات رجال از مبانی تاریخنگاری روانی (psychohistory) است که در تاریخنگاری این دوران ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته.

برخی از این خاطرات به ظاهر حاوی مطالب پرمعنایی نیستند. به عنوان مثال، نویسنده گاه تنها دیدارهای مکرر و بی اهمیت خود با دیگران را به میان آورده است، بی آن که به مطالب موردگفتگو اشاره کند. در مواردی، نویسنده از آن رو به نوشتن خاطرات پرداخته که باب روز بوده اما تنها به آوردن جزئیات زندگی روزمره خود در آن اکتفا کرده است. گاه نویسنده خاطرات به سبب محظوراتی قادر به افشای مطالب و رویدادهایی نبوده و یا خاطرات خود را به قصد غرض ورزی و دشمنی با دیگران یا برای تطهیر خود نوشته است. اما انگیزه و هدف هرچه بوده، این خاطرات گوشه هایی از اوضاع و احوال زمانه، روابط شخصی و خانوادگی، آمال و اعتقادات و تعصبات کسانی را که در تعیین سرنوشت ایران مؤثر بوده اند روشن می کنند.

#### پانویست ها:

۱. علاوه بر *خاطرات میرزا قهرمان امین لشکر* که یک جلد سفرنامه خراسان وی اخیراً چاپ شده است، مکاتبات خصوصی او، شامل نامه های متعددی به رجال معاصر و شاه هنوز منتشر نشده است. میرزا قهرمان امین لشکر، *روزنامه سفرخراسان به همواهی ناصرالدین شاه* به کوشش ایرج افشار، محمد رسول دریاگشت، تهران ۱۳۷۴.

۲. قسمتی از خاطرات ناصرالدین شاه که در اصل بسیار مفصل است، مربوط به سال های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ (ه. ق) اخیراً منتشر شده است. این سفرنامه در اصل در سه مجلد بوده که خود شاه هرکدام را "کتاب" ذکر کرده است: ناصرالدین شاه، *روزنامه خاطرات در سفر سوم فرنگستان*، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، ۳ جلد، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳. اطلاعاتی که از شخصیت ناصرالدین شاه و نگرش او نسبت به زندگانی از این خاطرات به دست می آید بسیار ارزنده و جالب است همچنان که توجه وی نسبت به درباریان که گاه به طنز درباره آنها اظهار نظر می کند. وی حتی به لباس درباریان توجه داشته چنانکه درباره ناصرالملک می نویسد: «جبه ترمه سفید پوشیده بود، و چند نشان روی جبه زده بود، کلاه کوتاهی سرش گذاشته، رنگ و روی پریده، خیلی وضع مضحکی داشت که آدم از خنده می مرد.» همان، ج ۳، ص ۳۹۹.

۳. عباس میرزا ملک آرا، برادر کوچک ناصرالدین شاه بود که در طفولیت موجب سوءظن شاه قرار گرفت و در سال ۱۲۶۸ (ه. ق) به عراق تبعید شد، و مدت ۲۷ سال خارج از ایران به سر برد. خاطرات ملک آرا حاوی انتقادات شدید از شاه و اطرافیان او است و بنابراین باید با نظر احتیاط به آن نگریست. مثلاً می نویسد که میرزا حسین خان مشیرالدوله، چندین بار از شاه نزد او



بد گفته بود که بعید به نظر می‌رسد. یا می‌نویسد که به او گفته بود: «تو نمی‌دانی که این چقدر حرامزاده است، یک صفت شاه مرحوم را ندارد. . . و یک کلمه حرف راست نمی‌گوید و با هیچ کس خوب نیست». ن. ک. به: عباس میرزا ملک آراء، شرح حال به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۲۴.

۴. خاطرات بهمن میرزا بهاءالدوله هنوز منتشر نشده است.

۵. عزالدوله برادر ناصرالدین شاه صاحب سفرنامه ایست که در دست چاپ است. یک جلد از خاطرات پسرش عین السلطنه نیز تاکنون منتشر شده، ولی خاطرات پسر دیگرش عماد السلطنه که به همان تفصیل است و مانند او از کودکی شروع شده، هنوز انتشار نیافته است. قهرمان میرزا عین السلطنه، روزنامه خاطرات، جلد اول روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۴.

۶. میرزا طاهر بصیرالملک شیبانی، روزنامه خاطرات، ۱۳۰۱-۱۳۰۶، در روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، تهران ۱۳۷۴. بصیرالملک بروکراتی حرفه‌ای بود که در خاطراتش بیشتر به مشغله روزانه خود پرداخته تا به زد و بندهای درباریان.

۷. خاطرات حسین قلی خان نظام السلطنه در ۱۲۷۵ (ه.ق) آغاز و تا سال ۱۳۲۱ (ه.ق) ادامه دارد. این خاطرات از نظر شناخت روابط درباریان و نحوه‌ی تصمیم‌گیری و شبکه‌های قدرت، نسبت به سایر خاطرات، دارای مطالب بیشتری است. حسین قلی خان اکثراً ریشه وقایع را جستجو می‌کند، و به علاوه دارای هوش و ذکاوت سرشار است، مضافاً که بسیاری اوقات خودش در این زد و بندها نیز دست داشته است. علاوه بر خاطرات، مکاتبات حسین قلی خان نظام السلطنه، اکثراً با برادر زاده اش رضاقلی خان (نظام السلطنه بعدی)، همراه خاطرات منتشر شده است. این مکاتبات، از ۱۳۰۶ (ه.ق) آغاز و تا سال ۱۳۲۶ (ه.ق) ادامه دارد، و تأییدی بر درستی گفته‌های او است و نیز قسمتی از زندگانی او را که در خاطرات نیامده دربرمی‌گیرد. حسین قلی خان مافی (نظام السلطنه)، خاطرات و اسناد، ۳ جلد، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (مافی)، سیروس سعدوندیان، حمید رام پیشه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

۸. غفّاری، محمدعلی، خاطرات و اسناد محمدعلی غفّاری، نایب اول پیشخدمت باشی، (تاریخ غفّاری)، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۱. جلد دوم این کتاب توسط آقای عباس زارعی در دست چاپ است.

۹. اعتماد السلطنه داستان جالب توجهی دارد به این مضمون که وقتی با ظل السلطان صحبت می‌کرده، ناگهان شاهزاده پشتش را به او می‌کند: «دیدم امین السلطان می‌آید و شاهزاده محض تعلق به ایشان، چون بی‌اخلاصی مرا با او می‌داند قطع حرکت کردند. . .» هم چنین می‌نویسد که یک روز شاه با نایب السلطنه و سپس با امین السلطان خلوت می‌کند. سپس می‌افزاید: «نایب السلطنه خیلی بشاشت داشت. اما امین السلطان رنگ و رویی نداشت». روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۶۱۱ و ۴۸۷.

۱۰. البته روابط این دو با همدیگر همیشه دوستانه نبود. مثلاً امین الدوله از اعتماد السلطنه در خاطراتش بد می‌نویسد. گفته‌هاشان هم گاه ضد و نقیض است، چنانچه حسین قلی خان

می‌نویسد امین‌الدوله دنبال صدارت بود در حالی که امین‌الدوله می‌نویسد شاه او را وادار کرد صدارت را قبول کند.

۱۱. *خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه*، جلد ۱، ص ۲۵.
  ۱۲. میرزا علی خان امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران، ۱۳۴۱. ص ۶؛ مجدالملک سینکی، *رساله مجده*، تهران، ۱۲۸۷ ه.ق.
  ۱۳. *خاطرات و اسناد محمدعلی قفاری*، ص ۱۲، ۲۲۶.
  ۱۴. همان، ص ۳۰۵.
  ۱۵. میرزا علی خان امین‌الدوله زمانی که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه به صدارت می‌رسد، شاه را از دخالت درباریان در امور دولت بر حذر می‌کند و می‌گوید که «درعهد شاه شهید کدام یک از اجزای دربارش قدرت داشتند تا درکار دولت دخالت کنند؟» اما این گفته او درست نیست و بیشتر امکان دارد امین‌الدوله به خاطر بدگویی از دشمنانش این مساله را پیش کشیده باشد. *خاطرات امین‌الدوله*، صص ۲۲۵-۲۲۶.
  ۱۶. در واقع باید دوره صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر، سپس میرزا حسین خان مشیرالدوله را از این قاعده کلی مستثنا کرد، چون این دو شخص برنامه‌هایی برای حکومت خود داشتند، که البته به جایی نرسید.
  ۱۷. *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، صص ۲۰ و ۳۳.
  ۱۸. شاه مایل نبود هیچ یک از صدراعظم‌های وی زیاد مقتدر گردند و از همین رو چندبار کوشید شخصاً امور را در دست گیرد ولی موفق نشد. درواقع، علی‌رغم میل شاه به مرور بر قدرت صدر اعظم‌های او افزوده می‌شد. در این باره ن. ک. به:
- Shaul Bakhash, *Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars*, Ithaca Press, 1974. Passim.
۱۹. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۴۹۶.
  ۲۰. *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه*، کتاب ۳، ص ۳۳۲.
  ۲۱. همان، ص ۳۳۵.
  ۲۲. *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص ۱۲۷.
  ۲۳. *خاطرات و اسناد حسین قلی خان*، جلد ۱، ص ۱۷۵.
  ۲۴. امین لشکر، *روزنامه سفر خراسان میرزا قهرمان* صص ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۲.
  ۲۵. منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «ناصرالدین شاه و امور آذربایجان ۱۲۷۸-۱۳۱۰ ه.ق» در مجموعه سخنرانی‌های هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران، ۱۳۵۳ جلد ۳، به کوشش محمد رسول دریاگشت، صص ۴۶۴-۴۵۱ و *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، ص ۲۷.
  ۲۶. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۴۸۷.
  ۲۷. منصوره اتحادیه، «ناصرالدین شاه و امور آذربایجان»، ص ۴۵۹.
  ۲۸. *خاطرات و اسناد حسین قلی خان*، جلد ۱، ص ۶۵.
  ۲۹. همان، جلد ۲، ص ۴۹.
  ۳۰. همان، جلد ۱، صص ۴۷-۴۶.

۳۱. همان جلد ۱، ص ۵۹.
۳۲. ن. ک. به: Bakhsh, *op. cit.*, PP.115-116.
- همچنین ن. ک. به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱.
۳۳. خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۱۳۰ و ۱۸۰؛ خاطرات و اسناد حسین قلی خان، جلد ۱، ص ۲۲۹.
۳۴. خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۱۱۸-۱۱۷.
۳۵. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۴۶۷، ۴۶۲، ۵۴۳، ۵۷۲، ۵۱۶.
۳۶. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، صص ۱۱۹، ۱۷۶.
۳۷. همان، ص ۲۰۵.
۳۸. همان، ص ۲۲۸، خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۱۱۹، ۱۷۶.
۳۹. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، جلد ۱، ص ۲۰۵.
۴۰. همان، جلد ۱، صص ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۸.
۴۱. خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری، ص ۳۱۱.
۴۲. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۱۶۷، ۴۷۹.
۴۳. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، جلد ۱، ص ۲۰۱.
۴۴. خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری، ص ۳۱۱.
۴۵. شرح مسافرت فرخ خان امین الدوله، عمری محمدعلی غفاری به پاریس در سال ۱۲۷۳ (ه. ق) توسط منشی او، حسین ابن عبدالله سرابی نوشته شده است: حسین ابن عبدالله سرابی، مخزن الوقایع، به کوشش کریم اصفهانیان، قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران ۱۳۴۴.
۴۶. منصوره اتحادیه، «ناصرالدین شاه و امور آذربایجان»
۴۷. خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۹۱.
۴۸. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۴۱۷.
۴۹. همان، صص ۱۷۶، ۱۶۳ و خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۱۹۰، ۸۴-۸۳.
۵۰. خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری، صص ۹۰-۸۷.
۵۱. همان، ص ۱۴۹.
۵۲. همان، صص ۷-۲۵۰، ۵-۲۲۴.
۵۳. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۴۱۰ و ۷۲۲.
۵۴. امین الدوله دختر را برای پسرش معین الملک خواستگاری کرده بود. شرط وصلت این بود که داماد زن قبلی اش، دختر میرزا محسن خان مشیرالدوله، را طلاق دهد. این مسئله موجب دشمنی بین مشیرالدوله و امین الملک شد و در رابطه آنها در دربار تأثیر بسیار گذاشت. مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۰۶.
۵۵. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۱۷۶ و ۲۵۹.
۵۶. دوست علی خان معیرالممالک، یادداشت هائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۵۷. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، جلد ۱، صص ۷۸-۷۳.
۵۸. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۱۰۷.
۵۹. حسین قلی خان نظام السلطنه می نویسد که چگونه نوش آفرین را که مورد توجه امین اقدس بود، نزد او واسطه کرده که پیغامی به شاه برساند. خاطرات و اسناد، جلد ۱، ص ۱۱۴.
۶۰. همان، جلد ۲، ص ۳۹۸.
۶۱. همان، جلد ۲، ص ۳۹۱.
۶۲. همان، جلد ۱، ص ۱۷۶.
۶۳. همان، جلد ۱، صص ۱۸۹-۱۸۰.
۶۴. همان، جلد ۱، ص ۱۹۳.
۶۵. بخاش نیز به تفصیل به این مساله، در رابطه با اصلاحات اداری در دوره میرزااحسن خان و امین السلطان، اشاره دارد. مسئله دیگری نیز که بخاش کمابیش مطرح می کند دخالت خارجی است در این دسته بندی ها که ما در این جا به آن پرداخته ایم.
- Shaul Bakhash, *op. cit.*, passim.
۶۶. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، صص ۲۳۰-۲۲۹ و خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۲۳۲-۲۲۷.
۶۷. همان، حسین قلی خان در این باره می نویسد که: «برخلاف شیوه و سیره خود در طرز نگارش و رعایت تقدس قلم، به این کار دست می زند برای ذکر حقیقت و عبرت و تنبیه آیندگان».
- همان، جلد ۱، ص ۲۳۳.
۶۸. همان، جلد ۱، ص ۳۰۷ و ۲۹۸.
۶۹. خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۴۰.
۷۰. خاطرات و اسناد حسین قلی خان، جلد ۱، صص ۲۴۹-۲۳۸.
۷۱. همان، جلد ۱، ص ۲۵۲.
۷۲. همان، جلد ۱، ص ۲۷۶.
۷۳. همان، جلد ۱، صص ۱۱۳-۳۱۲.

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله‌ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (مهندس امیرشاهی)

۶۸۲

کاوہ احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی‌رضا نصر

کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه‌ها و نظرها

۷۱۵

کتاب‌ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603  
COSTA MESA, CA 92626  
Tel: (714) 751-5252  
Tel: (714) 751-4805

## یک قرن در آئینهٔ دو کتاب

### روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه<sup>۱</sup> و یادداشت های علم<sup>۲</sup>

اختصاص این شماره از مجله ایران نامه به موضوع «خاطره نگاری ایرانیان» مجالی مجدد فراهم آورد تا نگاهی دوباره به دو کتاب معتبر بیفکنم. این هر دو کتاب نه از باب تاریخ نویسی و تاریخ سنتی هستند و نه از ردهٔ خاطرات تاریخی و سیاسی و نه از مقولهٔ سفرنامه نویسی که در حقیقت نوعی گزارشگری است.

با وجود این به اعتقاد من دو کتاب *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه* و *یادداشت‌های علم* که هر دو از زندگی روزانهٔ دو دربار و دوپادشاه در یکصد سال اخیر سخن به میان می‌آورند از هرجهت بر انواع یادشده برتری دارند.

در این راه فضل تقدّم بی شک از آن میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه است که *روزنامهٔ خاطرات* او تصاویر زنده و روزمرهٔ هجده سال از قریب پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه قاجار را در برمی‌گیرد و سپس خاطرات امیراسدالله علم وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی است که

\* روزنامه نگار، استاد و رئیس پیشین گروه روزنامه نگاری و رادیو تلویزیون در دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی، تهران.

نه سال آخر عمر این وزیر را شامل است و او هشت سال از این نه سال را به تحریر دفتر خاطرات روزانه خود مشغول بوده است و سندی زنده و جاندار از خود بجای گذاشته. افسوس که در این میان یک سال مربوط به جشن های دوهزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران در تخت جمشید را یا نوشته و یا نوشته و از دست رفته است.

اما من چرا معتقدم که این دو کتاب هم بر تواریخ و هم بر کتب خاطرات و آثار سفرنامه‌ای برتری دارد؟ دلایل این رجحان به اختصار از این قرار است:

### ۱. کتاب های تاریخ

کتاب تاریخ ما، حتی آنها که به صلاحیت و امانت مؤلفانشان در این اواخر بسیار می‌بالیم - و در صدر همه تاریخ مشروطه ایران مرحوم کسروی - خالی از حب و بغض های شخصی مورخان و نگرش عاطفی آنان به وقایع تاریخی نیست.

زبان این کتاب یا زبان پیچیده تواریخ قرون پیش است - چون ناسخ التواریخ - و یا نویسندگان آنها برای رهایی از تقلید سبک قدیم به نوعی زبان نگارش تاریخی متوسل شده اند که فهمش بر مردمان آسان نمی نماید و گاه، با همه زیبایی ساختمان زبانی، یک فارسی دان فارسی خوان هم مشکل بتواند، هنگام قرائت آن، به معانی لغاتی که تاریخ نگار وضع کرده دست یابد. باز هم برای ذکر نمونه‌ای برجسته از این گونه آثار باید از تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان مرحوم کسروی یاد کرد.

کتاب تاریخی هم که بر مبنای نمونه های کتاب تاریخ اروپایی تدوین شده بر دو وجه اند. وجه اول آنکه این کتاب صرفاً بازسازی دوباره کتاب قدیمی تاریخ با اسلوب تازه و نثر ساده نویسندگان است. این مزیت را چه در اعتلای نثر فارسی امروز و چه در قابل فهم کردن متون کهن نمی توان نادیده گرفت (تاریخ مغول مرحوم عباس اقبال آشتیانی). ولی اشکال عمده آن است که مؤلفان این گونه کتاب تاریخی در ایران، به هر ملاحظه، از تجزیه و تحلیل تاریخی وقایع و نتیجه گیری علمی تاریخی متداول در تاریخ نویسی اروپایی طفره رفته اند.

وجه دوم آنکه نویسندگان این کتاب ها، به تاثیر بیش و کم از نحوه تاریخ نویسی متداول در رژیم اتحاد جماهیر شوروی پیشین، به کلیه وقایع از نظرگاه مارکسیسم و حتی گاه مارکسیسم-لنینیسم نگریسته اند و در حقیقت الگوی تاریخ نویسی سوسیالیستی را بر مبنای تجزیه و تحلیل های مارکسیسم تاریخی قرار داده و چه تاریخ زمان معاصر و چه تاریخ روزگاران گذشته ایران را



از این دیدگاه قضاوت کرده‌اند (*تاریخ اجتماعی ایران*، مرتضی راوندی) و عناصر سازندهٔ تداوم تاریخی ایران را مورد توجه قرار نداده‌اند. معدودند مورخینی که از عصر مشروطه به این طرف کارشان از این گونه لغزش‌ها نسبتاً خالی بوده باشد و با آنکه محمود محمود با *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس* اولین گام‌ها را در راه نگارش تاریخ مستند به شیوهٔ اروپایی را برداشته، حق آن است که از دکتر فریدون آدمیت به عنوان پایه گزار تاریخ نویسی تحلیلی به روش اروپایی و آثار قابل اعتنا و استنادش چون *امیر کبیر و ایران*، *اندیشهٔ ترقی*، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران* یاد کنیم و نیز کوشش‌های شاگردان و پیروان او را که به این شیوه دست به سوی تاریخ ایران دراز کرده‌اند بستائیم.

## ۲. خاطرات

درمورد خاطره‌هایی هم که به صورت چاپ شده تا پیش از انقلاب اسلامی اندک بود و پس از آن ناگهان بسیار شد و اینک در اختیار همگان است این نکات را می‌توان برشمرد:

اول- خاطراتی که نویسنده هنگام نوشتن آن در فکر انتشارش بوده و در نتیجه مراعات جوانب را کرده است و کتاب خاطره در حقیقت به قول حافظ «شراب خانگی ترس محتسب خورده» ای است که مرزهای بیان حقیقت در آن بسیار مبهم است. حتی اگر این خاطرات در زمان حیات نویسنده منتشر نشده باشد ما آثار «وحشت بعد از انتشار» را در سطور آن می‌بینیم و می‌خوانیم (*خاطرات و خطرات* از مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه؛ و *شرح زندگانی من* از عبدالله مستوفی). و در بسیاری از آنها انسان وحشت خاطره نویس را از نامحرم آینده در خلال سطور کتاب می‌تواند احساس کند (*خاطرات احتشام السلطنه*).

دوم- خاطراتی که نویسنده یا ناقل - بعد از اطمینان به آنکه جوابگوی صاحب صلاحیتی در قید حیات نیست یا کسی بر اریکه قدرتی تکیه نزده است که بتواند دمار از روزگار او برآورد- نوشته یا نقل کرده است که در آن بیشتر بر "من" خاطره نویس و تأثیر او در تاریخ تکیه شده و نوعی باب تصفیه حساب با دشمنان دیروز در آن گشوده شده است (*خاطرات دکتر علی امینی*؛ *امیدها و ناامیدی‌ها* از دکتر کریم سنجابی؛ *چهل سال در صحنه قضائی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان* از دکتر جلال عبده؛ و *آئینه عبرت* از دکتر نصرالله سیف پور فاطمی). در این ردیف باید انصاف داد که یادداشت‌های مرحوم دکتر محمد مصدق که تحت عنوان *خاطرات و تالعات دکتر محمد مصدق* پس از انقلاب اسلامی

به چاپ رسیده است یکی از هوشیارانه ترین و زیرکانه ترین نوع این خاطرات است که بیشتر به نوعی مکالمه و احتجاج یک مرد سیاسی مخالف با سیستم سیاسی حاکم شبیه است و در آن از کینه کشی‌های شخصی کمتر می‌توان نشانی یافت. سوّم - خاطراتی که نویسنده یا ناقل در دوران قدرت شخصی و سیاسی خود نوشته و در آن اطمینان کامل به درستی و صحت نظریه‌ها و اعتقادات خویش دارد و نوعی دستورالعمل حیات سیاسی یا مانیفست فکری است که صورت خاطرات به خود گرفته (ماموریت برای وطنم از محمدرضا شاه پهلوی) و اگر بتوان بریده‌های فکری و برخوردار ذهنی ناصرالدین شاه قاجار را با تجدید صنعتی اروپا از سفرنامه‌های فرنگ او استخراج کرد این نوشته‌ها نیز در این رده قرار می‌گیرد.

چهارم - و بالاخره، خاطراتی که در عین داشتن ارزش تاریخی به قلم سرسپردگان بی‌چون و چرای حکام روز نوشته شده است. در این نوع یادداشتها و خاطره‌ها مجذوبی از جاذب خود سخن می‌گوید و مرعوبی صدیق حکایت دلبستگی‌های خویش را بیان می‌دارد. (خاطرات سلیمان بهبودی از رضا شاه).

### ۳. سفرنامه نویسی

این بخش از نقل تاریخ و جغرافیا که سابقه‌ای کهن در ادبیات جهان دارد از این جهت در خور تأمل است که در هیچیک از دو طبقه بندی تاریخ نویسی و خاطره نویسی جا نمی‌گیرد زیرا این نوع کار ادبی درحقیقت گزارش نویسی یک فرد است که در طول سفری به شرح احوالات خود و توصیف اماکن و اشخاص پیرامون خویش می‌پردازد. سفرنامه‌ها معمولاً به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند. اول - سفرنامه‌هایی که توسط سیاحان حرفه‌ای نوشته شده‌اند. این سیاحان در حقیقت گزارشگران (رپرتراهای) روزگار خود بوده‌اند که به تفاوت درجه دقت و امانت صورتی از روزگار خویش را برای ما به جا گذاشته‌اند چون ابن بطوطه و یاقوت حموی که کارشان زیر پا گذاشتن جهان آنروز و توصیف و تشریح احوال مردمان بوده است. در این سفرنامه‌ها خود سیاح چون بخشی از کل سفر حضور دارد و گاه برای شیرین تر کردن حوادث سفر دست به دامن تخلیقات خویش می‌زند و از حیوانات غریب و انسانهایی که در نقاطی ناشناس بصورت‌های غیر قابل قبولی زندگی می‌کند سخن به میان می‌آورد و حدیث غریبی گرت ماست پیش آورد را در ذهن تداعی می‌نمایند.

دوم - کسانی که کار آنها سیاحت نیست اما به مناسبتی به سفر می‌روند و

با نوشتن سفرنامه ای در حقیقت گزارش آن سفر را برای ثبت در جریده عالم از خود به یادگار می گذارند. سفرنامه معروف ناصر خسرو را با همه شکی که اخیراً در اصالت آن پیدا شده است باید از این دست سفرنامه ها دانست همچنان که بسیاری از حکایات بوستان و گلستان شیخ اجل سعدی را، از شکستن بت عاج در سومنات تا مباحثه دو طلبه مشتاق علم در جامع کاشغر بر سر عمرو و زید و از همنشینی با بازرگانی در جزیره کیش تا نصیحت بر پادشاه بی انصاف عرب بر تربت یحیی پیغامبر علیه السلام.

سوم- سفرنامه هایی که پادشاهان و رجال سرشناس برای ثبت موجودیت تاریخی خود در برهه ای از زمان که دوران سفر است می نویسند و در خلال آن "من" غالباً خودبین خودپسند محور اصلی همه کار و همه چیز است. این سفرنامه ها با همین عیوب باز هم کمک کننده است به شناخت افراد و محیط پیرامونی نویسنده وای بسا که پایه ای خوب برای مقایسه عقاید نویسنده سفرنامه با همراهان سفر که در زمان ها و مکان های مشترک با دو نگاه متفاوت نوشته شده است. (توجه می دهم لطف این مقایسه را در کار سفرنامه سوم ناصرالدینشاه به فرنگ با روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه در سال همان سفر)

در مجموع، سفرنامه نویسی که به حقیقت پدر گزارش نویسی روزنامه ای امروز، یعنی رپرتاژ، است در صورت خیلی صمیمی و واقع بینانه باز در مقام قیاس با روزنامه خاطرات نارسایی های دارد که اهم آن همانا محدود بودن نوع نگرش سیاح به پیرامون خود و قرار نداشتن عنصر اصلی انسانی - یعنی نویسنده - در جانمایه سفرنامه است. و نیز اینکه سفرنامه ها در یک برهه مشخص زمانی نوشته می شوند و در نتیجه خواننده نمی تواند آن تداوم و خاطر مجموعی را که با خواندن یک روزنامه خاطرات بدست می آورد در مطالعه سفرنامه بدست آورد و به احوال درون نویسنده و قضاوت های او پی ببرد و به شناخت عمیق تر وقایع و دریافت روابط اشخاص دست یابد.

با این اشاره مختصر در باره تاریخ نویسی و خاطره نویسی معاصر حال می پردازیم به اینکه دو کتاب مورد بحث این مقاله چه مزایایی دارند و چه افق های تازه ای را به روی تاریخ صدسال اخیر ایران می گشایند؟

نوشتن "روزنامه خاطرات" که در زبان های فرانسه و انگلیسی به ترتیب journal و diary گفته می شود در زبان دیرسال فارسی کم سابقه و جوان است و تا آنجا که من می دانم اعتماد السلطنه نخستین دولتمرد ایرانی است که دست به این کار مهم زده است.

آقای ایرج افشار مصحح و منقح این اثر با ارزش در مقدمه خود بر چاپ اول کتاب آن را در مقام مقایسه با کتب خاطرات هم عصران وی قرار داده اند و از ذکر این نکته دریغ کرده اند که «روزنامه روزانه خاطرات» نوشتن کاری است و خاطره نویسی کاری دیگر. آن اولی به جان و دل و زندگی شخصی بیشتر بسته است و این دومی کوششی است در راه حضور نویسنده در تاریخ برای آنکه صدایی از وی در زیر این گنبد دوار به یادگار بماند. اعتماد السلطنه مردی صاحب ذوق و اطلاع بوده و به شهادت کتاب حجیم خود کار روزنامه خوانی روزانه در درگاه ناصرالدین شاه را برعهده داشته و به زبان فرانسه کاملاً آشنا بوده است. وی که مدت چهارسال در فرانسه «به تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید» مشغول بوده و در سال ۱۲۸۴ هـ ق به ایران مراجعت کرده و به پست مترجم حضوری دربار تعیین شده،<sup>۱</sup> به نظر این نویسنده، بی شک در مدت اقامت خود در فرنگ به چند روزنامه خاطره از این نوع که اتفاقاً در نیمه دوم قرن نوزدهم و پس از استقرار جمهوری سوم سخت باب روز بوده دست یافته و نگاهی به آنها افکنده است. از جمله، شیوه برخورد او با وقایع و ضبط و ثبت آنها به شیوه دو روزنامه خاطرات معروف زبان فرانسه یعنی خاطرات لویی سن سیمون<sup>۲</sup> و ژوزف فوشه شباهتهای بسیار دارد و رندی‌ها و زیرکی‌های آن دو در کار این به خوبی دیده می‌شود. و باز به نظر می‌رسد که او بعد از آن که خوب در دربار ناصرری جا افتاده، یعنی بعد از هشت سال خدمت شاهی و در فاصله بین معاونت وزارت عدلیه (۱۲۹۰ هـ. ق) و انتساب به مقام ریاست دارالتالیف (۱۲۹۸ هـ. ق)، به تصمیم خود مبنی بر نوشتن روزنامه خاطرات روزانه جامعه عمل پوشانده است. سبک و سیاق این روزنامه راهم‌چنان که گفتیم شاید بیش از فوشه از سن سیمون اقتباس کرده است زیرا سن سیمون نقاش چیره دست دربار لویی چهاردهم است با همه حکایات درونی و برونی آن. نیز نباید اشاره خود اعتماد السلطنه را در باره علاقه‌اش به روزنامه‌های خاطرات و وجدی را که وی از یافتن دوره چهارده ساله روزنامه روز به روز ناپلئون سوم پیدا کرده است از یاد برد.

انتشار روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه بطور کامل در سال ۱۳۴۵ یک حادثه بزرگ برای کتابخوان‌ها و علاقمندان به تاریخ بود. به خاطر دارم که هنگام انتشار این کتاب، کار بزرگ آقای ایرج افشار در محافل سیاسی و ادبی آن روز تهران با چه تحسین و درعین حال نگرانی دوستداران ایشان مواجه شد. بهر حال حکایت حکایت زندگی روزانه یک پادشاه بود و گذر روز در دربار سلطنتی

ولو آنکه این حوادث بیش از هشتاد سال پیش از انتشار کتاب اتفاق افتاده بود و شاه هم ناصرالدین شاه بود (خاطرات اعتمادالسلطنه در ۲۵ تیر ۱۲۵۴ برابر با ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ آغاز می شود و در ۱۳ فروردین ۱۲۷۴ برابر با اول آوریل ۱۸۹۶ خاتمه می یابد).<sup>۸</sup>

کتاب خاطرات اعتمادالسلطنه در تیرماه ۱۳۴۵ منتشر شد و امیر اسدالله علم که بعد از کنار گذاشته شدن از مقام نخست وزیر (۱۷ اسفند ۱۳۴۲) ریاست دانشگاه پهلوی شیراز را به عهده داشت در آذر ماه ۱۳۴۵ (دسامبر ۱۹۶۶) به وزارت دربارشاهنشاهی محمدرضا شاه پهلوی منصوب گردید.<sup>۹</sup> به این ترتیب، از تاریخ کنار گذاشته شدن علم از مقام نخست وزیری تاگمارده شدن او به وزارت دربار، علم این فرصت را داشته است که به طرح یک روزنامه خاطرات روزانه فکر کند. اگر ماجرای انعکاس انتشار خاطرات اعتمادالسلطنه را به یاد بیاوریم و نیز به تیز هوشی علم در خلال یادداشت هایش توجه کنیم و بپذیریم که این مهندس کشاورزی دانشکده کرج و پرورده روش تربیت سنتی ایران در بیرجند همواره مراقب احوال روز بوده و معاشراننش روشنفکران برجسته سال های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، چون دکترخانلری، رسول پرویزی، دکتر باهری و دکتر حسن ارسنجانی، بوده اند، می توان فکرکردکه علم نیز به نوبه خود *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* را به دقت و هوشیاری خوانده و برای کار خویش به عنوان سرمشقی در نظر گرفته است.<sup>۱۰</sup> و شاید جلد اولی که به گفته ویراستار یادداشت ها در میان کتابها و اسناد نویسنده در تهران مفقود شده یا جا مانده، و خود علم نیز هرگز بدان اشاره ای نکرده،<sup>۱۱</sup> مسوده اولیه ای بوده است از کار بعدی او طی سالهای پُر مسئولیتش.

یک نکته اساسی در مورد این هردو کتاب نباید از نظر پژوهنده و خواننده دور بماند و آن این که این روزنامه های خاطرات برای انتشار در زمان حیات نویسنده تهیه نشده و هردو صورت یادداشت های خصوصی یا *journal intime* را داشته است. اینکه آیا ناصرالدین شاه و محمدرضا شاه از وجود چنین یادداشت هایی با اطلاع بوده اند یا نه از جانب هردو گرد آورنده یعنی آقایان ایرج افشار و دکتر علینقی عالیخانی به ابهام گذشته است. آقای ایرج افشار می نویسد «تنها کسی که از تحریر این خاطرات با خبر بود عیال او بود که گاهی به علت کسالت یا خستگی شدید در روزنامه بود بنا بر اشاره صنیع الدوله ظاهراً ناصرالدین شاه هم بویی برده بوده است.»<sup>۱۲</sup>

آقای عالیخانی تلویحاً به کسب اجازه علم از پادشاه در گذشته ایران برای

نوشتن یادداشت‌ها - بدون آن که پادشاه از دقایق و چند و چون آن آگاه باشد - اشاره دارد:

علم همیشه بیم داشته است مبادا این یادداشتها به نحوی دست رقیبانش بیافتد و برای او دردسر ایجاد کند به همین دلیل گاهی بعضی موضوعها را در پرده می‌گوید یا اگر خیلی حساس باشد تنها به اشاره مبهمی بسنده می‌کند. در بسیاری از موارد هم که از گفتار یا کردار شاه انتقاد می‌کند، در پایان جمله‌ای در مدح شاه و اینکه او بهتر از هرکس صلاح خود و کشور خود را می‌داند می‌گذارد و بدین سان تا اندازه‌ای از گزندگی خرده گیری می‌کاهد. پس از چندی اصولاً بهتر می‌بیند این یادداشت‌ها را در ایران نگاه ندارد و هرچند ماه یک بار حاصل کار خود را به سویس می‌برد و در بانکی نگه می‌دارد.<sup>۱۳</sup>

به این نوشته آقای عالیخانی اشاره صریح خود علم را، مبنی بر این که یادداشتها پس از مرگ شاه و خود او منتشر خواهد شد، باید افزود: «من این سطور را برای تملق نمی‌نویسم زیرا وقتی چاپ خواهد شد که هم کفن شاه و هم کفن نوکرش پوشیده است.»<sup>۱۴</sup> آقای دکتر باهری نیز در باره شیوه نگارش و حفظ یادداشت‌های علم، در گفتگوبا نویسنده مقاله، نکات ارزنده‌ای را یادآور شده‌اند.<sup>۱۵</sup>

#### نگاهی به نقدهای این دو کتاب

به کتاب *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه* در هنگام انتشار نقدهایی نوشته شد و برخی از نکات تاریک تاریخی آن را رجال معمر به آقای افشار تذکر دادند و ایشان کریمانه همه این تذکرات را در مقدمه چاپ دوم کتاب خود آوردند. در مورد *یادداشت‌های علم* من اولین بار به هنگام انتشارمتن فشرده این یادداشت‌ها با عنوان *شاه و من*<sup>۱۶</sup> نقدگونه‌ای، با نگاه به دیگر نقدهایی که تا آن زمان نوشته شده بود، نوشتم که در *مجله ایران شناسی* به چاپ رسید.<sup>۱۷</sup> پس از آن هنگام انتشار جلد اول *یادداشت‌های علم* آقای دکتر جلال متینی دربخش نقد و بررسی کتاب *مجله ایران شناسی* این کتاب را با نگاهی دقیق و انتقادی به نحوه ویراستاری کتاب مورد بحث قراردادند<sup>۱۸</sup> و سپس جلد دوم آنرا در بخش گلگشتی در انتشارات فارسی *مجله ایران شناسی* معرفی کردند<sup>۱۹</sup> هم چنان که جلد سوم آنرا در همان بخش<sup>۲۰</sup> افزون براین سه نقدهای دیگری هم چه در مطبوعات داخلی و چه در نشریات خارجی بر این کتاب نوشته شده است که بنده به شش مورد آن در پانویس *مقاله ایران شناسی* اشاره کرده‌ام.<sup>۲۱</sup>

در نوشته حاضر هیچ گونه قضاوت و اظهار نظری در نقل یادداشت ها از سوی نویسنده بعمل نیامده و سعی او فقط برآن بوده است تا موارد تشابه یا تخالف موضوعی را کاملاً و برابر متن عرضه دارد. در موارد نقل قول از این دو منبع یا ارجاع به مطالب آن ها، به ذکر نام نویسنده (علم یا اعتماد السلطنه)، شماره مجلد کتاب، تاریخ روز، و شماره صفحه اکتفا شده است. در بعضی موارد هم موضوع یادداشت قابل مقایسه و جالب بوده اگر یادداشت هنوز به صورت اصلی به فارسی چاپ نشده است ناچار به یادداشت چاپ شده در متن خلاصه انگلیسی مراجعه شده است و به علامت اختصاری "انگ" با ذکر صفحه کتاب "شاه و من" اکتفا گردیده است.<sup>۲۲</sup>

\* \* \*

## دو آئینه در برابر هم

### رفتار با مخالفان سیاسی:

«شنیدم که میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیرمختار ایران در انگلیس را با نهایت خفت معزول کردند. هنوز جهتش معلوم نیست. اگرچه کسان امین السلطان شهرت دادند که امین السلطان اسباب عزل او شده . . . امین السلطان تعزیتی به من کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان به من داد. اگرچه میرزا ملکم خان استاد من بود. بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم. لیکن مدت ها بود که من از پولتیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد به او نداشتم. از آنجایی که مرد قابل و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت وزیر اعظم باید به تمام ایران باشد نه به من و هنوز تقصیر این معزول مجبور است.» (اعتماد السلطنه، ص ۶۷۲)

«وقتی به سعد آباد رسیدیم در باغ دنبال شاهنشاه بودم یک دفعه برگشتند، فرمودند این دکتر کنی- رئیس و دبیر کل حزب مردم چه غلط هایی کرده است؟ عرض کردم نمی دانم. فرمودند بلی در اصفهان متینگ داده و گفته است این دولت یک دولت ارتجاعی است و بعلاوه اگر انتخابات شهرداری ها و انجمن های ولایتی آزاد باشد حزب ما خواهد برد. اولاً چطور به خود جرئت داده است بگوید دولت من دولت ارتجاعی است؟ ثانیاً چطور ممکن است تفوه این حرف بکند که انتخابات در سلطنت من آزاد نیست؟ عرض کردم من که خبر نداشتم چه گفته است. ولی رئیس حزب اقلیت یک چیزی که باید بگوید. هرچه می گوید اگر شاهنشاه بردباری tolerance نداشته باشند البته برخوردارند»

است و به ابروی یار بر می خورد. بسته به این است که چه جور به عرض برسد و چه جور شاهنشاه آنرا تعبیر و تفسیر بفرمایند. البته به نظر رئیس اقلیت، اکثریت ارتجاعی است. در مورد آزادی انتخابات هم که این حقیقتی است حالا نباید می گفت علیحده است. . . . فرمودند که خورده است همچو خیالی کرده من دیدم خیلی عصبانی هستند دیگر حرفی نزدیم. . . . بعد از ظهر به تفصیل قریب سه ساعت شرفیاب بودم کار دکتر کنی را عرض کردم و عرض کردم آن قدر غصه خورده که استعفا داده است حالا استدعا کرده در دربار کاری به او داده شود. عریضه او را تقدیم کردم. خواندند فرمودند در دربار هم برای او جایی نیست. فرمیدم کار خیلی ریشه دارد به این سادگی نیست.» (علم، ج ۳، صص ۲۷۴-۲۷۳)

«از وقایع تازه که برای دولت ننگ بزرگی است صدمه ای است که به سید جمال الدین وارد آوردند. چون بعضی کاغذها علما و طلاب به او می نوشته اند از معایب دادن امتیازات به فرنگی ها. کنت و نایب السلطنه بعضی ها می گویند نایب السلطنه از این کاغذها بدست آورده به شاه داده و به گردن سید جمال الدین گذاشته اند. حکم شد پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به طرف عراق عرب. مختار خان حاکم شاهزاده عبدالعظیم در این مورد خواسته خدمتی بکنند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواستند بروند شورش نمایند. در هر صورت او را بردند اسبابش را به حضور همایون آوردند. همه را عزیزالسلطان و اتباعش غارت نمودند. بعد امین السلطان که شنیده بود باوجودی که باعث فتنه را می دانست باز این رذالت را نپسندید همه را پس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقه و یک اسب و یک قاطر از خودش رویش گذاشت به جهت او پس فرستاد. سید از شاه درکمال یاس و از امین السلطان امیدوار از تهران بیرون رفت.» (اعتماد السلطنه، ص ۷۳۰)

«از اخبار داخلی دبیرکل حزب مردم از طرف نخست وزیر تعیین شد. این است معنی حزب اقلیت که دبیر کل آن با نظر و مشورت لیدر اکثریت تعیین شود. . . .» (علم، ج ۳، ص ۹۸)

«صبح زود ناصر عامری دبیرکل حزب مردم که جای دکتر کنی است با سبیل های آویزان پیش من آمد که از نطق های من در گرگان که گفته ام باید تحصیلات و معالجه برای مردم مجانی باشد شاهنشاه عصبانی شده اند. بعد هم کاندیدی را که ما فکر می کردیم خویست و پیش مردم رای دارد به عنوان اینکه طرفدار مصدق بوده ساواک خط زده اند و به ما گفته اند یکی دیگر را انتخاب کنیم. در صورتی که حزب مخالف کاندیدی را انتخاب کرده است توده ای بوده



می‌گویند او عیبی ندارد. حالا هم اجازه شرفیابی خواسته ام به من نمی‌دهند. چه خاکی به سر بریزم؟ در دلم خیلی خندیدم. گفتم حالا چه می‌گوئید؟ گفت ترتیبی بده که شرفیاب شوم. گفتم بسیار خوب سعی خواهم کرد. در دلم گفتم ولی شما باید در ته چاه به عشق عمر مار بگیرید. کجایش را خوانده‌ای؟ به این صورت حکومت دو حزبی محال است و لازم هم نیست نمی‌دانم چرا شاهنشاه آنقدر اصرار می‌فرمایند» (علم، ج ۳، ص ۲۸۳)

«نخست وزیر تقاضای یک شرفیابی ده دقیقه‌ای پیش از آنکه من شرفیاب شوم کرده بود. شاهنشاه سر صحبت را اینطور باز کردند که من به عامری تذکر بدهم که حرفهای او در مورد پرداخت یک حداقل به معلمان چیزی جز جنجال برانگیزی نیست. اعلیحضرت فرمودند او علناً خرابکاری را تشویق می‌کند. . . بعد فرمودند به او بگو اگر به این حرفهای مسخره و بی‌معنی ادامه بدهد منتظر تشبیه ما باشد. پیدا بود که نخست وزیر موجب عصبانیت اعلیحضرت شده است.» (علم، انگ، ص ۳۷۰)

«به عرض رساندم که عامری رهبر حزب مردم تقاضای شرفیابی کرده است. شاهنشاه فرمودند مردمکه احمقی است با این حرفهای پرت و پلائی که در باره ضد انقلابی بودن دولت می‌زند، به او بگو برود گورش را گم کند» (علم، انگ، ص ۳۷۲)

#### پابوسی سنتی:

«ظل السلطان نطق مفصل سراپا نامربوطی بیان کرد. بعد به حضور شاه احضار شدیم. امین السلطان پای شاه را بوسید شاه اظهار التفات زیادی فرمودند.» (اعتمادالسلطنه، ص ۸۵)

«فقط عرض کردم نخست وزیر و وزیرخارجه در پیشگاه مبارک خیلی بی ادب هستند. اجازه بفرمائید آنها را ادب کنم. فرمودند: "تربیت امریکایی و انگلیسی است با وصف این تذکر بده خوب است." عرض کردم کاش روی تربیت باشد و من می‌ترسم اینها می‌خواهند به مردم حالی کنند که خودشان هم . . . هستند که در مقابل شاه اینطور رفتار می‌کنند. شاهنشاه خندیدند و ولی فرمودند: "گمان نمی‌کنم اینطور باشد چون دیده‌ای که وقتی من به اردشیر دست می‌دهم جلوی من زانومی زند." عرض کردم این هم کار بسیار بدی است. درپاریس که این کار را کرد یک خبرنگار فرانسوی به من گفت مگر شاه شما رفورمیست و دمکرات نیست چطور اجازه می‌دهد یک نفر وزیر به این صورت جلو او زانو به زمین بزند؟ شاهنشاه از این عرض من خوششان نیامد فرمودند: "باید می‌گفتی این یک ترادیسسیون ملی است." یاللعجب که تملق بزرگ‌ترین و

باهوش ترین و بزرگوارترین مردان را هم گمراهی می دهد.» (علم، ج ۲، ص ۱۹)

### نامه ای از فرنگ و اعلامیه ای درخانه

«کاغذی به اسم شاه از فرنگ رسیده نمی دانم به چه مناسبت به دست امین السلطان رسیده او هم به میرزا عیسی خان گروسی داده بود ترجمه کرده سراپا فحش به شاه و انکشاف قبایح اعمال وزرای ایران بوده است. معلوم است چنین کاغذی را به شاه نخواهد داد و گفته بود میرزا ملک خان نوشته.» (اعتمادالسلطنه، ص ۶۰۵)

درشرفیابی اعلامیه ای را که از سوی یکی از گروههای مخالف زیر زمینی منتشر شده بود به اعلیحضرت نشان دادم این اعلامیه زیر صندلی معظم له درکنفرانس رامسر پیدا شده بود. به ایشان به شدت برخورد و دستور رسیدگی فوری صادر فرمودند (علم، انگ، ۴۳۶)

### شاه، مهمان دو وزیر

«امروز شاه به قدم میمنت لزوم همایون حسن آباد را رشک خلد برین یا آسمان هفتمین فرمودند. صبح زود از خواب برخاسته آنچه تدارک دیده شده بود، درهم بود، جمع آوری کرده مرتب نمودم و از خداوند تبارک و تعالی استدعا نمودم که مثل دیروز و پریروز باران نفرستد که تدارک و مخارج من به هدر رود و به وجود ذیجود همایون و خادمان حرم بد بگذرد. الحمدالله به مقصود نایل شدم. باران نیامد. دو از دسته گذشته حاجی سرورخان خواجه مخصوص پادشاهی آمد. پنجاه نفر سرباز آورده بود و در حسن آباد گذاشت و خود درها را دید و بست و بعد اندرون رفت. من هم رفتم. بدون رودریاستی مطالبه حق الزحمه خود را نمود. من هم به خانم گفتم پنجاه عدد پنج هزاری آورد به او داد. خودم بیرون آمدم. ناهار صرف شد. شش به غروب ما را از باغ دوآندند و قرق کردند. اهل خانه و اقوام ایشان که تماماً از اولاد مرحوم عمادالدوله و عروس های آن مرحوم بودند از اندرون بیرون آمده انتظار حرم خانه جلالت را داشتند. چهار به غروب مانده خواتین حرم رسیدند. سه و نیم به غروب مانده موکب همایون تشریف فرما شدند. والده ظل السلطان هم تشریف آورده بود و کمال بزرگواری را فرمودند. بدون دعوت تشریف آوردند. باوجودی که شهر هستند. بندگان همایون الی مغرب تشریف داشتند. الحمدالله به وجود همایون و خادمان حرم خیلی خوش گذشته بود. فی الواقع من هم از مخارج و سلیقه کوتاهی نکردم. وقتی بندگان همایون بیرون تشریف آوردند که در کالسکه جلوس فرموده بودند به من فرمودند که شب در سلطنت آباد حاضر باشم. به درشکه نشسته

تعاقب موکب همایون رفتم. شب بیرون شام خوردند. وقت مراجعت دونفر غلام کشیک خانه مقرر شد با من همراهی نماید مرا حسن آباد برساند. خیلی خسته بودم. شام هم حاضر نبود. دیر شام خوردم. مرده وار افتادم. اهل خانه که از خستگی و درد پا که شش ساعت تمام در حرکت بوده است آه و ناله زیاد داشت. . . .

«صبح که سلطنت آباد رفتم الی عصر بودم. شاه مکرر تعریف از مهمانی دیروز می فرمود. از حرم خانه هم به جهت اهل خانه همینطور نوشته بودند.» (اعتماد السلطنه، صص ۳۰۳-۳۰۲)

«سستیماً از همدان به بیرجند آمدم که شاهنشاه و شهبانو و هفتاد نفر مهمان و هم چنین والاحضرت همایون ولایتعهد و والاحضرت فرحناز و علیرضا را پذیرائی کنم. از مهمان ها و والاحضرت ها در چادر و از شاهنشاه در اکبری منزل خودم پذیرایی کردم. شب تولد شهبانو ۲۲ مهر هم در بیرجند برگزار شد. به این جهت بهترین آشپزهای دنیا را از رستوران ماکزیم پاریس به بیرجند آورده بودم. زیر چادر پوش بزرگی که از جدم امیرعلم خان به یادگار مانده است شام و ناهاری شاهانه دادم. قریب سه میلیون ریال خرج این دو شب مهمانی من شد. در شب دوم توقف شهبانو و والاحضرتها و مهمانها را سوار بر شتر از اکبری به شوکت آباد که هفت کیلومتر فاصله است بردم. دهل و سرنای محلی هم دربین راه در مهتاب نواخته می شد و در جلو پنجاه چادر هم آتش زیادی افروخته بودیم. زارعین محلی رقصیدند دراین موقع شاهنشاه با اتومبیل از اکبری به شوکت آباد آمدند. آنقدر وضع جذاب بود که ناگهان علیاحضرت شهبانو با زنهای دهاتی به رقص و پایکوبی پرداختند هم چنین والاحضرتها. فوق العاده جالب بود. من هم با مردم جلو شاهنشاه رقص محلی کردم. شب خوشی گذشت. مردم بیرجند برای ولیعهد احساسات پرشوری به خرج دادند که مرا متأثر کرد و گریه کردم . . . با آنکه خسته هستم سر خوشم که به شاهنشاه و شهبانوی عزیزم در بیرجند خوش گذشت.» (علم، ج ۲، ص ۱۰۹)

### انحصار تنباکو و افزایش بهای بلیط اتوبوس

«فتوای جناب میرزا: بسم الله الرحمن الرحيم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله علیه است. حرره اقل محمدحسن الحسینی.» (اعتماد السلطنه، ص ۷۸۰)

«امروز مجلس خانه نایب السلطنه مرکب از وزرا و علما معتقد بود. علما از قبیل میرزا حسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند امام جمعه و سید عبدالله و میرزا سیدعلی اکبر تفرشی از این قبیل علما نمره دوم و سوم رفته بودند. . . . علما غلیان نکشیده بودند بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند به مجلس. . . .

شنیدم که شاه فرموده بود به زن های خودش که کی غلیان را حرام کرده؟ بکشید اینها چه حرفی است؟ یکی از خانم های آبرومند عرض کرده بود همان کس که ما را به شما حلال کرده . . . خلاصه عجلاته احدی درخانه ها و کوچه ها غلیان نمی کشند غیر از شاه و امین السلطان و امین اقدس (اعتماد السلطنه، ص ۷۸۱) «نایب السلطنه، جناب امین السلطان و سایر وزرای محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار محترم و غیر تجار معتبر تنباکوفروش قرائت نمایند. . . یک وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیسی بدهند دادند. چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند گرفتند. . . تمام این یادداشت و حکم فرمایش ماست که در این ورقه نوشته شده است و سوادی از این فرمایشات را ملک التجار برداشته به همه جا منتشر نماید.» (اعتماد السلطنه، صص ۹۱-۷۹۰)

اتفاق دیگری در تهران افتاد که خیلی باعث ناراحتی شد آن اینکه به عذر اضافه کردن خطوط کمربندی اتوبوسرانی یک دفعه ترتیب کار را طوری دادند که کرایه اتوبوس سه برابر ترقی کرد. تمام مردم ناراحت شدند و در نتیجه دانشگاهها اعتصاب کردند و دانشجویان به بلوا پرداختند و شروع به شکستن در و پنجره اتوبوس ها نمودند. کار داشت بالا می گرفت. زیرا همه مردم طرفدار دانشجویان بودند. تا اینکه شاهنشاه امر دادند نرخ بصورت اولیه برگشت. اول که بلوا شروع شد گویا به پیشنهاد دولت شاهنشاه فرموده بودند به بلوا که نمیشود تسلیم شد باید سرکوبی شود. من اتفاقاً آن شب در لوزان بودم. با تهران صحبت کردم بعد با سن موریتز صحبت کردم و سرهنگ وزیري هم به من گفت غائله را امر دادند قوای انتظامی خاموش کنند. من فوری تلفنی به شاه عرض کردم. عرض کردم آن وقت که غائله را بازورخاموش کردیم (من نخست وزیر بودم و غائله پانزدهم خرداد به اغوای بختیار و آخوندها و کمونیست ها پیش آمده بود، برعلیه اصلاحات شاهنشاه) یک عده رجا را برای منافع ملی پامال می کردیم و همه مردم طرفدار عمل ما بودند. حالا قضیه برعکس است. امر فرمایند قطعاً این تصمیم دولت لغو شود. قبول فرمودند. خدا رحم کرد و شانس شاه بلند است که باز هم این کثافت کاری در غیاب معظم له شده و مردم دانستند که امر شاه آن را لغو کرد. اصولاً تصمیمات فعلی همچگونه هماهنگی ندارد و من واقعاً نگرانم که عاقبت کار چه میشود.» (علم، ج ۱، ص ۳۷۸).

### پیش بینی دو وزیر درباره سلطنت

«امروز صبح محقق آمد مرا خدمت ولیعهد برد. یکساعت تمام خلوت کرد. خیلی صحبت های متفرقه شد. از جمله من عرض کردم که با وجود ترتیب

دولت که حالا دارید و بی قابلیت‌ی وزرا و اغراض شخصی آنها و هم عهد و هم قسم شدن آنها در تلف نمودن مال دیوان و کتمان اطلاعات لازمه و وقایع اتفاقیه در مملکت به پادشاه و نفاق و نقار مابین سه فرزند پادشاه است دست تقدیر سلطنت را از سلسله قاجاریه خواهد برد.» (اعتماد السلطنه، ص ۷۱)

«من مجموعاً شهبانو را نسبت به آینده نگران دیدم. حق هم دارد فرزند دل‌بند و نورچشمی او باید در آینده شاه بشود و هر عملی بر ضرر رژیم بر ضرر اوست. من هم مکرر به ایشان عرض کرده ام. با آن که معتقدم سلطنت در ایران با توجه به سنن ملی که ما داریم هنوز تا لااقل دوست سیصد سال دیگر طرف احتیاج مبرم کشور است ولی حقیقت اینست که سلطنت در دنیا رنگی ندارد. آن هم سلطنت موروثی، یعنی خلاف عقل و منطق است. به چه مناسبت فرزند بزرگ شاه باید مالک جان و مال مردم باشد؟ مگر آنکه شاه سلطنت بکند نه حکومت. آن هم در ایران ممکن نیست یعنی به محض آنکه شاه به سلطنت کردن قانع شد فاتحه خودش را خوانده است مثل احمد شاه قاجار و [امثالهم]. و واقعاً مردم هم رشد آنرا ندارند که قابل حکومت دمکراسی باشند. . . پس راه چاره ایران چنانکه حالا اتفاق افتاده است داشتن پادشاهی باهوش، مدبر، روشن بین، عاقل، با انصاف و عادل است. خوشبختانه اکنون این سعادت را داریم. ولی این کار را خداوند تضمین نکرده است. پس ملت ایران حق دارد نگران باشد و شهبانو نیز به همینین.» (علم، ج ۲، ص ۴۳)

### اهدای نشان به بانوان

«به انیس الدوله نشان حمایل آفتاب داده شد. این نشان را قبل از سفر فرنگ اختراع فرمودند که به فرنگ به ملکه ها داده شد. انیس الدوله اول زنی است در ایران که دارای این نشان است.» (اعتماد السلطنه، ۵۹۶)

«به شاهنشاه عرض کردم که بانو فریده دیبا مدت زمان درازی است که منتظرند نشان خورشید که مخصوص افراد خانواده سلطنتی است دریافت دارند. ایشان هرگز اشاره مستقیمی به این نشان نکرده اند اما مکرراً درباره نشان های دیگر سخن گفته اند. شاهنشاه فرمودند خیلی عجیب است به ایشان بگو این جور چیزها با روحیه درویشی که ایشان مدعی آن هستند جور در نمی آید اینها جزو جیفه دنیوی است.» (علم، انگ، ص ۳۸۸)

### خرافه و فال بد

«صبح که بعد از روضه دربخانه رفتم شنیدم طالار طنابی که انیس الدوله

روضه خوانی می کند که مستمعین اهل حرم خانه و زائرین روضه خوان های مردانه هستند شمع مومی که به قامت مبارک همایونی ریخته بودند پای منبر روشن کرده میشود و خود قبله عالم بدست مبارک روشن می کند. در وقتی که تمام اهل حرم خانه تکیه رفته بودند شمع بروی منبر می افتد تمام منبر و یک تخته از زنبوری و قدری از فرش می سوزد که خبر می شوند و فرآش ها از بیرون می روند خاموش می کنند. اگر قدری دیرتر خبر شده بودند تمام طنبی سوخته و آتش گرفته بود از قرار گفتند خواجه ها وقتی که بندگان همایون بجهت روشن کردن شمع پای منبر تشریف برده بودند سرخوش بردند و حادثه را حمل بر این عمل و تطییرات بد نمودند. انشاءالله بلا از وجود مبارک دور است و این حرفها غلط است.» (اعتماد السلطنه، ص ۵۱۷)

«نیکسون وارد شد. خوب بود. فقط هنگام رژه گارد احترام چون باد شدید بود، کلاه پرچم دار را پراند به نظرم آمد که خوش یمن نیست، با آنکه خندیدیم.» (علم، ج ۲، ص ۲۵۶)

### در شب زنده داری ها

«شب با لباس رسمی به پارک صدراعظم مهمان بودم رفتیم. این اول دفعه است که من به خانه صدراعظم میروم. سه چهار دفعه مهمانی کردند مرا دعوت نکرده بودند. اولاً از حیث عمارت و اسباب و تجمل اول بنای ایران است. خیلی از عمارت سلطنتی بهتر و قشنگ تر است. باید تا بحال صد و پنجاه هزار تومان مخارج مبل و بنایی شده باشد. ثانیاً از نظر مجلس و ماکولات و مشروبات من در مدت عمرم در ایران مجلس به این خوبی و جلوه مهمانی ندیده بودم. اشخاصی که مدعو بودند از این قرار است. سفیر عثمانی با تمام اجزای خود، هفت نفر ایرانی ها: امین الدوله، مشیرالدوله، مخبرالدوله، امین الملک، صاحب جمع، علاءالملک، معاون الملک، علاء الدوله، امین خلوت، قوام السلطنه، ظهیرالدوله، مهندس الممالک و کتابچی بود. قبل از ورود ایلچی قرار شد در سر میز شراب نگذارند. بهمان میز "زاکسکه" که انواع مشروبات و مزه روی او چیده بود اکتفا نمایند اما بعد از ورود ایلچی حرصی که او بخوردن مشروبات داشت سر میز شراب آوردند. بعد از شام مطرب های مرحوم مشیرالدوله که حالا نزد صدراعظم اند تار و طنبوری زدند. تا وقتی که سفیر بود و نرفته بود مجلس درکمال جلال و ادب بود. ساعت پنج سفیر رفت آنوقت طرز مجلس تغییر کرد. ظهیرالدوله پیانو میزد و می خواند اهل مجلس همه به رقص افتادند غیر از من که بلد نبودم. امین الدوله هم باز می توانست دست بزند من آن هم نتوانستم. بسیارخوش گذشت حالت من دراین مجلس مشابه به حیوانی بود که از کره ما به زمین بیافتد

و هیچ نفهمد. ملتفت شدم که من محال است بتوانم در این مجالس خاص صدر اعظم حاضر شوم و طرف میل ایشان واقع شوم.» (اعتماد السلطنه، ص ۱۵۵)

«بعد به مهمانی رفتیم. مهمانی خنکی بود. اصولاً برای ما که از پنجاه سالگی سرازیر شده ایم دیگر اینطور مهمانی‌ها و رقص‌ها بخصوص بدون داشتن هیچ دلخوشی، کیفیتی ندارد من بعد از شام به هتل برگشته، خوابیدم.» (علم، ج ۲، ص ۲۶۸)

«سرشام رفتیم. نخست وزیر هم بود. می‌گفت دیشب تا ساعت ۳ بعد از نصف شب با آرتیست‌ها رقصیده است. گفتم خوشا به حالت!» (علم، ج ۲، ص ۲۲۰)

«بعد در رکاب علیاحضرت شهبانو به مهمانی آخر فستیوال فیلم جهانی رفتیم، که شهبانو جوایز را تقسیم فرمودند. بعد هم شام در آنجا خورده، مراجعت فرمودند. حالا ساعت یک است آمده ایم من هنوز هزار کار نکرده دارم. نخست وزیر هم مست کرده بود. بی شباهت به دلچک‌ها نشده بود.» (علم، ج ۲، ص ۲۱۹)

### پیگفتار

دو کتاب *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه* و *یادداشت‌های علم همواره* در چشم من بصورت پرنانیزی است که سیر تجدد اروپائی و امریکائی در ایران در میان آن قرار می‌گیرد. از همین رو بجاست که مقاله را با نقل فشرده‌ای از بازتاب‌های این صد سال در این دو آئینه به پایان بریم.

اعتماد السلطنه *روزنامه خاطرات خود* را پس از سفر دوم ناصرالدینشاه به فرنگ و پیش از آغاز سفر سوم او نگاشته است این درست است که اعزام محصلین ایرانی به انگلیس توسط عباس میرزا، نایب السلطنه فتحعلیشاه، در حقیقت فتح باب عملی داد و ستد فرهنگی میان ایران و غرب بوده است و تلاش‌های میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار در حقیقت ادامه راه عباس میرزا به شمار می‌آید و حتی بردن ناصرالدینشاه به اروپا توسط این آخری از هرجهت درخور ذکر است. اما نوشتن *روزنامه خاطرات* از سوی اعتماد السلطنه از ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ قمری در حقیقت ثبت و ضبط روزانه تحولات ایران است در آخر دوران سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه. هم چنانکه *یادداشت‌های علم* در حقیقت آخرین سطور تجدد ایران است پیش از حضور حکومت اسلامی و نه غربی و نه شرقی تهران.

اعتمادالسلطنه یادداشت های خود را از روز ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۹۲ هـ. ق. (برابر با ۲۵ تیر ۱۲۵۴ هجری شمسی و ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ میلادی)<sup>۲۳</sup> آغاز کرده و علم یادداشت ها خود را در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ هـ. ش (برابر با ۹ سپتامبر ۱۹۷۷ میلادی)<sup>۲۴</sup> خاتمه داده است، فاصله تاریخی شروع آن و پایان این فقط ۱۰۲ سال یعنی دوسالی بیش از یک قرن است.

درفاصله این یک قرن حکومت مستبده و مستقله ناصرالدینشاه قاجار جای خود را به حکومت مشروطه داد یا بقول فرنگی مآب های آن روزگار ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب "کنستی توسیون" قرار گرفت،<sup>۲۵</sup> سلسله قاجار منتقراض شد و سلسله پهلوی بجای آن نشست. دراین فاصله ایران سه کودتای محمدعلیشاه، رضاخان میرپنج و بیست و هشت مرداد و دو انقلاب مشروطه و اسلامی را از سر گذرانیده و سر انجام به نوعی حکومت اسلامی مستبده مستقله رسیده است که نه تنها در تاریخ ایران بی نظیر بوده بلکه در تاریخ جهان نیز جز درمحدوده قرون وسطی و حیطه فرمانروایی کلیسای کاتولیک رم مشابهی نداشته است. اما در فاصله باز و بسته شدن این پراتنز ایران آغوش به روی تمدنی گشوده است که تمدن غربی نامیده می شود و مملکت ما نیک و بد این آغوش گشایی را در آن صدسال تجربه کرده است.

آرزوهای دست یابی به توسعه صنعتی و قدم نهادن به جهان پیشرفته در هردو کتاب بخوبی دیده می شود، از روشن شدن چراغ گاز در معابر تهران (اعتمادالسلطنه، ص ۱۱۹) تا آرزوی داشتن بمب برای ایران (علم، ج ۱، ص ۲۵۹) و ازنگرانی ورود سفاین مجهز انگلیس به بندر بوشهر (اعتمادالسلطنه، ص ۴۲۶) تا دلواپسی از کوتاهی برد موشکهای ناوگان ایران در برابر ناوگان عراق (علم، ج ۳، ص ۳۹) همه و همه شاهد این مدعاست.

### آئینه اول

درخلال روزنامه اعتمادالسلطنه می بینیم که تمدن اروپایی به صورت های گوناگون در عرصه حیات ایران دوره ناصری قدم نهاده است. زن های فرنگی و ارمنی درمجالس دولتمردان ظاهر می شوند. (اعتمادالسلطنه، ص ۷۶). وزیر انطباعات از تند راندن کالسکه به شیوه فرنگیان در خیان ها و کوچه ها عصبانی است و این فرنگی مابی را مسخره می کند: «ما از دو سفر فرنگستان امتیازات مدنی و تربیتی چیزی که آورده ایم من جمله تند راندن کالسکه است که به سبک کالسکه های راه آهن باید تند راند.» (اعتمادالسلطنه، ص ۸۱) فرنگ رفته های



مقلد را به باد طعنه می گیرد: «از اتفاق آنهایی بردند که در سفر فرنگ ملتزم رکاب بودند. اما کو شعور؟ مگر فرنگ عقل را زیاد می کند؟ بعضی مفرّتگ شده اند اما ظاهرشان مطلا شده.» (اعتمادالسلطنه، ص ۳۷) در سربازخانه موزیک نظامی می زنند و باز اعتمادالسلطنه ناراضی می نویسد: «در رکاب همایون سربازخانه فوج مخصوص یعنی متعلق به نایب السلطنه رفتیم. در کمال خوبی با گل و بلبل زینت داده بودند و به همه چیز شباهت داشت مگر سربازخانه. به قهوه خانه های عمومی پاریس که موزیک می زنند و می رقصند بیشتر شبیه بود.» (اعتماد السلطنه ص ۸۵) مشیرالدوله که وزیر خارجه شده است بی آنکه نظامی باشد «لباس نظامی پوشیده "واکسیل بند" انداخته بود» (اعتماد السلطنه، ص ۴۳۶) کنت دومونت فر رئیس نظمیته تهران شده است و سعی دارد که نظمی در شیوه ملوک الطوائفی پایتخت برقرار سازد اما توپچی های نایب السلطنه با او مخالفند و میرزا ابراهیم یکی از مستشاران کنت را می گیرند و «به میدان توپخانه برده علی الرووس الاشمهاد در ملاء با حضور خود آله ورودی خان میرپنچ توپچی باشی به مقعدش شمع می کنند.» (اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۱) در همان زمان «آبله ایران الملوک دختر شاه را می کویند.» (اعتمادالسلطنه، ص ۱۴۴) فرستاده جمهوری ونزوئلا از آن سر دنیا به حضور شاه شرفیاب می شود و نشان مملکتش را به ناصرالدین شاه می دهد. ابوالقاسم خان ناصرالملک فارغ التحصیل انگلیس کتابچه خلاصه تحقیقات ملکم را که در حقیقت برنامه ریزی توسعه است و درباب «رواج مال التجاره و تکمیل صناعت و ترقی صناعت می نویسد که شاه را خوش می آید و وزیران را برای خواندن آن احضار می کند.» (اعتماد السلطنه، ص ۳۲۱) «فرانسه هادر شهر شوش قدیم که در خوزستان است زمین کنی کرده درعمارت مخروبه بهمن دراز دست کیانی خیلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قدح های طلا از زیر خاک بیرون آوردند.» (اعتمادالسلطنه، ص ۴۳۷)

رویای کشیدن راه آهن آغاز می شود و رقابت های دول خارجی برای در دست گرفتن این کار به شکل یک مبارزه منفی شروع می گردد. آمریکا برای بستن قرارداد تأسیس راه آهن با ایران تلاش می کند و شکست می خورد. «معاهده راه آهن که با ایلچی ینگه دنیا بسته بودند و مشیرالدوله می خواست صد هزار تومان مداخل کند پنجاه هزار او را به امین السلطان وعده داده بود بهم خورد.» (اعتمادالسلطنه، ص ۴۲۸) تظاهرات خیابانی برای بدست آوردن آزادی کم و بیش آغاز می شود. در انجمنی که شبیه انجمن اصناف است و به آن فواید

عامه گفته می‌شود مرد مسگری زبان به انتقاد از حکومت می‌گشاید و اعتماد السلطنه می‌نویسد «من این مجلس را خوش ندارم چرا که استقلال سلطنت قاجاریه را طالبم. اما آنها که طالب آزادی ایران هستند خیلی خوشحال و راضی هستند. کاوه آهنگر سلطنت ضحاک را بهم زد، اگر مسگری مقدمه انقلاب سلطنت ایران شود بعید نیست.» (اعتماد السلطنه، ص ۴۴۴) شاه از وفور فرانسه دانه‌ها در تهران و باز شدن چشم و گوش مردم احساس نگرانی می‌کند و اینکه در دوران فتحعلی شاه یک نفر در تهران نبوده که کاغذ ناپلئون اول را به فارسی ترجمه کند چندان ناراضی نیست بلکه: «بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آنوقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم و گوش مردم اینطور باز نشده بود.» (اعتماد السلطنه ص ۵۲۴)

جوانها کم کم امور مملکت را در دست می‌گیرند، به کدخدایی انتخاب می‌شوند و اعتماد السلطنه می‌نالد که: «کدخدایان محلات آن وقت غالباً مردان سالخورده با تجربه متدین بودند، حال جوانهای فرنگی مآب هستند.» (اعتماد السلطنه، ص ۵۷۵) ماشین دودی یا راه آهن جدید تهران به راه می‌افتد. مجسمه شاه را در قورخانه با چدن می‌سازند و علی‌رغم منع مجسمه سازی در اسلام آن را در تهران نصب می‌کنند و برای نصب آن جشن می‌گیرند. (اعتماد السلطنه، ص ۵۹۷)

ناصرالدین شاه وزراء را احضار می‌کند و دستور نوشتن قانون دولتی می‌دهد. شاه «خیال دارند ده بیست نفر شاگرد به فرنگ بفرستند تحصیل کنند. امروز به حضور همایون آورده بودند این منافی با پولتیک سابق شاه است که می‌فرمودند احدی نباید فرنگ برود.» (اعتماد السلطنه، ص ۶۸۲) امتیازات تجاری و صنعتی یکی پس از دیگری به خارجی‌ها واگذار می‌شود و فرنگی‌ها به شیوه استعماری خود دست در کار استفاده از این امتیازات می‌گردند. بادکنک برای بازیچه بچه‌ها به تهران وارد می‌شود ولی بر اثر ترکیدن آن صدای عجیبی بر می‌خیزد، «مثل اینکه طیانچه در کردند. چون غفلتاً این صدا بلند شده بود بندگان همایون ترسیده بودند طوری که تا امروز روده‌ها و اعضای شکم مبارک درد می‌کرد.» (اعتماد السلطنه، ص ۹۰۵) حمام بلغاری که قاعدتاً گرم خانه ترکی یا اطاق بخار به اصطلاح امروز است در خانه اتابک برپا می‌گردد و صدر اعظم میز بیلپارد وارد می‌کند و به این بازی سرگرم می‌شود. درخانه امین الدوله مهمانی رقص "بال" برپا می‌گردد «زنهای فرنگی دعوت شدند که بعد از شام برقصند صدراعظم و جمعی هستند.»

(اعتمادالسلطنه، ص ۸۵۲) با آنکه صرف شامپان (شامپانی) ظاهراً در میهمانی های رسمی و غیر رسمی متداول است سفیر عثمانی در میهمانی وزارتخارجیه شامپان نمی نوشد. (اعتمادالسلطنه، ص ۴۳۵) اعتمادالسلطنه به مقایسه روابط داخل دربار ناصرالدین شاه با دربار لویی پانزدهم می پردازد و امین اقدس کور را که کاری جز پیدا کردن صیغه برای شاه ندارد با مادام دوپاری برابر می نهد. (اعتمادالسلطنه ص ۸۴۳)

رمان تخیلی دور دنیا در هشتاد روز ژول ورن را اعتمادالسلطنه برای شاه به فارسی بر می گرداند. (اعتمادالسلطنه، ص ۸۳۴) میزان الحراره در اندازه گیری گرما و سرمای هوا به کارگرفته می شود. مردم کم کم به حقوق انسانی خود آشنا می گردند، به نحوی که رعیت عاجز از ستم والی به قونسول خانه روس می روند و بست می نشینند. اعتمادالسلطنه به حق نگران است که: «این فقره البته وهن بزرگی است برای دولت ایران زیرا که تا بحال رعیت ایران نمی دانستند که می شود به قونسول خانه ها و سفارتخانه های خارجه پناه ببرند. از این بیعد بواسطه تعدی حکام این کار را خواهند کرد.» (اعتمادالسلطنه، ص ۸۳۱) حق با اوست زیرا که رعیت، در فاصله زمانی نه چندان دوری، برای بازگشت مشروطیت در سفارت انگلیس در تهران متحصن می شود.

آئینه اول روز جمعه ۲ ماه مه ۱۸۹۵ با گلوله ای که از ششلول میرزا رضا کرمانی خالی می شود در هم می شکند و برخاک می ریزد و این درحالی است که آئینه گر اول محمدحسن اعتمادالسلطنه در تاریخ ۳۰ مارس همان سال یعنی یک ماه و دو سه روزی پیش از آن به مرگ مفاجأة مرده و مرگ شاه محبوبش را به چشم ندیده است.

### آئینه دوم

در خلال یادداشتهای علم ما با ایرانی رو برو هستیم که نه تنها تجدد اروپایی، بلکه شیوه های فرهنگ و تمدن کشوری را که اعتمادالسلطنه در آغاز روزنامه اش به دلیل نشنیدن تلفظ نام آن "اتائونی" خوانده است و پیوند صوتی این کلمه فرانسوی را به کار نگرفته، به طرز بارز و چشم گیری مورد تقلید و استفاده قرار داده است و دیگر کسی از آن حتی به نام اتازونی یا ایالات متحده آمریکا یاد نمی کند. بلکه امریکا بطور مطلق نام ابرقدرت جوانی است که در سرنوشت جهان حرفی، و گاه حرف اول را، برای زدن دارد. و تربیت شدگان سیستم فرهنگی او یا به قول علم «وزرا و رجال کت سه چاکی امریکایی که سرشان هزار

جانبه است» ( علم ج ۱ ص ۳۴۸) اندک اندک در ایران مصدر کار می شوند. ایران این روزگار تحت رهبری پادشاهی قرار گرفته است که خود را از حجب دوازده ساله های نخست سلطنت و تاثیر تربیت دمکراتیک سوسی وارهانیده و ربع قرن اول پادشاهی خود را پشت سر نهاده و بایقین و باور اینکه هادی و رهبر ایران کهن بسوی تمدن تازه است در عرصه سیاست ایران و جهان عرض اندام می کند.

او در تمام زمینه های حساس اداره مملکت گوینده حرف آخر است و تصمیم نهایی با اوست. نوکری هم سن و سال خود دارد که با آنکه غلام خانه زاد است از نصیحت چشم فرو نمی بندد و هرچه را که به نظرش می رسد به شاه می گوید. وقتی شاه از بی پولی و افزایش هزینه ها برخلاف پیش بینی لب به شکایت می گشاید وی می گوید: «اینها را من قبلا عرض کردم، مورد مواخذه واقع می شدم همینطور که امروز می شوم. حالا هم عرض می کنم بی اعتنائی به خواسته های حق مردم صحیح نیست. من چون نوکر وفادار و صدیق شما هستم عرض کنم یعنی بعد از شما زندگی نمی خواهم.» (علم، ج ۱، ص ۱۴۰) در تمام این یادداشت ها شاه را در تلاش این می بینم که ارتشی داشته باشد که بتواند بدون تکیه به خارجی ایران را در برابر حوادث منطقه حفظ کند و حتی نقش رهبری منطقه را به عهده بگیرد. برای داشتن چنین ارتشی پول لازم است و برای داشتن پول باید اختیار نفت - این مهم ترین منبع تامین سرمایه - را در اختیار داشت. اما این کار باید بامهارت صورت بگیرد به این جهت «خیلی محرمانه به من فرمودند باید نفت را در دست خودمان بگیریم بعد هم بفروشیم. این کمپانی ها خریدار بشوند. دیگر در این صورت هرگز دعوایی نخواهیم داشت.» (علم، ج ۱، ص ۱۹۱) وقتی اسلحه نفت بدست او می افتد سر از پا نشناخته به سراغ تهیه سلاح می رود دراین کار اسرائیل را مدل قرار می دهد و بهانه این هزینه را هزینه گزاف تسلیحاتی اسرائیل قرار می دهد: «بعد فرمودند اسرائیل ۶۰۰ میلیون دلار سالیانه اسلحه می خرد حالا بمن ایراد می کنند که چرا اسلحه می خرم؟ اگر اسلحه نمی داشتیم که همین عراق کوفتی سبیل ما را دود می داد.» (علم، ج ۱، ص ۲۳۱) به اسلحه فروشان اینطور پیغام می دهد: «شاهنشاه مجدداً پیامی به سفیر امریکا فرمودند که شنیده ام گفته اید ما در پنج سال آینده بیش از پانصد میلیون دلار نمی توانیم به ایران اعتبار خرید اسلحه بدهیم. اگر شما خیال می کنید با محدود کردن اعتبار خرید اسلحه، واقعاً خرید اسلحه ما را هم محدود کنید واقعاً در اشتباه هستید. اگر شما پول

ندهید من از طریق دیگر اقدام خواهم کرد. ما حداقل باید در پنجسال آینده هشتصد میلیون دلار اسلحه از شما بخریم، دویست میلیون از انگلیس ها و دویست میلیون از روسها (کامیون و توپ و غیره). حال اگر شما ندهید من از جای دیگر خواهم گرفت.» (علم، ج ۱، ص ۳۸۹) خوشحالی او افزون تر است هنگامی که توپهای ضد هوایی ارلیکون را که سرلوله آن در هر دقیقه پانزده هزارتیر خالی می کند از سویس می خرد و در همان حال به وزیر مورد اعتمادش دستور می دهد که با سفیر انگلیس صحبت کند تا معامله موشک های ریپیر با رفع اشکالات فنی سر بگیرد. (علم، ج ۱ ص ۲۸۷). او در پی خریدن سیصد تانک چيفتن از انگلستان است. (علم، ج ۲، ص ۱۲۲) و بعد وقتی انگلیسی ها می خواهند یک مجتمع صنعتی نظامی در ایران بسازند زیرکانه پیغام می دهد: «فرمودند باید پول و اعتبار را خودشان بیاورند ولی اگر ما پول بدهیم ساختمان ها را هم خودمان در دست می گیریم. بعد هم راجع به تانکهای اسکورپیون من علاقمند شده ام. چون سریع هستند و شعاع عمل خوبی دارند.» (علم، ج ۲، صص ۴-۳۵۳) وزیر دربار گاه از این همه دستور دخالت در خریدهای نظامی تعجب می کند: «امروز صبح شرفیاب شدم. اوامری در خصوص خرید ریپیر و هلیکوپترهای شی نوک چهل نفری و کشتی های هوورکرافت فرمودند که همه را باید به انجام برسانم. هرچه فکر می کنم این مسایل به وزیردربار چه مربوط است سر در نمی آورم. الا اینکه بگویم فقط به علت اعتماد شاهنشاه به من است. (علم ج ۲ ص ۵۴)

درآمد نفت باید بیش از اینها باشد تا بجز سلاح در زمینه های تولیدی و فرهنگی نیز بتوان کارهایی انجام داد. شاه به مامور بلاواسطه اش دکتر فلاح توسط وزیر دربار پیغام می دهد که: «تا معامله آفریقای جنوبی و کوبا و نورتروپ را تمام نکند حق استفاده از مرخصی را ندارد.» (علم، ج ۲، ص ۸۴) و اشکالی ندارد نفت اضافی را به هرکس خریدار است بفروشند حتی کوبا که دشمن امریکاست. (علم، ج ۱، ص ۳۴۴) در سایه همین درآمد ناگهانی است که در اپرای تهران "تی سحرآمیز" موزار و "اپرای ریگولتو" توسط بازیگران ایرانی و ایتالیائی روی صحنه می رود (علم، ج ۱ ص ۳۰۸)، جشن هنرشیراز برپا می شود که علم آنرا چندان نمی پسندد و آلات و ادوات موسیقی کوبه ای (percussion) را مسخره می کند: «جشن هنر تعریفی نداشت یک گروه فرانسوی با سازهای ضربی صداهای عجیب و غریب با آلات عجیب و غریب از قبیل دیگ آشپزی و غیره در می آوردند که باعث مضحکه اروپائینها و ایرانی شده بود. (علم، ج ۱،

ص ۲۵۶) مسابقات بین المللی تنیس حرفه ای جام آریامهر در ایران برگزار می شود و شاه به تماشای آن می رود. (علم، ج ۲، ص ۸۶)

تاسیسات دانشگاههای استانها سریعاً رشد می کند. تنها برای دانشگاه پهلوی ۳۵ میلیون دلار بودجه ساختمانی منظور می گردد. (علم، ج ۱، ص ۲۹۸)

سازمانهای عمرانی به کارهای عمرانی در جنوب، به ویژه بندر لنگه و جزیره کیش، می پردازند. کارخانه های لوله سازی اهواز، ماشین سازی و تراکتورسازی تبریز، تاسیسات بارگیری خارک، کارخانه کاغذ سازی و شکر اهواز یکی پس از دیگری به وجود می آید و شاه دوازدهمین سد دوران سلطنت خود را افتتاح می کند. سیصد میلیون دلار برای عمران بلوچستان و سازمانهای نظامی منطقه اختصاص داده می شود و وقتی چشم می بندیم می بینیم شاه با سلاح نفت و تکیه به قدرت نظامی خود در منطقه صاحب ادعاست. در کار همسایگان دخالت می کند. وقتی رادیو بغداد به ایران و خانواده سلطنتی حمله می کند پاسخ این حمله را شاه با انفجار لوله های نفتی عراق می دهد و علم یقین دارد که «اگر متحدین و رفقای ما بگذارند، حساب آنها را خواهیم رسید. من یقین دارم متحدین ما نگذاشتند در موصل بیش از این لوله های نفت منفجر شود والا کردها کار خودشان را کرده بودند. در این زمینه دلایل کافی دارم» (علم، ج ۱، ص ۲۳۳) برای ادب کردن عراق طرح یک کودتا را دست می گیرد که منجر به شکست می شود و سیل اعدام ها در عراق آغاز می گردد. (علم، ج ۱، ص ۳۵۵)

شاه که در طول تمام یادداشت های علم مردی معتقد به تقدیر معرفی شده و دو روز پیش از آن: «درهواپیما شاهنشاه از من پرسیدند حافظ همراه داری؟ عرض کردم بلی دارم. فرمودند فالی بگیر متاسفانه حافظ در چمدانم بود و در کیف دستی نبود. ممکن نشد در هواپیما فال بگیرم ولی فکر کردم باید مطلب بسیار مهمی در فکر شاهنشاه باشد و خیلی ناراحتشان داشته باشد چون هرگز چنین تقاضائی نفرموده بودند. (علم، ج ۱، ص ۳۵۴) شکست کودتای عراق ناگهان به حدس علم جنبه یقین می دهد زیرا سر میز صبحانه: «معلوم شد ناراحتی شاه از چه بود که می خواستند پیروز فال بگیرند مثل اینکه به دلشان افتاده بود که کار سر نخواهد گرفت.» (علم، ج ۱ ص ۳۵۵)

حالا فرمانروای کشور ثروتمند ایران مخالف خود تیمور بختیار را در عراق که به او پناه داده است از میان برمی دارد (علم، ج ۲، ص ۸۵) و برای آن که قرارداد هیرمند از مجلس افغانستان بگذرد، با توجه به ناتوانی پادشاه افغانستان در اداره مملکت و مجلس، به تذکری که خود به محمد ظاهر شاه داده اشاره

می‌کند و اجازه "خرج" کردن را در مملکت همسایه صادر می‌نماید. «فرمودند بلی مجلس آن جا خرتوخر عجیبی است و پادشاه باید فکری بکند که از این وضع آسوده شود. به اوهم گفته ام کی بتواند عمل کند معلوم نیست. بهر صورت آدم مطمئنی را بفرست که پیش سفیر ما برود و اگر واقعاً لازم است پول خرج کند.» (علم، ج ۲، ص ۳۲۴)

شاه در این روزگار قطعه‌ای از خاک ایران را که عملاً چند قرنی است به ایران تعلق ندارد (بحرین) با یک بازی دنیاپسندانه و ماهرانه از طریق رفراندم به استقلال می‌رساند و در عوض سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را که در گلوگاه خلیج فارس قرار دارد به دست می‌آورد و مالکیت ایرانی این سه جزیره را به جهانیان می‌قبولاند. در این قضیه اعراب بزرگ و کوچک ساحل جنوبی خلیج فارس هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند و ادعایی نمی‌کنند.

ثروت و قدرت و گشوده آغوشی و مهمان نوازی سنتی ایرانی سبب می‌شود که خیل مهمانان رنگارنگ از چهارگوشه جهان رهسپار درگاه خدایگان شوند. مقدمات جشن های شاهنشاهی که حتی خود علم، برپا کننده آن، نگران برپایی آن است فراهم می‌گردد: «کار پذیرائی از بیست پادشاه و پنجاه رئیس کشور کار کوچکی نیست. آن هم اشخاصی که به دعوت ما آمده اند یعنی سوزن را برداشته ایم و به پهلوی خود زده ایم.» (علم، ج ۲، ص ۱۵۳) از این هاگذشته، مسئله دمکراسی موضوع تفکر هوشیارانه علم است: «اگر شاهنشاه بتواند اصول دمکراسی را در ۱۹۸۰-۱۹۷۰ برقرار سازند به آینده و به سلطنت ولیعهد انشاءالله می‌توان امیدوار بود. اگر در دو دهه گذشته ما جان سالم بدر بردیم علت این بود که قدرت های بزرگ بخصوص امریکا در ویتنام و سایر نقاط گیتی گرفتار بودند، وگرنه تحریک آنها کشور را راحت نمی‌گذارد. در دنیای امروز حکومت فردی نه قابل دوام و نه قابل قبول است.» (علم، ج ۱، ص ۳۳۷) و از حدود همین سالهاست که با صدای گلوله های مخالفان در خیابانها آئینه دوم ترک برمی‌دارد و در فوریه ۱۹۷۹ می‌شکند و فرو می‌ریزد در حالی که علم دوست گرمابه و گلستان شاه، و آخرین بازمانده طرز فکر تجدد طلبی متعادل، در سیزدهم آوریل ۱۹۷۸ مرده است.

## پانویست ها:

۱. محمد حسن اعتمادالسلطنه، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات در اواخر دوران ناصری*، با مقدمه و فهرست ها از ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، آذرماه ۱۳۵۰، امیر کبیر.
۲. امیر اسدالله علم، *یادداشت های علم*، با مقدمه، ویرایش، توضیحات و واژه نامه علینقی عالیخانی، ج ۳، واشنگتن، کتابفروشی ایران، ۱۹۹۲-۱۹۹۵.
۳. دراین جا لازم است تذکر داده شود که اعتمادالسلطنه خود در آغاز نگارش یادداشت های روزانه خویش نام "روزنامه" برای این مجموعه نهاده است و ابتدا به ساکن می نویسد: «به جهت شروع روزنامه انتظارموقعی لازم نیست که ابتدای سالی باشد، یا بعد از اتفاق عمده، یا مقدمه سفر بزرگی باشد. هروقت شروع کردی خویش. مثلاً غرة جمادی الثانی را که فرداست منتظر نمی شوم از امروز که ۲۹ جمادی الاول سنة ۱۲۹۳ هجری است شروع می کنم.» (اعتمادالسلطنه، ص ۳)
۴. اما، اعتمادالسلطنه در جای دیگری شاید برای رعایت کلام شاه که یادداشت های او را تاریخ خوانده است روزنامه خود را تاریخ می نامد: «به من فرمودند درتاریخ خودت ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می نویسم و الا از کجا خبردارد.» (اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۹).
۵. باید دانست که اصطلاح "روزنامه" که امروز معادل انگلیسی newspaper و فرانسه Journal است در ادوار پیش از ورود روزنامه به ایران کاربردی داشته است معادل دفتر خاطرات و یا شرح گزارش روزانه و دکتر معین ذیل یادداشتی تحت عنوان "روزنامه" مفصلاً به این معنا اشاره دارد. (محمد معین، *مجموعه مقالات*، به کوشش مهدخت معین، انتشارات معین، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۵۶)
۶. همچنین محمد محیط طباطبایی در مقدمه جزوات درسی تاریخ مطبوعات خود به کلمه روزنامه که در دیوان عنصری بکار رفته اشاره دارد و آنرا همانا دفتر ثبت احوال و اعمال روزمره به شمار آورده است. (محمد محیط طباطبایی، *تاریخ مطبوعات ایران*، جزوه درسی دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، تهران، ص ۱)
۷. اعتمادالسلطنه، همان، ص سیزده.
۸. Louis Saint Simon (۱۷۵۵-۱۶۷۵)
۹. Joseph Fouchet (۱۸۲۰-۱۷۵۹)
۱۰. اعتمادالسلطنه، همان، ص ۴۰۳.
۱۱. *تقویم صد ساله ایران*، از نشریات اداره کل احصائی و ثبت احوال، تهران، چاپخانه فردین و برادران، ذیل ۱۲۹۲ قمری.
۱۲. علم، همان، ج ۱، دیباچه، ص ۴۳.
۱۳. در یک گفتگوی تلفنی نویسنده این مقاله (۱۷ سپتامبر ۱۹۹۶ برابر ۲۷ شهریور ۱۳۷۵) با آقای دکتر محمد باهری، معاون امور اجتماعی و سپس معاون کلّ دربار شاهنشاهی در دوران وزارت علم، ایشان به صراحت تأیید کردند که علم از راه علاقه ای که شخصاً به تاریخ ایران مخصوصاً تاریخ قاجاریه داشت خاطرات اعتمادالسلطنه را به دقت مطالعه کرده بود. آقای دکتر باهری، اظهار داشتند: «من خود بارها کتاب اعتمادالسلطنه را روی میز کار علم دیده بودم و پیدا بود که او از فرصت های کوتاه در فواصل گرفتاری های روز استفاده می کند و به کتاب



می‌پردازد.» به اعتقاد آقای دکتر باهری، علم سیاق تحریر خاطرات خود را از روزنامه اعتمادالسلطنه، با توجه به تفاوت های نثری زبان دیوانی در فاصلهٔ صدسال، اقتباس کرده است. علاقهٔ علم را به تاریخ ایران، به خصوص دوره های صفویه و قاجاریه، از این یادداشت کوتاه نیز می‌توان دریافت: «هنگام سواری مقداری قصه های تاریخ از صفویه و قاجاریه به شاه عرض کردم. فرمودند مثل این است که دائماً تاریخ می‌خوانی. عرض کردم خیلی دوست دارم.» علم، همان، ج ۲، ص ۲۰.

۱۱. همان، ج ۱، دیباچه، ص ۷.

۱۲. اعتمادالسلطنه، همان، ص شش.

۱۳. علم، همان، ج ۱، ص ۶.

۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱۵. «نوشتن این خاطرات با اطلاع ضمنی شاه بوده است. در مورد اسناد نقل شده در داخل کتاب من به یاد دارم که در اوایل خود علم این اسناد را با دست رونویس می‌کرد و در داخل یادداشت ها جا می‌داد. بعد از آن مرحوم علم توسط یکی از محارم خود به نام آقای سالاری یک دستگاه ماشین فتوکپی ابداع کرد و به این طریق از اصل اسناد فتوکپی می‌گرفت و حفظ می‌نمود.» به اعتقاد آقای دکتر باهری شاه از خروج این خاطرات و سپرده شدن آنها به بانک سویس توسط آقای عظیمی که در سویس مسئول این کار بوده است اطلاعی نداشته. پس از مرگ علم هنگامی که بعضی از نزدیکان شاه برای بدست آوردن این یادداشت ها و اطلاع از محتویات تلاش کردند کوشش هایشان به دلیل خروج یادداشت ها از مملکت بی‌نتیجه ماند.» (از گفتگوی تلفنی دکتر محمد باهری با نویسندهٔ مقاله)  
۱۶. ن. ک. به:

Asadollah Alam, *The Shah And I; The Confidential Diary of Iran's Royal Court, 1969-1977*, introd. and ed. by Alinaghi Alikhani, tr. into English by Alinaghi Alikhani and Nicolas Vincent, London, I.B. Tauris, 1991.

۱۷. صدرالدین الهی، «پس از خواندن دو کتاب: "شاه و من" و *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*» *ایران*

*شناسی*، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۰، ص ۸۰۵.

۱۸. جلال متینی، «یادداشت‌های علم، نوشتهٔ امیر اسدالله علم، دفتر یکم، ویرایش علینقی

عالیخانی» *ایران شناسی*، سال چهارم، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۱، ص ۶۱۷.

۱۹. \_\_\_\_\_، «گلگشتی در انتشارات فارسی» *ایران شناسی*، سال پنجم، شماره ۲، پائیز ۱۳۷۲،

ص ۴۵۱.

۲۰. \_\_\_\_\_، «گلگشتی در انتشارات فارسی» *ایران شناسی*، سال هفتم، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۴،

ص ۶۷۴.

۲۱. صدرالدین الهی، همان، صص ۱۰-۸۰۹.

۲۲. برخود فرض می‌دانم که در بررسی مجدد از متن فارسی یادداشت‌های علم توفیق دکتر

عالیخانی را در اتمام این کار آرزو نمایم و با تذکر مجدد همهٔ انتقادهای اصولی که بر شیوهٔ

ویراستاری این کتاب وارد است، این خدمت انکار ناپذیر ایشان را به تاریخ معاصر ایران صمیمانه  
بستایم.

۲۳. تقویم صدساله ایران، ذیل ۱۲۹۲ قمری. به ری: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۰.

۲۴. ن. ک. به: ...

Alam, op. cit., p. 557.

۲۵. صوراسرافیل، تهران، هفدهم ربیع الآخر ۱۳۲۵ هـ. ق، شماره ۱، ص ۱. - به ۲۰ و به ۲۱

۲۰. به ۲۰ و به ۲۱

۲۱. به ۲۱ و به ۲۲

۲۲. به ۲۱ و به ۲۲

۲۳. به ۲۱ و به ۲۲

۲۴. به ۲۱ و به ۲۲

۲۵. به ۲۱ و به ۲۲

۲۶. به ۲۱ و به ۲۲

۲۷. به ۲۱ و به ۲۲

۲۸. به ۲۱ و به ۲۲

۲۹. به ۲۱ و به ۲۲

۳۰. به ۲۱ و به ۲۲

۳۱. به ۲۱ و به ۲۲

۳۲. به ۲۱ و به ۲۲

۳۳. به ۲۱ و به ۲۲

۳۴. به ۲۱ و به ۲۲

۳۵. به ۲۱ و به ۲۲

۳۶. به ۲۱ و به ۲۲

۳۷. به ۲۱ و به ۲۲

۳۸. به ۲۱ و به ۲۲

۳۹. به ۲۱ و به ۲۲

۴۰. به ۲۱ و به ۲۲

۴۱. به ۲۱ و به ۲۲

۴۲. به ۲۱ و به ۲۲

۴۳. به ۲۱ و به ۲۲

۴۴. به ۲۱ و به ۲۲

۴۵. به ۲۱ و به ۲۲

۴۶. به ۲۱ و به ۲۲

۴۷. به ۲۱ و به ۲۲

۴۸. به ۲۱ و به ۲۲

۴۹. به ۲۱ و به ۲۲

۵۰. به ۲۱ و به ۲۲

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌نامه خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله‌ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دائی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (مهشید امیرشاهی)

۶۸۲

کاوه احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی‌رضا نصر

کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه‌ها و نظرها

۷۱۵

کتاب‌ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

## ملاحظاتى درباره

## خاطرات مبارزان حزب توده ایران

حزب توده ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ تا چند سال بزرگترین و فعالترین حزب سیاسى ایران بود و گستردهترین طیف مبارزان چپ را در برمیگرفت. هنوز نیز برداشت و دریافت این حزب از ساخت و کارکرد نیروهای اجتماعى ایران و روند تاریخى آن ایدئولوژى حاکم برچپ گرایان و حتى پاره ای از گروهها و سیاستگران مخالفى است که از همان گفتمان سیاسى بهره بردارى مىکنند و دم از مبارزه طبقاتى و از میان بردن امتیازهای کاخ نشینان مىزنند و شعارشان عدالت اجتماعى، آزادى و رفاه زحمتکشان و مستضعفان و انقلاب و مانند اینهاست.

به همین سبب، بررسی خاطرات مبارزان توده ای نه فقط برای فهم تاریخ سیاسى معاصر ایران و شناخت نیروهای خارجى و داخلى یا آگاهی از سرنوشت این مبارزان و روحیه آنان بلکه برای درک فضای اندیشه سیاسى امروز ما نیز کوششى ارزشمند و سزاوار است. اما از آن جا که این نویسنده موزخ نیست تا بتواند مانند اهل فن زیر و بم موضوع را بشناسد و نکته های تازه ای بردانسته های موجود بیفزاید، ناچار پس از مطالعه این خاطرات به ذکر ملاحظاتی چند بسنده مى کند و در کندو کاو خود از این پیشتر نمى رود. بنابراین، نوشته حاضر تأملی در این خاطرات و "جستارى" است در باره آنها و نه پژوهش

در تاریخ.

از سوی دیگر او که خود چندسالی درگیر فعالیت سیاسی بود و پس از آن نیز همیشه تا امروز نگرنده حاشیه نشین انا علاقمند سرگذشت سیاسی وطن و هموطنانش، از هر دست، بوده و هست و سیر رویدادها را کمابیش دنیال می کند، شاید به عنوان خواننده این خاطرات ملاحظاتی داشته باشد که به گفتن بپردازد.

در میان این آثار ملاحظات ما مبتنی است بر مطالعه خاطرات و مصاحبه های دکتر فریدون کشاورز، دکتر نصرت الله جهانشاه لو، انور خامه ای، اردشیر اوآنسیان، ایرج اسکندری، نورالدین کیانوری، احسان طبری، بابک امیرخسروی، مهدی خان بابا تهرانی، دکترح. نظری (غازیانی)، منوچهر کی مرام، مریم فیروز (فرمانمائیان)، راضیه ابراهیم زاده و سرانجام کتاب گذشته چراغ راه آینده است که «برای یافتن مشی صحیح انقلابی» تالیف شده.

این ملاحظات در اساس به چند نکته زیر محدود می شود:

- با توجه به دریافت کلی این مبارزان از تحول و سیر تاریخ، آیا درس گرفتن از تجربه های گذشته و آموخته ها را در راه هدف های پیشرو "اجتماعی-سیاسی" به کار بستن شدنی است یا نه؟
- آیا همین "دریافت"، راه گشائی تاریخی و پیشرفت سیاسی را به صورت دنباله روی چشم بسته سیاسی و پسرفت تاریخی در نمی آورد؟
- این "دریافت" داوری و رفتار درباره خود و "جز خود" را تا چه حد یک رویه و آسان می کند؟
- مقایسه فهرست وار سنت زندگی نامه نویسی در فرهنگ غرب و در نزد ما (که امری است همگانی تر از فقط خاطره نویسی مبارزان چپ)؛
- و در پایان یاد آوری دو نکته دیگر: جای خالی عواطف و تجربه های خصوصی در این خاطرات و نبود "فردیت" جدید و برکناری وجدان فردی در تجربه اجتماعی.

\* \* \*

فرض گفته و ناگفته این خاطرات آنست که سرگذشت پیشینیان می تواند درس عبرتی باشد برای آیندگان یا آن گونه که در سرآغاز یکی از این خاطرات آمده و در حقیقت زبان حال همه گویندگان و نویسندگان چپ رو و شاید دیگران نیز به شمار می رود:

هرکه نامخت از گذشت روزگار      هیچ نامرزد ز هیچ آموزگار

"گذشت روزگار" یا تاریخ سرگذشت افراد و اقوام بهترین آموزگار است که می‌توان چون آئینه‌ای در آن نظر کرد، از زشت و زیبا و نیک و بد گذشته عبرت گرفت و آن را در زندگی امروز به کار بست همچنان که خاقانی می‌گفت ایوان مدائن آئینه‌ای است که اگر دل بدهیم و درست آنرا بنگریم، چه پندها که نمی‌آموزیم.

در دوران‌های گذشته گرداننده چرخ تاریخ و سامان دهنده زندگی آدمیان رامشیت بی‌چون و چرای پروردگار می‌دانستند که در ذات خود تغییر ناپذیر، ابدی و خدشه ناپذیر می‌نمود. از سوی دیگر نقش شعر، ادب، اخلاق و رفتار، هنر و صنعت مانند سازمان و اداره اجتماع، برزمینه رسم و آئینی مقرر صورت پذیر می‌شد و در تار و پود سنت بهم می‌پیوست. و سنت به بازسازی خود، به تکرارِ نو به نو (نه سنگواره و جامد) زنده است. بدین گونه درون سنتی بسته و تکرار شونده، زندگی هر نسل بازتاب کمابیش همانند نسل‌های پیشین بود. در این ایستائی دوگانه "آسمان-زمینی" (مشیت و سنت) با اعتقاد به ارزش‌های اخلاقی یکسان و همانندی شرایط تاریخی، عبرت گرفتن از تجربیات پیشین البته اندیشه‌ای بود معقول و پذیرفتنی. گردش روزگار بازتابی از گردش افلاک بود، تجربه تاریخی مانند سیر ستارگان یا ثبات دین و اخلاق تغییر ناپذیر می‌نمود و می‌شد از گذشته، که باز روز دیگر فرا می‌رسید، پندگرفت. و چون برداشت دینی و اخلاقی بود پندی که گرفته می‌شد نیز دینی و اخلاقی بود: بی‌وفائی دنیا، رستگاری نیکان و زیان تبه‌کاران! و در سیاست و کشورداری هشدار به پادشاهان، زورمندان و زبردستان که «خلق همه سر بسر نهال خدایند- هیچ نه برکن از این نهال و نه بشکن» و جز اینها که در اندرنامه‌های پیشینیان فراوان آمده است.

\* \* \*

در روزگار ما، با پیشرفت دانشمهای انسانی (که خود تجربه‌ای تاریخی است)، استنباط پیشین از تحول تاریخ دیگر پذیرفته نیست و درس گرفتن از تاریخ سرشت و معنای دیگر یافته است. ولی اندیشه تکرار تجربه‌های کمابیش همانند و "هم سرشت" تاریخی (در "محتوا" یکسان و در "صورت" شبیه)، و در

نتیجه اعتقاد به درس گرفتن از گذشته، برای پیشرفت به سوی آینده، در ایدئولوژی های سیاسی معاصر (و حتی بازگشت به گذشته دور- سنت پیامبر، سلف صالح - در ایدئولوژی های مذهبی) به شدت باقی است.

اما درگفتار ما و تا آنجا که به مبارزان توده ای مربوط می شود می توان از ایدئولوژی ماتریالیسم تاریخی استالینی (در تاریخ حزب بلشویک- یا کنگره لنینگراد) نام برد که برطبق آن، علی رغم پاره ای اختلاف های "محلی" تاریخ جهان در اساس از چهار مرحله عمده (کمون اولیه، بردگی، فئودالیسم و بورژوازی) می گذرد تا به دیکتاتوری پرولتاریا، برافتادن طبقات و پایان یافتن استثمار انسان از انسان برسد. و در نهایت شعار یا آرزوی بشر دوستانه « از هرکس به اندازه استعدادش، به هرکس به اندازه احتیاجش» هستی پذیرد.

در این طرح ساده انگار نیز، از آنجا که تحول تاریخ جهان گرده و طرحی "پیش ساخته" و تکرار شونده دارد، هر اجتماعی می تواند از تجربه خود یا اجتماع های پیشرفته تر برخوردار شود، خود را در دو آئینه گذشته و آینده بنگرد و نقشه کلی راهش را بیابد. به این ترتیب خویشکاری بسیاری از عامل های پیچیده و بی شمار "تاریخ ساز" از جمله پدیده های فرهنگی (دین، اندیشه و دانش، هنر و ادبیات، آیین ها و . . .) به عنوان "روساخت" دستکم گرفته می شود، همچنین شرایط اقلیمی و جغرافیائی، نقش شخصیت و نیروهای روانی، عاطفی و غریزی، روانشناسی توده (Masse)، تصادف و سرانجام کارکرد خود انسان به عنوان پدیده ای پیوسته متغیر، در سایه می ماند و دگرگونی و تحول تاریخ به عامل اقتصادی، به دیالکتیک شرایط تولید، پیشرفت و تکامل ابزار تولید و شیوه روابط تولیدی کاهش می یابد. آدمی با شناخت راز تاریخ (قانون جبر تاریخ) می تواند سیر ناگزیر آنرا تند تر کند و به پیش براند. ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی علم این قانونی است که در آخر کار انسان سازنده تاریخ را به صورت ساخته تاریخ درمی آورد.

\* \* \*

اما اگر امروز ما بجز دیروزمان باشد و تاریخ اجتماع همچنان که زمان را پشت سر می گذارد، هربار در رویدادی تازه با سرشتی متفاوت، چهره ناشناخته دیگری بیابد، تجربه گذشته به چه کار می آید. نکته پیداست که نمی خواهم بگویم آموختن و دانستن تاریخ و شناخت تجربه تاریخی بی حاصل است و در عمل اجتماعی و سیاسی به کاری نمی آید. کاملاً برعکس، مسافری که



بى اين كوله بار آهنگ سفر كند، چه بسا به منزل مقصود نرسیده، و ايماندا. اما وامانده تر است اگر گمان كند كه گذشته چون آينه اى سراسر است راه بى انحراف آينده را مى نمايد. زيرا افزون بر آنچه گفته شد، در تاريخ ميان تجربه كننده و پندگيرنده دستكم يك نسل فاصله وجود دارد كه در روزگار ما، برخلاف گذشته، سرشار از همه گونه عمل اجتماعى (praxis) تازه است به نحوى كه هر نسل نو رسیده با اجتماع و انسان اجتماعى ديگرى سر و كار دارد كه براى نسل پيشين ناشناخته بود بنابراین آن دو در دو جايگاه تاريخى ناهمانند قرار دارند با دو دیدگاه متفاوت. پس هر تجربه اى را از دو دیدگاه و دو زاويه مى بينند و عجيب نيست اگر دو نتیجه متفاوت به دست آورند.

بدین گونه هيچ دو تجربه يكسانى وجود ندارد كه يکى آينه وار بازتاب مستقيم ديگرى باشد تا حاصل تجربه اول بى كم و كاست در دومى به كار گرفته شود. به علت هاى ديگر و از جمله به همين سبب است كه مى گویند هر تاليف تاريخى به نحوى تاريخ زمان مؤلف است. زيرا هر مورخى فرآورده شرايط فرهنگى، اجتماعى، ملى و جهانى زمانى است كه در آن بسر مى برد يعنى مشروط و وابسته به تاريخ زمان خود است و گذشته را ناگزير از وراى شيشه زمانى كه در پيش رو دارد، مى بيند؛ شيشه اى كه از خلال آن نور مى شكند و تصوير، مانند وقتى كه در آب بيفتند، "شكسته- بسته" و با پرهيبى گول زنده ظاهر مى شود. عكسى است از دور و مثل عكس هاى ماهواره اى بايد "درست" خوانده شود تا فريبنده نباشد. برشمردن تجربه روزها و سالهاى سپرى شده به تنهائى- بدون شعور سنجش گر و دید انتقادى- كافى نيست.

در اين حال اگر نگرنده اسير پيش فرض هاى محدودكننده اى باشد و نتواند سرگذشت اجتماع را چون پديده اى زنده و پويا در چهره هاى گوناگون، و بيرون از قفس پيشداورى هاى ايدئولوژيك، ببيند، آنگاه امروز و زمان حال اوست كه پرتو كج تابش را به گذشته مى افكند و آنرا به صورت دلخواه، به صورتى كه درقاب دانسته ها و خواسته هايش جا بگيرد، در مى آورد.

نخست از كتاب *گذشته چراغ راه آينده* است آغاز مى كنيم زيرا اين كتاب موفق و پرخواننده اولين تاريخ مفصل و انتقادى حزب توده است كه پيشتر از اين خاطرات (بدون نام مؤلف، تاريخ و محل انتشار) بارها چاپ و پخش شده و در طى سالها تنها سرچشمه آگاهى بيشتر خوانندگان فراوانش از سرنوشت نهضت چپ ايران بوده است. گذشته از پخش گسترده و درازمدت، اين كتاب فقط تاليفى تاريخى نيست، اثرى "آموزشى" نيز هست چون بطورى كه در بخش "آغاز

سخن" گفته شده، مؤلفان آن می خواهند «از چیزهائی سخن به میان آورند که همه می دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست». یا به عبارت دیگر کتابی فراهم کرده اند تا اسرار مگو را فاش کنند. مؤلفان می گویند:

«... پس از سال‌های تلخ تجربه و آزمایش، نامرادی‌ها و ناکامی‌های پیاپی نهضت آزادی ایران به قیمت از دست رفتن نسلی از بزرگ‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان خلق... داشتن مشی صحیح انقلابی... ضرورتی قطعی و حیاتی است.» («آغاز سخن»، ص الف) اما داشتن این مشی صحیح انقلابی بدون نقد و بررسی واقع بینانه و صادقانه شکست‌ها و پیروزی‌های گذشته امکان پذیر نیست و چون این کار را آنها که می باید نکرده اند این وظیفه به عهده مؤلفان افتاده که «به روشن ساختن دوره بسیار پُر اهمیتی از تاریخ معاصر ما [کمک کنند] تا این گذشته چراغ راهنمایی برای جویندگان حقیقت و رهروان راه آزادی و دموکراسی و استقلال کشور ما گردد.» (همانجا) ولی نمونه‌ای از همین اثر نشان می دهد که گذشته انعکاس میل دل امروز ماست نه چراغ راه آینده.

تشکیل فرقه دموکرات و "خودمختاری" آذربایجان، به پشتیبانی ارتش سرخ و ریاست پیشه‌وری، از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ ایران و نهضت چپ در نخستین سال‌های پس از جنگ بود. نویسندگان چپ‌گرای کتاب که از نخست وزیر وقت، قوام السلطنه بیزار و هواخواه پیشه‌وری هستند، آن دو گرداننده اصلی سیاست داخلی را که به مخالفت در برابر یکدیگر قرار دارند این گونه به خوانندگان می شناسانند:

«... سید جعفر پیشه‌وری که مؤسس و صدر فرقه دموکرات آذربایجان بود و بعدها نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان شد چه کسی بود؟ وی خود را چنین معرفی می‌کند: از نقطه نظر زندگانی خصوصی، سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد. درازوای سادات خلخال در سنه ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زد و خورد‌ها در سن ۱۲ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم. در مدرسه‌ای که تحصیل می‌کردم وارد کار شدم. آنجا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همانجا به معلمی پرداختم. پس از انقلاب اکتبر... اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به میدان مبارزه سیاسی انداخت... در آزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم. در این کار بزرگ و پُر افتخار علاوه بر مبارزه آزادیخواهی یک نظر ملی هم مرا تحریک می‌کرد. من می‌دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوی پُر افتخار

لنین، بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود. . . . نهضت جنگل مرا هم مانند همه آزادیخواهان ایرانی جلب نمود. . . . به اتفاق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها تری حزب توده هم هستند در ده و شهر، در [فرونه] زیرآتش گلوله توپ پیش می‌رفتیم، کار می‌کردیم، نبرد می‌نمودیم، غذای روحی ما ایمان و عقیده بود. . . . وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفه سنگین و مسئولیت دار اجتماعی انتخاب می‌شدم، هرگز خود را بزرگ نمی‌دانستم و در نظر خود، همان آدم ساده و بی‌غرضی بودم که دستمال در دست گرفته شیشه‌های مدرسه را پاک می‌کرد. . . . حال هم که پنجاه سال از عمرم می‌گذرد و سی سال از آن را در مبارزه سیاسی و در زندان‌ها بسر برده‌ام، خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت می‌کردم می‌دانم و برای همان طبقه چیزی نمی‌نویسم. . . . در جریان نهضت جنگل بنا به تصمیم ملیون گیلان به تهران آمدم و در آنجا سازمان سیاسی و شورای مرکزی اتحادیه کارگران را تشکیل دادم و ارگان آن روزنامه حقیقت را منتشر کردم. . . . تمام سرمقاله‌های روزنامه حقیقت به استثناء چند مقاله، از قلم من تراوش کرده است. در دوره رضاخان چهار بار مرکز ما را به واسطه یازداشت و توقیف منحل کردند. ولی ما که خود را سربازان راه آزادی می‌دانستیم پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز را تشکیل دادیم، فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم. . . . بالاخره در ۱۳۰۹ یازداشت شدیم. . . . هشت سال تمام در قصر بغیر از ما زندانی سیاسی نبود.

(گذشته چوای . . .، صص ۲۴۰-۲۵۰)

اگر در اینجا قلم را به دست دوست داده اند تا خود رنج تپه‌دستی، انساندوستی و مبارزه انقلابی را بیان کند، در عوض درباره قوام السلطنه این وظیفه را مؤلفان خود پذیرفته اند تا بهتر از عهده برآیند:

احمد قوام نوه میرزا محمد قوام الدوله، مؤسس لژ فراماسونری در خراسان و فرزند میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پیشکار "موروثی" آذربایجان که در زمان مورگان شوستر، مستشار امریکائی مالیه ایران، جهت ادامه غارت گری‌های خود با جان سختی از سر و سامان یافتن امور مالی کشور جلوگیری می‌کرد و برادر میرزا حسن وثوق الدوله عامل سرسپرده انگلیس و عاقد قرارداد اسارت آور ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. وی بنا به استدعای پدرش به دربار ناصرالدینشاه راه یافت و لقب دبیرحضور گرفت. پس از قتل ناصرالدینشاه، امین الدوله که به پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شده بود قوام را به سمت منشی با خود به تبریز برد و در تبریز وی مورد "توجه و عنایت" محمدعلی

میرزا ولیعهد قرار گرفت. قوام در دوره سلطنت مظفردالدینشاه بنا به تقاضای عین‌الدوله صدراعظم سمت دبیر حضوری این دشمن غدار آزادی و مشروطیت را به عهده گرفت. در وصف عین‌الدوله همین بس که جنبش مشروطه طلبان در بدو امر به صورت اعتراض به خودسری‌ها و بیبادگری‌های او آغاز گردید و گویا وی از همان زمان به فراماسون‌ها پیوست. بعد از انقلاب مشروطیت قوام نیز مانند سایر عناصر ارتجاعی لباس مشروطه خواهی برتن کرد و چندین بار به مقام وزارت و نخست وزیری دولت مشروطه ایران رسید و در جریان همین فعل و انفعالات وی قطب سیاسی خود را تغییر داده به یکی از خدمتگزاران امپریالیسم امریکامبدل شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ و خروج سید ضیاءالدین از ایران قوام جانشین او گردید و رضاخان سردار سپه در کابینه قوام سمت وزارت جنگ را داشت. در آن هنگام قوام با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی استاندارد اوایل کمپانی موافقت کرد و قانون مربوط به آن امتیاز را به مجلس برده از تصویب گذراند. ولی به علت اینکه کمپانی مزبور قسمتی از سهام خود را به کمپانی انگلیسی واگذار نمود، قرارداد مزبور لغو گردید. علاوه بر این قوام السلطنه عده‌ای از مستشاران امریکائی را نیز به ایران آورد.

(گذشته چراغ . . .، ص ۳۳۴)

آن چارچوب تنگ فکری که پیش از کنجکاو و جستجو و سنجش تاریخی، هدف بی چون و چرایش را در چننه دارد، به جای بررسی کارنامه دو مرد سیاسی در متن تاریخی که در تدوین آن دست داشته اند، نخست نتیجه دلخواه را می آورد و آنگاه به بحث می پردازد تا به همان نقطه آغاز برسد. و این نه از روی بدخواهی و سوء نیت بلکه حکمی است که ایدئولوژی تاریخ نگار بر ذهن او می راند. زیرا ایدئولوژی ساختار هم بسته و درخود هماهنگ اندیشه هائی است که پاسخ هرپرسی را یا از پیش می داند یا می تواند در منظومه هماهنگ خود بیابد. نمونه دیگر بیاورم به کوتاهی:

دکتر ح - نظری (غازیانی) از افسرانی بود که از ارتش ایران گریخت و به فرقه دموکرات آذربایجان پیوست و پس از شکست فرقه به آن سوی مرز پناهنده شد و در آنجا آنطور که خود نوشته خواری ها دید و رنج ها و ستم های باورنکردنی کشید و دست آخر پس از فرار کتابی نوشت با عنوان **گماشتگی های بد فرجام**. وی در این کتاب با اشاره به انقلاب گیلان در سال های پیشتر و از زبان داداش تقی زاده «مردی دنیا دیده و مبارزی شریف» می گوید: «ما نمی خواهیم از گذشته درس بگیریم. . . و داریم همان خبط ها را در مقیاس بزرگتر تکرار می کنیم.» (گماشتگی های بد فرجام، انتشارات مرد امروز، ۱۳۷۱، بخش نخست، ص ۷۴)

اینک بنگریم به خود نویسنده و درسی که از تجربه سیاسی اش گرفت. وی می نویسد «با نگاهی به واپسین روزهای فرار، ما پی بردیم که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم، اشتباهی که با بی ابتکاری، سر سپردگی به بیگانگان، بزدلی و خیانت به آرمان های دموکراتیک چندان فاصله ای نداشت.» (ص ۱۴۴) «این فاجعه از درون ما، از وابستگی رهبری فرقه و "قشون ملی" به بیگانگان بروز کرد.» (ص ۱۴۵)

باتوجه به آنچه نویسنده ازگفته دیگری آورده و پشیمانی اش از سرسپردگی به بیگانگان و بزدلی و خیانت و غیره و غیره، خواننده می بیند که بعد از سالها تجربه تلخ هم او در همان کتاب آن "اشتباه بزرگ" را «جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان»، «خودمختاری و سپردن بخشی از کارهای آذربایجان و کردستان» به مردم آنجای نامد. (ص ۱۲۱) انگار نویسنده (با وجود چنان عنوانی برای کتابش) شیفته و دل بسته همان «گماشتگی بدفرجامی» است که در سالهای سرگردانی طعم ناگوار آنرا از بن دندان چشیده است. در نزد او دست آخر نیروی ایدئولوژی از واقعیت بی سعادت بیشتر است و در داوری نهائی برآن پیروز می شود.

اظهار نظرهای سیاسی و تحلیل های تعدادی از این آثار نشانه گویا و بلیغ آن ساختار ذهنی است که چنین دید سطحی و آسانی را بر دارنده خود تحمیل می کند: اجتماع مجموعه و ترکیب چند طبقه انگشت شمار دهقان، کارگر، خرده بورژوا، بورژوازی ملی، بورژوازی بزرگ و وابسته (کمپرادور) و گروه روشنفکران است. سیاست بازتاب مستقیم رابطه این طبقات، و انسان اجتماعی در نهایت همان انسان مشروط به این طبقه هاست که براساس موقعیت طبقاتیش شناخته و داوری می شود. تاریخ پیشرفت پر پیچ و خم ولی ناگزیر و جبری یک جریان "اجتماعی-اقتصادی" کلی است. تفکر و بنا برآن فهم تاریخ و معنای درهم بافته حیات اجتماع نیز بنا بر مبارزه طبقات، در قالب مهیای چند کلی بافی و یک "قانونمندی" به اصطلاح مارکسیستی- که درستی آن بی چون و چراست- شکل می گیرد و تحویل داده می شود.

نمونه کم نظیری بیاورم: می دانیم که امپراطوری عثمانی ششصد سال تمام دوام آورد و قرنها بر سرزمین های وسیعی فرمان می راند: از شمال دریای سیاه و شبه جزیره بالکان تا عدن و حبشه و از عراق و مصر گرفته تا لیبی و تونس. به دنبال شکست این امپراطوری در نخستین جنگ جهانی و نیز پس از نبرد با انگلیس و یونان، مصطفی کمال پاشا دولت جمهوری ترکیه را در ۱۹۲۲ بنا

کرد، دستگاه خلافت سلطان عثمانی بر مسلمانان (ستی) را برچید، دین از دولت جدا شد و ترکیه با گذشته تاریخی خود برید. جنبش آتاتورک پی آمد تنش ها و درگیری های جهانی و داخلی دراز و از جمله نهضت ترک های جوان بود.

از سوی دیگر در ایران (که انقلاب مشروطه را پشت سر گذاشته بود) عمر سلسله قاجار پایان یافت و رضاخان سردار سپه به پادشاهی رسید و راه و رسم کشورداری و آئین حکومت - خوب یا بد- پس از صدها سال دگرگون شد. حال ببینیم این دو چرخش تاریخی دورانساز و همزمان در دو کشور همسایه از وراء ایدئولوژی نویسنده ای که تفسیر لنینی تئوری مارکسیسم را بررسی کرده (م. ا. به آذین، از هردوی زندگینامه سیاسی- اجتماعی، تهران، جامی، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۰) چگونه دیده می شود. او می گوید «مسائل لنینیسم، اثر استالین، دروازه ای بود که من از آن به فراخنای اندیشه مارکسیستی و کاربرد عملی آن راه یافتم» (همان ص ۳۹) و با اشاره به کشتارهای آسان و قربانیان بسیار استالین می افزاید: «با این همه من استالین را در فضای نخستین انقلاب بزرگ و پیروزمند رنجبران جهان- انقلابی نوری، در معرض چنگ و دندان تیز درندگان- می پذیرم و به پاس آنچه توانسته است به انجام رساند او را می ستایم.» (همان ص ۱۴۲)، باری نتیجه تحلیل سیاسی این شخص درباره آنچه در ایران و ترکیه پیش آمد این است:

چه شد در دو کشور همسایه- ترکیه و ایران- در اوضاع سیاسی و اجتماعی کم و بیش یکسان، دو سردار فیروزمند به پیش صحنه سیاست آورده شدند و یکی را فراک ریاست جمهور و دیگری را رخت شاهی پوشاندند؟ اگر اشتباه نکنم، کار به رشد نسبی بورژوازی در این دو کشور بستگی داشت ولی در هر دو جا هدف یکی بود: تقویت سرمایه داری و سپردن سهم بیشتر و بیشتری از قدرت به سرمایه داران. (ص ۲۷)

هر دو آورده شدند" و به هریک رختی که می خواستند "پوشاندند". همه تفاوت های تحول دو کشور نیز با یک عبارت مشکل گشا، «رشد نسبی بورژوازی»، روشن شد. می ماند هدف "آوردگان" که آنرا هم گفته اند. این زندگینامه "سیاسی- اجتماعی" متأسفانه در آستانه انقلاب اسلامی پایان می یابد و به سال های پس از آن نمی پردازد و گرنه، گذشته از فایده های دیگر، شاید از قصائد غزالی سراینده ای که در تشکر از خود با فروتنی می نویسد: «به آذین شمع شد که در تاریکی فراگیرنده

روزگار سوسو مى زد.» (ص ۷۸) نیز برخوردار مى شدیم! در بیشتر خاطراتى که نام بردم همین فقر فکرى ناشى از اسارت ایدئولوژیک و پُرمدعائى کسى که در جمع کوران راه را از چاه تمیز مى دهد و ترفندهای امپریالیسم رامى شناسد دیده مى شود. اگر در کسانى آئین تازه ای جای ایدئولوژى پیشین را بگیرد باز بی مایگی اندیشه و یکسونگرى - منتها به سوى دیگر - به همان نام و نشان که بود باقى مى ماند. مثلاً دکتر جهانشاه لو در خاطراتش (دکتر نصرت الله جهانشاه لوى افشار، ما و بیگانگان، سرگذشت، بخش یکم، بدون جا، ناشر، تاریخ) مدعى است که از همان سال هاى جوانى این چیزها همه را مى دانست: اسماعیلیه، تاریخ ایران، اقتصاد، فلسفه بافى مفصل و بحث در واجب الوجود، قانون علیت، جبر و اختیار، شیطان، دیالکتیک هگلى و شگفتى از این که اصل هاى آن را مولانا بهتر از هگل بیان کرده و غیره غیره. احسان طبرى نیز در **مؤراهه** برای تبلیغ ایدئولوژى تازه اش - شاید هم بنا بر پاره ای ملاحظات شخصى - تصویری وارونه از گذشته خود و تاریخ حزب توده و کشور ترسیم مى کند؛ تصویری بی حقیقت اما با جوش و خروش اهل ایمان نه آهستگی و تردید پیروان عقل.

در برابر این نمونه هاى پراکنده شاید در پایان یادآوری این صحنه سازی "علمی" به مورد باشد که در نیمه دوم سال هاى ۱۹۳۰ به دستور حزب کمونیست، کنگره مورخان شوروى در لنینگراد تشکیل شد. بحث هاى کنگره به این نتیجه قطعى رسید که "شیوه تولید آسیائى" در چگونگی و سیر تاریخ مشرق زمین نقشی ندارد. در نتیجه بنا بر تصمیم کنگره تاریخ سرزمین هاى شرقی هم مانند مغرب زمین باید از همان چهار مرحله معلوم ماتریالیسم تاریخی بگذرد. در قطعنامه کنگره به مورخان شوروى دستور داده شد که از آن پس آثار خود را نه فقط با توجه به همین دستاورد "علمی" فراهم آورند، بلکه تالیفات پیشین را نیز براساس همین نظریه اصلاح کنند. برطبق این دستور در آثار مورخان مانند دیاکونوف، پیگو لوسکایا، پتروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران پیش و پس از اسلام ناچار به دوره هاى برده داری، سرواژ، فتودالیسم پیشرفته و پسرفته و مانند اینها تقسیم شد.

چنین تصویری از گذشته، "چراغ راه آینده" نیست. این گذشته موهوم عکس برگردان وارونه ای است از تصورات زمان حال و نقشی از خیال امروز.

\* \* \*

درباره پیروی سیاسی و عملی حزب توده (مانند دیگر حزب های کمونیست) از شوروی مخالفان، و بعدها کسانی از موافقان نیز، بسیار گفته و نوشته اند. این پیروی که گاه مانند ماجرای نفت شمال و کافتارادزه یا حادثه آذربایجان به صورت اطاعت کورکورانه درمی آمد خود از وابستگی فکری و ایدئولوژیک، از نوعی اعتقاد خرافی به نظریه ای که مدعی درستی و دقت علمی بود، سرچشمه می گرفت. روش حزب توده و دکتر کیانوری، یکی از فعال ترین رهبران آن، در برابر جبهه ملی، دکتر مصدق و هم چنین ملی شدن صنعت نفت چیز پوشیده ای نیست. او که از آغاز تا انجام روزانه از صبح تا شام در مرکز آن گیر و دار سیاسی بود، در خاطراتش می گوید: «در آن زمان جزواتی از مائوتسه تونگ و لیوشائو جی درباره نقش بورژوازی ملی در انقلاب چاپ شده بود. من آنها را خواندم و به این نتیجه رسیدم که قضاوت ما درباره جبهه ملی بکلی نادرست است.» (خاطرات نوراالدین کیانوری، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۱۸) باید کسی دیگر درجائی دیگر درباره موضوعی مربوط به زمانی دیگر جزوه منتشر کند تا این رهبر حزب در تهران روش خود را عوض کند! اگر آن جزوه های کذائی منتشر نمی شد؟!

هم او از چپ روی حزب توده در ملی شدن صنعت نفت این گونه انتقاد می کند: «شاید همه ما کتاب چپ گوانی، بیماری کودکی کمونیسم لنین را خوانده بودیم ولی در تطبیق آن با واقعیت جامعه خودمان و سیاست حزب نمی توانستیم از آن بهره برداری کنیم.» (ص ۲۸۴) باز اشکال در تطبیق کتابی است از زمانی، درجائی (و باید گفت حتی موضوعی) دیگر با واقعیت سیاسی ایران؛ یعنی قدم برداشتن در خاک خود بنا بر نقشه سرزمین دیگران که در این حال نقشه راه از روی پیچ و خم زمین ترسیم نمی شود بلکه پست و بلند آنرا باید با نقشه جور درآورد. نتیجه این "نقشه کشی" البته از پیش معلوم و دنباله روی عملی پی آیند ناگزیر این بردگی عقیدتی است که راه را بر آزادی فکر می بندد، شخص را از کنجکاو و جستجوی حقیقت، از تصمیم گیری و پذیرفتن مسئولیت در پیش آمدها، از کشمکش روانی و ناراحتی وجدان و همه خطرهای آزادی اندیشه در امان می دارد و نجات می دهد.

ایدئولوژی جز این "هنر"های دیگر هم دارد. مارکسیسم لنینیسم، سوسیالیست های پیش از مارکس را "تخیلی" و خود را "علمی" می داند؛ و چون "علمی" است قانون های تحول اجتماع، خویشکاری طبقات، جبر تاریخ و چگونگی



پيشرفت و رستگارى جامعه را مى داند، از مقصد و "منزل" هاى بين راه شناختى "علمى" دارد، كسى كه به آن پيوست درصراط مستقيم است، گمراهى ديگران را برنمى تابد و نسبت به آنها سخت گير و ستيزه جو و در داورى بى پرواست، آسان حكم صادر مى كند و تعصب مى ورزد. باز از كيانورى نمونه مى آورم، هم براى پاىگاهى كه در حزب توده داشت و هم براى رفتارش در زندان و آن چيزها كه گذشت.

بعد از دستگيرى نخستين سازمان افسرى و فرو پاشيدن حزب توده در سال ۱۳۳۳ بسيارى از كادرها و از جمله افسران دستگير شدند. در اين ميان در برابر فشار و شكنجه كسانى وادادند و افتادند و كسانى تا پاى جان و فراتر از آن ايستادند و رفتند. مثل دوست و رفيقم مرتضى كيوان يا همشاگردى آخرين سال دبىرستانم نورالله شفا (دروگر)، يكي از يكي پاكبازتر و در ايمان خود به انسان استوارتر. مرتضى سرشار از حقيقت و تجسم روشن انسانيتى بود كه ما در خيال مى پرورديم. و اما افسر شهربانى ستوان نورالله شفا، من عكس او را با دست و پاى بسته به چوبه اعدام و نوارى برچشم، در آن لحظه سهمگين ديده ام كه با دهان باز آرزويش را فرياد مى كشييد. بارى در ميان كادرهاى حزب توده از مرد و نامرد همه جور آدمى بود ولى اين آقا در صحبت از كسى همه را به يك چوب مى راند و مى گويد فلانى «مانند ديگر كادرهاى حزبى در زندان ضعف نشان داد.» (ص ۱۷۸). و يا دكتور «يزدى در زندان پس از تسليم به رژيم شاه پسرش حسين يزدى را به ساواك مربوط ساخت.» (ص ۳۹۲) و در باره دكتور كشاورز مى نويسد: «از بس اين مرد فاسد بود زنش زجر كشييد و مرد.» (ص ۳۸۳) و قطب زاده و بنى صدر را دو مهره سرشناس امپرياليسم در كنفدراسيون دانشجويان مى داند. در همين كتاب، مصاحبه كننده مى پرسد: «دليل شما براى اين ادعا درباره قطب زاده و بنى صدر چيست؟» جواب: «اين نظريه برپايه تجربه و شم سياسى ما بود. ما از روى شيوه مبارزه افراد با حزب توده ايران و اتحاد شوروى و با توجه به شگردهاى شناخته شده تبليغى امپرياليسم به اين نتيجه رسيديم. حوادث بعدى هم ثابت كرد كه اين شم سياسى اين باره به ما دروغ نگفته است.» (ص ۴۴۲) جل الخالق!

درباره رجلى چون محمدعلى فروغى، اين است داورى: «بسيار آدم پستى بود.» چرا؟ چون به پسرش درس مى دادم. حتى يك چاي به من ندادند كه هيچ؛ سالى كه ديپلم گرفتم «چون ديگر بورسيه تحصيلى به اروپا نمى فرستادند، حاج سيد نصرالله اخوى، قيم من، كه با فروغى رفيق جان جاني بود به من گفت

که به فروغی بگویم او ممکن است کاری بکند. آقای فروغی با وجودی که این کار برایش مثل آب خوردن بود. باوجود این همه زحمت که من برای بچه اش کشیده بودم، گفته بود اصلاً، به هیچ وجه! بسیار آدم پستی بود.» (ص ۴۶)

در اینجا درستی و نادرستی این داوری های بی پروا موضوع سخن ما نیست. نکته اصلی و وخیم تر از آن بی پروائی در قضاوت است. این همه خود را برحق و دیگران را برخطا دانستن، نه تنها ناشی از عشق به خود و قبول هواداران و بیزاری از همه آنهاست دیگر، که نشان نوعی اعتقاد کور به "صراط مستقیم" خود و بیراهی "گمراهان" نیز هست.

مثال هائی که از میان اظهار نظرها برگزیدم همه از آخرین دبیر اول و مسئول حزب توده بود زیرا قضاوت های "علمی" او برای بیان مقصود از همه فصیح تر و بلیغ تر است. دیگران تا این اندازه بی محابا به هرکس و هرچیز نتاخته و حکم صادر نکرده اند و مثلاً درباره خاطرات رفقاییشان نگفته اند: «من خاطرات هیچ یک از این افراد را قبول ندارم خاطرات خودم و آنچه را خودم می دانم قبول دارم. آنهایی که در "مهد آزادی" نوشته اند برای دفاع از خودشان و متمم کردن دیگران به همه چیز بوده است.» (ص ۱۰۹)

\* \* \*

از اینجا به نکته ای دیگر می رسیم که نه تنها مربوط به مبارزان چپ بلکه مشکلی همگانی است. بیشتر ما مردم، از چپ و راست و از هردست در دین و دنیا، شاید با شدت و لجاجی کمتر ولی در نهایت جز خود و مانند خود را نمی پذیریم و در نفی مخالفان تردید به خود راه نمی دهیم. البته معمولاً وقتی مردم درباره خودشان حرفی می زنند ناگزیر آگاه و حتی نا آگاه درکار توجیه خویش نیز هستند. می گویم ناگزیر چون که آدمی خود را ناچار از دریچه چشم خودش می بیند و می گویم نا آگاه زیرا منظورم وقتی نیست که یکی چون غرض و مرضی دارد به قصد تسویه حساب می خواهد کار کسی را بسازد. بلکه به خلاف نمونه های بالا، آسان گیری به سود خود (بدون سوء نیت)، و ندیدن بعضی از لغزش های خود (با وجود حسن نیت) را می گویم. این خاصیت آدمی است در هر جا. و کم و بیش آن بستگی به فرهنگ اجتماع، شعور و اخلاق گوینده دارد.

ولی گمان می کنم در مقایسه با پروردگان فرهنگ غرب، ما در صحبت از خودمان ملاحظه کارتر و در اثبات خود و نفی غیر کوشاتریم. در این مقایسه

منظورم فقط بررسی کارنامه زندگی و کاویدن نفسانیات خصوصی است نه زمینه های دیگر. ما انتقاد از خود و به عبارت دیگر اعتراف به گناه را بلد نیستیم. این نابلدی علت های بسیار و گوناگون دارد. جستجو و کاوش در روحيات و تجربه های درونی و نهادن فرد در رابطه ای پیچیده و درهم تنیده با افراد دیگر که خویشکاری رمان، زندگینامه و خاطره نویسی است، به میزان پیشرفت فرهنگی و تاریخی، به شرایط اجتماعی و به سنت بستگی دارد و به ویژگی های شخصی جوینده؛ به اینکه چه کسی با چه توانائی درکجا و با چه پشتوانه تاریخی دست به کار می شود.

در اینجا توجه ما معطوف به سنت فرهنگی جوینده (یا نویسنده) است که در چگونگی کار او البته بی اثر نیست، سنتی که ریشه در اعتقادهای دینی دارد و اثر آن در برخورد با واقعیت دنیائی آشکار می شود؛ این واقعیت را چگونه درمی یابیم و از آن به چه حقیقتی می رسیم؟ حقیقتی که حاصل دریافت اخلاقی و آرمانی ماست از واقعیت.

باری درسنجیدن و محک زدن حقیقت خود، فقط به یک نکته، به سنت دینی فرهنگ غرب و مقایسه ای کوتاه با سنت خودمان اشاره ای گذرا می کنم و می گذرم. چون صحبت از دین است به جای اصطلاح هائی چون نقد، بررسی، دید انتقادی، سنجش عقلانی و جز اینها، عبارت "اعتراف به گناه" را به کار می برم.

در سنت دینی مسیحیان گناه از ازل درکنه وجود آدمی سرشته شده است. مؤمن کاتولیک با اعتراف به گناه روح خود را از آلودگی می شوید. از آنجا که گناه در آدمی ریشه ای است که هربار می تواند در دل و دست جوانه بزند، اعتراف، به امید پرهیز از آن، نیز امری پیوسته و همیشگی است که هربار می تواند تکرار گردد. درست به خلاف توبه در نزد ما که اگر با قصد شکستن و تکرار توأم باشد باطل است. در اعتقاد مؤمن مسلمان توبه جدائی کامل، بریدن از ظلمت گناه، نفس امّاره، شیطان و پیوستن به نور ایمان، به حق است. اعتراف مؤمن مسیحی (کاتولیک) تنها گامی در راه رستگاری، پرتوی از نور است نه بیشتر زیرا ناتوانی - ضعف بشری - امر ذاتی و در دین پذیرفته شده است. تمثیل آن زن گناهکار در انجیل یوحنا از نظرگاه این گفتار بسیار با معناست.

اما عیسی به کوه زیتون رفت\* و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمع قوم نزد او

آمدند نشسته ایشان را تعلیم می‌داد\* که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش او آوردند و او را درمیان برپا داشته\* بدو گفتند ای استاد این زن درعین عمل زنا گرفته شد\* و موسی در توراۀ ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند اما توجه می‌گویی\* و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعائی براو پیدا کنند اما عیسی سر بزیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین بنوشت\* و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند راست شده بدیشان گفت هرکه از شما گناه ندارد اول براو سنگ اندازد\* و باز سر بزیر افکنده بر زمین بنوشت\* پس چون شنیدند از ضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا به آخر یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که درمیان ایستاده بود\* پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی راندید. بدوگفت ای زن آن مدعیان تو کجا شدند آیا هیچ کس بر توفتوی نداد\* گفت هیچ کس ای آقا، عیسی گفت من هم بر تو فتوی نمی دهم برو دیگر گناه مکن\* (انجیل یوحنا، باب هشتم)

اگر هیچ کس نیست که مرتکب گناهی نشده باشد پس من نیز جرأت می کنم به گناه خودم بیندیشم زخم های روحم را بشکافم و حرفش را بزنم و اگر بهره ای از گناه درمن باشد بهتر است در ضمیر خود فروتن باشم و پیش از داوری در حق دیگران «نگری به خویشتن کنم که همه گناه دارم».

وقتی عیسی مسیح بر صلیب بی تاب از شکنجه، تنهائی و تحقیر، نومیدانه شکوه می کند که «خدایا، چرا رهایم کردی» («متی»، ۲۷؛ «مرقس» ۱۵) «پسر» و فرستاه خدا بیچارگی و درد انسان بودن را در بن جسم و جان حس می کند تا چه رسد به زنی بی پناه و بینوا! نمونه های دیگری از این دست در عهد جدید کم نیست، مانند بازگشت پسر ولخرج («لوقا»، باب ۱۵) یا سه بار انکار پیاپی مسیح از بیم جان، آن هم از جانب حواری و همراهی چون پولس رسول، و آنگاه پشیمانی و زار زار گریستن («لوقا»، باب ۲۲، «یوحنا» باب ۱۸). مسیح بیپوده به حواریان نمی گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» («لوقا»، باب ۲۲)

اینها همه حکم راندن درباره دیگری را دشوار و سخن گفتن از خطا، گناه یا ضعف خود را ممکن می سازد. کسی که در چنین سنتی پرورش یافته باشد وقتی بخواهد کارنامه زندگیش را در برابر چشم خود یا دیگری بگسترده با دشواری روانی کمتری دست به گریبان است. زیرا روحیه ای که این کتاب ایجاد می کند به خودی خود مانع پذیرش لغزش ها و موجب محکوم کردن خطاهای انسانی نیست مگر آنکه شرایط «سیاسی- اجتماعی» همانطور که بارها دیده شده است (جنگ های صلیبی- انکیزیسیون و غیره) مؤمنان را به بی گناهی خود و

گناهکاری مخالفان معتقد کند و آنها را به تعصب، آزار و شکنجه و سوختن و کشتن دیگران وا دارد.

اما از دیدگاه این بحث مهم تر آنست که کتاب مقدس مسیحیان خود کارنامه زندگی قدسی مسیح است بنا بر خاطرات چهارتن از حواریان، شرح حقیقت ( = آرمان واقعیت ) یگانه ایست در چهار روایت کمابیش متفاوت و با وجود تفاوت، هر چهار معتبر، آن هم حقیقتی آسمانی و قدسی نه بشری و این جهانی. وقتی حقیقتی الهی در چهار وجه پذیرفته شود، جای چند و چون، تردید و جستجو در حقیقت زمینی ما باز می ماند. به ویژه آن که جوینده نه خود بی گناه است و نه، در داوری نسبت به دیگران، آزاد.

\* \* \*

شعر فارسی (خیام، عطار، حافظ . . . ) و عرفان ایرانی باحیرت در کار آفرینش و نشناختن راز جهان، با تردید در درستی حقیقت خود و همسایگی کفر و ایمان و کشمکش دردناک درونی، با اندیشه هائی در این ساحت وجود، همدم و همراز است و در نتیجه در حق دیگرانی جز خود بی گذشت و انتقامجو نیست. اما در سنت دینی، دست بالا و داور نهائی پندار و کردارمان شریعت و امر و نهی آن است نه آسانگیری شاعرانه یا گذشت اهل طریقت.

\* \* \*

باری در فرهنگ مسیحی راه نگارش زندگینامه و خاطرات با ایمان و بی ایمان (اعترافات آگوستین قدیس و ژان ژاک روسو و بی شماران دیگر)، هموار تر بوده و هست. اما سنت ما جز این است. کتابمان وحی الهی و حقیقت آن به همان صورت یگانه و تردید ناپذیری است که نازل شده. جز چند تن معصوم کسی از گناه بری نیست. بشر جایز الخطا و بخشودنی است اما در حدّ گناهان صغیره نه کبیره که احکامش روشن است و از جمله در برابر داستان آن زن گناهکار انجیل، احکام زنا و سنت سنگسار خودمان را در این مورد می شناسیم. درباره شرح حال پیغمبر نیز سیره ها و مغازی دردست است؛ شرح رنج ها، جنگ ها و جانفشانی هائی که پیامبر اسلام برای رساندن پیام الهی به بندگان و دعوت به اسلام تحمل کرد و طبعاً در آنها جائی برای صحبت از ناتوانی و ضعف بشری و این حرف هان نیست. سیره های پیغمبر نمونه اعلا و سرمشقی بود برای نگارش شرح حال، عقاید، اخلاق و رفتار مشاهیر و راویان حدیث، البته در مقام و

پایگاهی فروتر و با عنوان "علم رجال" مانند فقه، کلام، حدیث یا هر "علم" دیگر به معنای اسلامی کلمه، درون مرزهای معین و با درست و نادرست معلوم. نوع دیگر تذکره اولیاست با کلی‌بافی‌های یکسان و باسه‌ای درباره کرامات یا فضائل آنان.

بنابراین رویاروی جهان و خود، حقیقت مایک چهره بیشتر ندارد، چهره‌ای مختوم، یگانه و نفوذ ناپذیر نه ممکن و محتمل، روایت یا حالتی جز آن خلاف یا ضد حقیقت است. ثبات این حقیقت فقط وقتی پای تقیه و دروغ مصلحت آمیز به میان بیاید رنگ عوض می‌کند. از ترس جان (که بعدها عملاً ترس از مال، مقام و ملاحظات دیگر به آن افزوده شد) می‌توان مذهب خود را، که حقیقت قدسی و آسمانی مرد با ایمان است، پنهان داشت و حقیقت دیگری به خود وابست. مصلحت و دروغ مصلحت آمیز یک "اصل" اخلاقی ما بوده و هست و می‌دانیم که مصلحت به موقعیت و شرایط بستگی دارد و این دو متغیر، آن تابع ("اصل اخلاقی") را به دنبال خود می‌کشند و تغییرش می‌دهند. و "اصل" تغییر پذیر، به ویژه در اخلاق، ساخت و انسجام نظری (theorique) آنرا در هم می‌ریزد.

از همه این مقدمات می‌خواهم نتیجه بگیرم که گذشته از عقب ماندگی "تاریخی-فرهنگی"، که جز چند نمونه انگشت شمار، تا چند دهه پیش موجب نشناختن و بی توجهی ما به نگارش زندگینامه یا خاطرات سیاسی به شیوه نوین بود، سنت فرهنگی ما نیز با کاوش در حالات روانی و بررسی جسورانه نفسانیات و روابط، که شرط ناگزیر نگارش هر زندگینامه است، بیگانه بود و راه این جستجوی سنجشگر و بی مجامله را می‌بست و نمی‌گذاشت با خودمان و دیگران بی رودریایی باشیم. البته سنت آئینه یک سویه‌ای است که رو به گذشته دارد و تنها یکی از چهره‌های پدیده‌ای فرهنگی و اندکی از بسیار را می‌تواند نشان بدهد نه بیشتر.

\* \* \*

در خاطرات و زندگینامه سیاسی مبارزان چپ ایران می‌توان از جهات دیگر هم تأمل کرد و نکته‌های تازه دریافت. مثلاً هیچ یک از نویسندگان (یا گویندگان) در طول سرگذشت خود اشاره‌ای به کشاکش‌های نفسانی و آزمون‌های درونیشان نمی‌کنند. هیچ سخنی از عواطف شخصی، از عشق و عشق ورزیدن، زیروم رابطه بانزدیکان، ترس و تردیدهای پنهان، دودلی، نومیدی یا

پشیمانی از مبارزه گفته نمی‌شود. نمی‌گویند آنچه را که در میدان سیاست یا حزب روی داده در خلوت دل خود چگونه "زیسته" اند. کسی به آستانه این حریم نزدیک نمی‌شود. شاید گفته شود که موضوع این خاطرات زندگی اجتماعی است نه خصوصی. ولی چگونه ممکن است در گذر سال‌های دراز عواطف قلبی و حال‌های نفسانی هیچ یک از مبارزان درکار سیاسی و درگیری اجتماعیشان هیچ اثری نکرده بوده باشد. این پنهان کاری، خلوت زندگی عاطفی خود را در "اندرونی" خانه روح پنهان داشتن و فقط دریچه ای از "بیرونی" را به روی ناظران بازکردن، نیز به گمان من از ویژگی‌های سرگذشت تاریخی بیم زده و ناایمن ما و از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، شایان مطالعه و بررسی است.

نکته دیگر آن که در این خاطرات بیشتر با "من" جمعی سر و کار داریم، با "یکی" توأم با "همه". حزب توده مانند دستگاه سازمند (ارگانیسم) زنده ای بود که زندگی‌اش خوب یا بد در بحث‌ها، اتخاذ روش‌ها و چرخش‌ها و تصمیم‌های سیاسی و خلاصه در فعالیتش متبلور می‌شد. خاطره نویسان همیشه در "تن" این دستگاه و یکی از اندام‌های آن هستند. شخصیت آنها گروهی و درهم بسته است شخص آنها در رابطه ای - مثبت یا منفی - با گروه (درون دستگاه) و از راه و به میانجی آن تحقق می‌یابد نه به عنوان فردی پیوسته به جمع و درعین پیوستگی، آگاه به جدائی خود. به عبارت دیگر در این خاطرات هنوز از فردیت (individualite)، از آن هستی یگانه ای که در دوران جدید به سبب آگاهی به تمامیت وجودی (existentiel) و حقوقش خود را در برابر نهادهای اجتماعی می‌بیند، با همه و برکنار از همه است و می‌کوشد تا خود را به منزله چیزی از چیزها از بیرون بنگرد و با میزان و ملاک عقل سنجشگر ارزیابی کند، از چنین فردی نشانی دیده نمی‌شود. مثل دهقانی که همه دریافتش از طبیعت وابسته و محدود به خاک و آب و بذر و محصولی باشد که بدست می‌آید و با نگاهی دوخته به آسمان و پایی چسبیده به زمین، بیرون از کارکرد تجربی خود استنباطی از "منظره طبیعت" در مکان و زمان نداشته باشد، همانند او، در شخص، اجتماع و تاریخمان غوطه وریم.

در این خاطرات بینش تاریخی و اجتماعی ما "روستائی"، فصلی و توأم با گسست‌های دوره ای است، نه مداوم و گشوده به روی نگاهی آشنا به چشم انداز دورنما. از فرقه‌های مذهبی سلسله‌ها و مسلک‌های گوناگون با سازمان مسجد و مدرسه و خانقاه و خلاصه از یک نوع زندگی مشترک با هاله ای از

هم مسلکان، آسان به شیوه ای دیگر از گذران همگانی (حزبی) با هاله حمایت هم‌زمان - از فضای حیاتی مشترکی به فضای حیاتی مشترک دیگر - منتقل شدیم، رفتار اجتماعیمان "حیدری - نعمتی" است، در دلمان به روی همدستان باز و به روی اغیار بسته است و فقط درون "حصار" خودمان ایمنی را احساس می‌کنیم. تنش‌ها، کشمکش‌ها، کنش و واکنش و خلاصه حیات عاطفی و فکری شخص، "درون گروهی" است. حتی وقتی یکی در برابر و به ضد گروه (حزب) "وضع" می‌گیرد خود را جدا از آن نمی‌سنجد. به عنوان مثال اگر خاطره نویسی اشتباه یا انتقادی از خود را به زبان آورد، معمولاً خطای گوینده به منزله عضو حزب و به این اعتبار و در بستر روندی کلی روی می‌دهد، امری است ناشی از جریان‌های عمومی. در نتیجه خطای فرد به صورت پدیده ای فردی و وجدانی در نمی‌آید. مفهوم جدید وجدان که ناظر و نگهبان باطنی راست و دروغ آدمی است هنوز در تجربه اجتماعی ما نقشی ندارد تا شخص در ضمن انتقاد از "خود" حزبی، هم‌زمان چون فردی جدا از عامل‌های خارجی (حزب، شرایط اجتماعی و...) خود را ارزیابی کند.

در جهان بینی دینی "ایمان"، یعنی امری الهی (نه زمینی) و مشترک میان همه مؤمنان (نه خصوصی). ملاک شناخت نیک و بد و راهنمای رفتار پیروان است. وجود معنوی مؤمن بیرون از امت (جمع مؤمنان) هیچ است. اکنون که در باور مبارز توده ای به‌روزی این جهانی جای رستگاری آن جهانی دینداران و اجتماع جای امت را گرفته، بینش وی از "خویشتن" خواه ناخواه همان "فرد نامفرد" است زیرا هستی وی فقط با همگان معنی دارد و زبان حالش این بیت معروف را به یاد می‌آورد:

قطره دریاست اگر بادریاست

ورنه او قطره و دریا دریاست

غافل از آن که قطره تا وقتی که بادریاست صورت‌مند نشده است تا در مقام قطره هستی بیابد، یعنی هنوز در وجود نیامده، مفهومی انتزاعی، بی شکل و محو در کلیتی غیر از خود است. تنها آنگاه که بتواند، هرچند گذرا و ناچیز، از "کلی" جدا شود (بی آنکه از آن بیگانه بماند)، تنها آنگاه فردیت یگانه، یا به اصطلاح عرفای ما (و البته در ساحتی دیگر) "خویشتن خویش"، را باز می‌یابد.

در نوشته های نسلی دیگر و در دورانی بعدتر - با تجربه اجتماعی وخیم‌تر - مثلاً در حقیقت ساده، نوشته "رها" (دفتر دوم، هانوفر، ۱۳۷۳) نخستین نشانه‌های



سرگشتگی دردناک این وجدان استوار به خود و شوربخت فردی پدیدار می شود که داوری درباره آنها زود و گفت و گو از آنها موضوع جستار ما نیست.

می دانیم که خاطره یا زندگینامه نویسی به شیوه تازه به دنبال همگانی شدن سیاست، به ویژه در چند دهه اخیر گسترشی یافت که باید آن را به فال نیک گرفت زیرا نشان توجه بیشتر به امر اجتماعی و دل نگرانی دست اندرکاران برای انتقال تجربه های خود (نیک و بد، با غرض و بی غرض) به دیگران و شاید آیندگان است.

حتی اگر این توجه برای توجیه خود نیز باشد (که اکثراً هست) باز نشان رویداد خوشایند و بی سابقه ای است زیرا در دوره های گذشته که سیاست ورزیدن کار خواص بود، سیاستگران ما، حتی آنها که در بند "جاهت ملی" بودند، نیازی چندان به نوشتن و گفتن و توضیح خود به مردم نمی دیدند. ولی امروز، اگرچه علی رغم هیاهوی بسیار، کار و بار سیاست همچنان در دست خسیس "معدود خوشبختان" باقی مانده ولی درد زندگی اجتماعی و جستجوی نومیدانه درمان سیاسی همه را فراگرفته و می خواهند بدانند چه کرده اند، چه باید بکنند و چگونه و از کجا به حال و روز امروزشان دچار شده اند.

\* \* \*

خاطره نویسان توده ای با جهان بینی ویژه خود و دیدی که از تاریخ دارند نمی توانند این آگاهی را به خواننده بدهند. بیشتر آنها تا آخر تخته بند نظام فکری خودند. در نتیجه حتی وقتی که بخواهند از سوسیالیسم شوروی یا حزب توده انتقاد کنند، ایرادشان این است که مارکسیسم-لنینیسم را بد اجرا کردند یعنی بلشویک یا توده ای خوبی نبودند. اما با وجود آنچه در آغاز گفته شد خواننده هوشمند از «شرح این هجران و این سوزجگر» اگر نتواند راه را بشناسد، دستکم شاید بتواند "چاه" را ببیند و یاد بگیرد چه ها نباید کرد. حتی برای رسیدن به این نتیجه "منفی" (که خود دستاورد بزرگی است) اضافه بر زمینه هایی که جسته گریخته نشانه ای از آنها به دست دادیم، جای بررسی های گسترده تاریخی، فرهنگی، جامعه شناختی و به ویژه اخلاقی در قلمروهای زیر خالی است:

- ساز و کار (مکانیسم) بیرونی و درونی سازمان حزب، از سوئی در رابطه با حزب کمونیست شوروی و حزب های "برادر"، و از سوی دیگر در رابطه رهبران با یکدیگر، با توده حزبی و با سازمان های وابسته (شورای متحده

کارگران، تشکیلات زنان، سازمان دانشجویان و کنفدراسیون، جمعیت هواداران صلح و ... روزنامه ها و مجله های وابسته و غیره) - تأثیر حزب توده در تاریخ معاصر ایران.

- روحیه و نفسانیات رهبران، اداره کنندگان و توده حزبی که خود داستان گفتنی دیگری است و تاکنون ناگفته مانده؛ شاید به سبب آنکه در برابر پدیده های "برون ذهنی" (objectif) آنرا، که امری "درون ذهنی" (subjectif) است، دارای ارزش دست دوم و اعتبار ناچیزی پنداشته اند. و حال آنکه بسیاری از ویژگی های روانی و اخلاقی ما چون ریشه پایدار در سنتی سخت جان و کهن دارند، نشانی در رفتار اجتماعی و کنش سیاسی به جای می گذارند که به آسانی محو شدنی نیست.

- جایگاه اخلاق در این سیاست: چگونه مؤمنان به اخلاق، درگردونه تشکیلات و سیاستی بی اخلاق، هم در عمل به ضد خود تبدیل می شوند و هم صادقانه خود را هم چنان پای بند به اخلاق می پندارند. توجیه "اخلاقی" این بی اخلاقی عملی چگونه است؟

(تا آنجا که می دانم گویا تنها خلیل ملکی سیاست پیشه اندیشنده و شجاع، از همان سال ۱۳۲۸ و در گرماگرم کارزار سیاسی آن روزها، درسلسله مقاله های «برخورد عقاید و آراء» و در حد گنجایش روزنامه ای روزانه، شاهد، به برخی از این مسائل پرداخته است.)

همانطور که می توان دید در این جستار جایی برای چنین پژوهشی نیست. ولی شاید بتوانم بگویم در مطالعه این خاطرات چه کوششی به کار برده ام تا آنها را به قدر توانائی و انصاف خود بدون پیشداوری و "درست" بخوانم. اساساً به عنوان دوستدار تاریخ (که مانند تاریخ نگار مشروط به شرائط زمان خویش است)، وقتی متنی تاریخی به ویژه درباره دوران معاصر را به دست می گیرم، می دانم مانند هر خواننده فعال که تاریخ را در ذهن باز می سازد و می آزماید، جانبدار هستم نه بی طرف. این جانبداری و طرف گیری حاصل آموخته ها و نیاموخته ها، تجربه های نفسانی و زیستن در دورانی است که زیسته ام. توجه پیوسته به این حقیقت می تواند کمکی باشد به فهم واقعیت و تا حد مقدور مرا از پیشداوری و صدور حکم های نسنجیده برهاند، دیدگاهی کمابیش آزاد در برابرم بگسترده و از تصورات دلخواه و دلپذیر راهی به سوی عقل سنجشگر مزاحم بنماید، نگاهی تا حد امکان فارغ از دوستی و دشمنی و به اصطلاح "بی طرف".

درپيمودن باريکه ميان «طرفدارى و بى طرفى» بيم لغزيدن و در سراشيب پيشداورى هاى دلخواه افتادن بسيار است. نمى دانم چگونه و از روى چه نقشه اى مى توان «بى آسيب» چندان کلاف اين تناقض را گشود و از پيچ و خم آن بدرآمد. ولى اين را مى دانم که خواه نا خواه به هيچ حال جدائى و آسودگى از تاريخ برايماں ميسر نيست. زيرا گرچه ما همه پرورده زمان حال اما فرزندان گذشته خود نيز هستيم و در سراسر عمر بار آنرا به دوش مى کشيم. براى آن که خودمان را بشناسيم، ناچار بايد از اين گذشته خبر داشته باشيم. هر ذهن انديشنده و کنجکاو به قدر همت خود دست و پائى مى زند تا در شطّ جارى زمان که صورت واقعيت گذشته را هم مى شکنند و هم جا به جا مى کند، «تصوير» فرهنگى و اجتماعى خود را بازيايد.

\* \* \*

در بيشتر خاطراتى که نام بردم پشيمانى و پريشانى، سرگردانى دردناک در شهرهاى پرت افتاده آسيابى مرکزي و جاهای دورتر، دربرى، ترس، فشار مادى و نوميدي، سرنوشت مشترک گريختگان از ايران و پناهندگان به شوروى و دموکراسى هاى توده اى سابق بود. در اين خاطرات روزگار غم انگيز فرزندان نسلى را مى بينيم که بيشتر آنان با دلى شوريده و سرى سودائى، به اميد بهروزي انسان، «نان و کار و فرهنگ براى همه» با عمر و جان خود خطرها کردند، ولى سرانجام به سبب «خطاى دید» و دورى از سرزمين و مردم خود و برکنندگى از واقعيت هاى آن - چون درختى خشکيده - تبديل به سياست بازانى بيکاره شدند، در حزبى که از بيرون اسير امر ونهى «کا. گ. ب.» و آلت دست دسيسه بازساواک بود، و در درون گرفتار دسته بندى، ساخت و پاخت و نقشه کشى مستولان و گردانندگان به ضد يکديگر.

بارى، اگر بتوان گفت، با «کالبدشناسى» تن و روان حزب توده بهتر مى توان دريافت که در چه محيط و در اثر چه شرايطى کار به شکست سازمان، آوارگى، درماندگى يا مرگ مبارزان کشيد. چگونه به نام هدفى «انسانى»، ندانسته و دانسته، هر وسيله ضد انسانى را به کار گرفتيم و چرا خدمت بدل به خيانت شد. فرزندان فداکار حزبى که مى خواستند «فلک را سقف بشکافند و طرح نو دراندازند» خود بازيچه و بيچاره سرنوشت شعبده باز شدند. آرشى که مى خواست تيرى از جان خود رها کند تا مرزهاى آزادى انسان فراتر رود، يا مانند سهراب جوانمرگ و يا مانند سياوش در غربت اسير افراسياب ديوسيرت

شد یا خود ازنادانی رستم را درچاه شغاد افکند. این چه عاقبتی است؟ این چه سرنوشت شومی است که ایران ما دارد؟

\* \* \*

دوستدار آزادی و عدالت بدون هدف و آرمان (ایدئال) سیاسی نمی تواند بسر برسد، اما تا واقعیت را شناسیم ( آن چنان که تاکنون نشناخته ایم) و در پیچ و خم کوره راهها و سنگلاخ های آن نپیچیم، در هر قدم که برداریم افق آرمانی و روشن دور چند قدم از ما دورتر می شود. بازگوئی و بازنویسی تجربه های این مبارزان، گذشته از باز نمودن گوشه هایی از تاریخ معاصر، شاید بتواند به ما کمک کند تا واقعیت سیاسی زشتی را که در آن دست و پا می زنیم از آرمان های شریفی که در آرزو داریم، باز شناسیم و یکی را به جای دیگری نگیریم.

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳	پیشگفتار
	مقاله‌ها:
۵۲۵	احمد اشرف تاریخ، خاطره، افسانه
۵۳۹	منصوره اتحادیه خاطرات رجال قاجار
۵۵۹	صدرالدین الهی یک قرن در آینه دو کتاب
۵۸۷	شاهرخ مسکوب ملاحظاتی در باره خاطرات مبارزان حزب توده
۶۱۱	فرزانه میلانی زن و حدیث نفس نویسی در ایران
۶۳۹	کتابشناسی خاطرات ایرانی
	نقد و بررسی کتاب:
۶۶۹	محمدرضا قانون پرور دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)
۶۷۳	فرشته کوثر در سفر (مهرشید امیرشاهی)
۶۸۲	کاوه احسانی «مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)
۶۹۴	سید ولی‌رضا نصر کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه
۷۰۳	ویدا ناصحی - بهنام یاد رفتگان (حسین کاظمی)
۷۰۹	نامه‌ها و نظرها
۷۱۵	کتاب‌ها و نشریات رسیده
۷۱۹	فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

## تو خود حجاب خودی: زن و حدیث نفس نویسی در ایران

آیا به راستی می توان زندگی را نوشت؟ آیا می توان گذشته را از زبان حال گفت و دانسته های امروز را به ندانسته های دیروز تحمیل نکرد؟ آیا می توان خاصیت سیال و زودگذر زمان را محبوس یک شکل لامتنه‌ییر و دیرپا ساخت؟ شاید باید پذیرفت که زندگی همچون باد صید ناشدنی و چون نور پراکنده است. به روایت شدن تن در نمی‌دهد. دایم در حال تطور است. گریز پاست. نه تکرار کردنی و نه تمرین شدنی است. رضا نمی‌دهد درقابش بگذاریم، تلخیصش کنیم و مصلوب تصویری از پیش ساخته نگاهش داریم. این ها همه نشان از محدودیت های ذاتی حدیث نفس دارد که عبث می‌پندارد می توان زندگی را ثبت و ضبط کرد. وانگهی خیال بافی های ذهن، ناتوانی های خاطره، تلاش های غیر ارادی برای سرکوب کردن و سرپوش گذاشتن بر برخی اتفاقات و احساسات، لایه های تو درتو تنیده مناسبات انسانی، جملگی کار بازسازی کامل و شامل گذشته را امری دشوار و حتی ناممکن می‌کند.

\* فرزانه میلانی در دانشگاه ویرجینیا زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زنان تدریس می‌کند.

با این همه، یکی از بارزترین تجلی‌های تجدد ادبی رواج اتوبیوگرافی یا حدیث نفس نویسی است. اگر در عرصه اجتماعی/سیاسی فردگرایی و احترام به حقوق طبیعی یک یک انسان‌ها از خصوصیات تجدد است، بازتاب آن در صحنه ادبیات پذیرفتن این اصل است که زندگی هر فرد بافت و ساخت زیبایی شناختی خاص خود را دارد و حیات هرکس شیرین و شنیدنی است.

اما، حدیث نفس نویسی از لحاظ زمان و مکان محدود است. «نه در همه جا و نه در همه ادوار وجود داشته... تنها در قرن اخیر و در گوشه کوچکی از جهان است که رخ می‌نماید.» هرچند نخستین تجلی نوعی حدیث نفس نویسی را می‌توان در قرن پنجم میلادی در کتاب *اعترافات* اوگوستین سراغ کرد ولی واژه "اتوبیوگرافی" برای اولین بار در قرن نوزدهم وارد زبان انگلیسی شد و پس از آن با شتابی فزاینده عرصه ادب و بازار نشر را در غرب تسخیر کرد.

حدیث نفس نوعی روایت است و شگردهای روایتی شباهتی بسیار با شگردهای داستان نویسی دارد. «حقیقت حدیث نفس حقیقت ثابتی نیست بلکه محتوایی متحول در جریان خود بازسازی و خود بازشناسی دارد. خویشی که در مرکز هر روایت اول شخص مفرد قرار دارد ساختاری ساختگی است.» رولان بارت که از سرشت خیالی و داستان گونه چنین روایاتی آگاه بود، بر جلد حدیث نفس خود نوشت: «هر آن چه در این کتاب آمده باید به مثابه روایت شخصی از یک زمان تلقی شود.»<sup>۳</sup> بدین سان، از همان آغاز، از آستانه کتاب، نویسنده به خواننده خود هشدار می‌دهد که نوشته او را حقیقت محض نپندارد. به گمان بارت حدیث نفس خویشی خیالی می‌آفریند و ساخته و پرداخته خویشی خیالی است. سلمان رشدی هم معتقد است که «خاطره حقیقتی خاص خویش دارد. انتخاب می‌کند. حذف می‌کند. تفسیر می‌کند. اغراق می‌کند. تقلیل می‌دهد. تحسین و تنقید می‌کند. اما در نهایت واقعیتی خاص خویش می‌آفریند. واقعیتی که به سامان اما گونه گون است.»<sup>۴</sup>

همانطور که در حدیث نفس عناصر داستانی وجود دارد در هر داستانی هم نشانه‌هایی از حدیث نفس هست. فلور مدعی بود که قهرمان زن زمان به غایت زیباییاش خانم *بوواری* خود اوست. داستایوفسکی در پیش گفتارش بر *برادران کارامازوف* خود را یک زندگینامه نویس معرفی کرد. شارلوت برانته رمان پر ارج خویش *جین ایور* را حدیث نفس خواند. انگلس مدعی بود که در قیاس با «جمع جمیع مورخین رسمی، اقتصاددانان و آمارشناسان قرن نوزدهم فرانسه» بالزاک در زمان هایش بیشتر از آن‌ها به او اطلاعات اساسی داده است. نیچه



حتی از این هم قدمی فراتر گذاشت و گفت: «به تدریج بر من روشن شده که همه فلسفه های بزرگ تاکنون نوعی اعترافات شخصی بوده اند، نوعی خاطره نویسی ناخود آگاه و غیر ارادی.»<sup>۶</sup>

با این همه، و به رغم آن چه تا به حال گفته شد، تفاوتی اساسی میان داستان و حدیث نفس وجود دارد. فرض حدیث نفس بر آن است که «واقعیت» زندگی نویسنده را بازگو می کند. شاهد مشهود است و ناظر منظور. در واقع حدیث نفس ادعا دارد که نوعی سند تاریخی و شخصی است. حتی اگر اذعان کند که گذشته را به طور کامل بازسازی نمی کند با این حال مدعی است که رُخ دادهای زندگی نویسنده، و نه زندگی یک شخصیت خیالی، را به رشته تحریر در می آورد. به رغم تفاوت های اساسی میان نیت و حاصل کار، هنوز این ادعا که خویشتن راوی موضوع مورد اشاره است شرط اساسی این نوع ادبی به شمار می رود. در حدیث نفس، قرارداد نانوشته اما تأیید شده ای میان خواننده و نویسنده بسته می شود. این قرارداد، که راوی را به معتبرترین منبع موجود درباره موضوع مورد بحث تبدیل می کند، نوعی انتظار متفاوت در خواننده پدید می آورد. به گمانم آنچه فیلیپ لوژون «پیمان نامه حدیث نفس» می خواند مهم ترین وجه تمایز میان حدیث نفس و داستان است.<sup>۷</sup> همین قرارداد تلویحی میان خواننده و نویسنده، همین عهد و پیمان، و نه واقعی یا خیالی بودن حدیث نفس مورد نظر من است.

هرگونه ادبی آفریده و جوابگوی ساخت سیاسی و فرهنگی ویژه ای است. نوعی ذهنیت قومی و فرهنگی خاص شرایط پیدایش، پخش، و رواج حدیث نفس را فراهم می کند. این تصادفی نیست که غرب زادگاه اتوبیوگرافی است و ادبیات معاصر فارسی که همواره چشم عنایتی به ادبیات غرب داشته یکی از رایج ترین انواع ادبی قرن بیستم را کم و بیش تا چندی پیش نادیده می گرفت. به راستی معدودند حدیث نفس نگارنده هایی که در مقام من اندیشنده درون نگر و عریان گو بر اصالت فی نفس تجارب، تخیلات، و برداشت های شخصی تأکید کنند و بازاندیشی و بازآفرینی آن را در کانون نوشته خود قرار دهند. آن کسانی هم که به نوشتن زندگی خود همت گمارده اند اغلب یا انتشار آن را به بعد از مرگ خود معوق کرده اند یا برای دفاع از مواضع شخصی و تصفیة حساب های سیاسی از آن بهره جسته اند. این که آیا نویسنده ای درباره زندگی خصوصی خود قلم می فرساید یا نه نوعی سلیقه و انتخاب شخصی است و قابل احترام. اما هنگامی که در ادب ملی ما برای مدت ها عنایت چندانی به

حدیث نفس نمی شد، موضوع را باید از چشم اندازی وسیع تر و در چهارچوب فرهنگی بررسی کرد.

خوب به یاد دارم در بدو ورودم به آمریکا با خود می گفتم که در این دیار انسان ها، چون خانه هایشان، دیوار و حجابی به دور خود ندارند. صریحند. رُک می گویند. مثل آب زلاند. در پرده نمی زیند و در پرده سخن نمی گویند. اولین یادداشتی که در دفتر خاطراتم نوشتم این بود که «اینجا خانه ها دورشان دیوار ندارند.» سال ها می پنداشتم که این فضای باز تجلی و حاصل فرهنگی باز و فراخ است. مدت ها طول کشید تا دریافتم که در آمریکا دیوارهایی از نوع دیگر فراوانند. بارها به خاطر بی توجهیم به همین دیوارهای نامریی سوآلی نابجا کردم. پاسخی ناوارد ارائه دادم. وقتی نمی بایست نگاه کنم بی جهت خیره نگریستم. چه بسا که نمی بایست می شنیدم ولی با دقتی ناشایست گوش فرادادم. به کرات وقت سکوت صحبت کردم و وقت صحبت کردن ساکت ماندم. آشنائیم با جامعه آمریکا این نکته را به من آموخت که نه تنها عرصه زندگی خصوصی مفاهیم متفاوتی دارد بلکه به عناوین مختلف حفاظت می شود. زندگی به من آموخت که شفافیت محض وهم و فریبی بیش نیست. گوئی همواره دیواری و حجابی باقی است که باید از پس آن بیرون آمد و پرده درید. «آفتابی کز وی این عالم فروخت/ اندکی گر پیش آید جمله سوخت».

مرآدم این است که چه در غرب و چه در شرق، چه در جوامع "باز" و چه در فرهنگ های به اصطلاح بسته میان هسته و پوسته، میان نما و درون، ناهمگنی هایی وجود دارد. «حق همه حجاب در حجاب است و آن که گوید حجاب بر انداخت و مرا بی پرده به دیدار آمد، روح می فروشد به خروار.» شاید زندگی در یک خانه شیشه ای شفاف و وحدت کامل میان زندگی درونی و بیرونی هرگز میسر نباشد. "آبرمن" فروید، "خویش اجتماعی" ویلیام جیمز و "نقاب" یونگ به همین پدیده اشاره می کنند و لسان الغیب قرن ها پیش می نویسد: «تو خود حجاب خودی/ حافظ از میان برخیز». گوئی عرصه خصوصی، همچون هوای آزاد، یکی از نیازهای انسانی است. اگر خلوت و اختفاء از انسان دریغ شوند زندگی به اردوگاه کار اجباری تبدیل می شود که «در آن، انسان هاشب و روز چنان فشرده و درکنار هم زندگی می کنند که خشونت و قساوت جنبه ثانوی می یابد.»<sup>۱۰</sup> باین که عرصه خصوصی را نمی توان یکسره از میان برداشت باید پذیرفت که می توان فواصل متفاوتی میان محرم و نامحرم، میان ظاهر و باطن ایجاد کرد. مساله حدّ گسست و فاصله ای است که میان این دو جهان وجود دارد و

پاداش یا کیفری که برای پرده دری و بی پرده گویی در جامعه تعیین شده است. در جایی که ضرورت "حفظ ظاهر و آبرو" و "با سیلی صورت راسخ نگهداشتن" جزئی از نظام رایج ارزشی است، آیا می توان به آسانی پرده درید و صریح از خودگفت؟ مگر زبان سرخ سر سبز بر باد نمی دهد؟ مگر نگفته اند که «آن یار کز او گشت سر دار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد»؟<sup>۱۱</sup> مگر همواره رسم براین نبوده که محرّمیات را - همچنان که من درونی محفوظ - را بی سبب نباید عریان و آشکار نمود.

آن مرادت زودتر حاصل شود  
زودگردد با مراد خویش جفت  
سر آن سر سبزی بستان شود  
پرورش کی یافتندی زیر کان<sup>۱۲</sup>

چونکه اسرار ت نهان در دل شود  
گفت پیغمبر هر آنکو سر نهفت  
دانه چون اندر زمین پنهان شود  
زر و نقره گر نبودندی نهان

شاید برپایه همین ملاحظات است که روان درمانی که شکل عرفی شده اعتراف کاتولیک هاست در ایران چندان رواج نیافته و قهرمانان فرهنگ ما در افشای سرّ درون مخاطبان حیرت آوری برگزیده اند. حضرت علی با چاه درد دل می کرد. رستم با اسبش، رخس، سخن می گفت. داش آکل که تجسم شرف و مردانگی در ادب معاصر است با طوطیش به نجوا می نشست. ناصرالدین شاه قاجار با گربه سوگلی اش، ببری خان، رازو نیاز می کرد؛ گربه ای که «مخاطب و طرف صحبت» سلطان صاحبقران شد و جایگاهی رفیع یافت. تاج السلطنه در باره پدر تاجدارش چنین می نویسد:

این سلطان مقتدری که ما او را خوشبخت ترین مردمان عصر خودش می دانیم، اگر به نظر انصاف نگاه کنیم، فوق العاده بدبخت بوده است. زیرا که این سلطان خود را مقید به دوست داشتن زن ها نموده، و از این جنس متعدد در حرمسرای خود جمع نموده بود. و به واسطه رشک و حسدی که در خلقت زن ها ودیعه آسمانی است، این سلطان به این مقتدری نمی توانسته است عشق و میل خود را به زن یا اولاد خود در موقع بروز و ظهور بیاورد. . . از آنجایی که هر انسانی یک مخاطب و طرف صحبت و یک نفر دوست و محب لازم دارد، و این شخص البته باید بر سایرین سر کرده بشود، این سلطان مقتدر و مقهور و به واسطه ملاحظه زن ها، این حیوان را طرف عشق و محبت قرار داده او را بر تمام خانواده خویش ممتاز می سازد. عکس این گربه را من در تمام عمارات سلطنتی دیده ام. گربه ی براق ابلقی با چشم های قشنگ و ملوس. این گربه زینت داده می شد به انواع اقسام چیزهای نفیس

قیمتی، پرورش داده می‌شد با غذاهای خیلی عالی. و مثل یک نفر انسان، مستخدم و مواجب‌بگیر و مواظب‌کننده داشت.»<sup>۱۳</sup>

به گفته تاج السلطنه گربه نگون‌بخت سرنوشتی سخت نافرجام داشت و پس از این که عزت و سعادتش به اوج رسید، «خانم‌ها که شوهر عزیز خود را همیشه مشغول به او می‌بینند، به واسطه رشک و رقابت، به وسایلی که مخصوص به زن هاست متوسل، و با پول‌های گزافی که خرج می‌کنند، گربه بدبخت را دزدیده و در چاه عمیقی سرنگون می‌سازند و این یک دلخوشی را هم از پدر تاجدار بیچاره‌ی من منع می‌نمایند.»<sup>۱۴</sup> پس از مفقود شدن گربه، ناصرالدین شاه کودکی را که همبازی و مأموس ببری خان بود مورد التفات ملوکانه قرار داد و به او لقب "منیجک" عطا کرد. جالب‌ترین ویژگی این نومصاحب دست چین این بود که «زبانش لال و کلماتش غیرمفهوم بود.»

بی‌سبب نیست که توبه ما در سکوت انجام می‌گیرد. سنگ صبور در میانمان مقامی اساطیری می‌یابد و مرغ صبا که در کوچه و برزن نوا درمی‌دهد و با همگان درد دل می‌کند آماج سرزنش است. سعدی به او هشدار می‌دهد که پختگی و رستگاری در خاموشی است: «ای مرغ سحر عشق زپروانه بیاموز». حافظ او را با معشوق سنگین و صامتش گل سوسن مقایسه می‌کند که گلبرگش به هیئت ده زبان است و با همه این زبان‌داری زبان دراز نیست. از عاشق زبان‌دراز خود درس عبرت می‌گیرد و خاموشی می‌گزیند. «زمرغ سحر ندانم که سوسن آزاد / چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد».<sup>۱۵</sup>

این شیوه پیچیده و هزار تو، که در آن انسان به سنگ و چاه و اسب و گربه و انواع و اقسام چرندگان و پرندگان اعتماد می‌کند ولی از عریان کردن خویش درون در برابر دیگر انسان‌ها می‌پرهیزد، فاصله‌ای آشتی‌ناپذیر میان درون و بیرون، میان ظاهر و باطن به وجود می‌آورد؛ فاصله‌ای چنان چشمگیر که اغلب حفظ همخوانی میان آن دو را کاری به غایت دشوار می‌سازد. «ظاهرو باطنش یکی است» تبدیل به تمجیدی قابل توجه می‌شود. گویی فرض بر این است که میان این دو عرصه باید گسست و ناهمخوانی محسوسی وجود داشته باشد. در چنین فضایی است که زبان پر از تمثیل و اشاره و تلویح و کنایه و سکوت و سهو و کتمان می‌شود و آکنده از کلماتی که چندین و چند لایه دارند. لااقل دو پهلویند. به در می‌گویند که دیوار بشنود. ابهام عمدی می‌آفرینند. کج دار و میریزند.

این اشتیاق به پوشیده گوئی و لاپوشانی تبدیل به واژه هائی بی نام و نشان می شود. دایم نگران جلوه های پنهانی مباحثیم. هر اندیشه و هر کلمه را نه براساس معنا و ارزش ظاهری آن که برمقیاس آنچه ابعاد مفروضی پنهانی آنست می سنجیم. مدام در دلهره ایم که مبدا راز درونمان فاش شود. گهگاه این اضطراب و وسواس ابعادی نامعقول می یابد. چشم ها با قدرتی جادویی زخم می زنند و همچون اشعه ماوراء بنفش به درون و باطن رخنه می کنند. عریان می بینند. زبان ها که بدتر از دروازه های شهر بی چفت و بستند به پخش شایعه می پردازند. یک کلاغ چهل کلاغ می شود و هریک به هیئت خبرچینی حرفه ای درمی آید. حتی دیوار که سپر بلا و سلاح پنهان کاری است ایمنی و مصونیت کامل نمی آورد که دیوار موش دارد و موش هم گوش. سعدی هشدار می دهد که: «پیش دیوار آنچه گوئی هوش دار / تا نباشد درپس دیوار گوش» و فردوسی می نویسد: «چه خوش گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش / که دیوار دارد به گفتار گوش». حضور این مفتشان تنها درکانون حیات اجتماعی محسوس نیست. آن ها همه جا و همواره در صحنه حاضرند. حتی در اغلب مینیاتورهای ایرانی هم رخ می نمایند و بی شرمانه مشغول استراق سمع و دید زدن می شوند. گوئی انگشت حیرت از دیده ها و شنیده ها به دندان می گزند ولی کماکان چهارچشم و سراپاگوش همه را می پابند.

البته پوشیده گوئی و لاپوشانی می تواند نشان نیازی سیاسی / اجتماعی باشد. سانسور واقعیتی انکار ناپذیر در طول تاریخ ایران است. بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان توانای ما به درستی ادعا کرده اند که اگر شیوه های بدیعی برای پنهان کردن پیام های خود نمی یافتند هرگز امکان چاپ و پخش آثارشان پیدا نمی شد. زیریوغ استبداد و خودکامگی چه استعدادهایی که هرگز امکان شکوفائی نیافت، چه قلم هائی که نشکست و چه لب هائی که دوخته نشد. واقعیت وجود سانسور رسمی از طرفی و ضرورت احتیاط از طرف دیگر را نباید نادیده گرفت و بیپوده پنداشت که می توان از ضعف و آسیب پذیری خود آشکارا سخن گفت و به استقبال عواقب نامطلوب نرفت. اختناق مروج روایات خصوصی و شخصی نیست بلکه برعکس می آموزد که سلامت در خاموشی است.

ولی سانسور دولتی فاصله ای به ظاهر گسترده و در واقع باریک را می پیماید و بالمآل به خود سانسوری می انجامد و فضاهای جدید را در بر می گیرد. نوعی زندگی پنهانی در لابلای عرصه های دیگر هستی جوانه می زند. ترفندهای بدیع و خلاق برای پنهان کاری ایجاد می شود. ریاکاری به خود فریبی

بدل می شود. به سخن دیگر، باظرافت و لطافتی حیرت آور، شانه از زیر بار مسئولیت خود سانسوری رها می کنیم و تنها دیگران را مجرم می پنداریم. حتی واژه "سانسور" را که از زبان فرانسه وام گرفته ایم تعبیر و تفسیری ناقص می کنیم. این واژه در اصل نه تنها به مفهوم تفتیش افکار و اعمال دیگران بلکه به معنای نوعی سرکوب و ممیزی شخصی نیز بوده است. مترادف های این واژه در واژه نامه های غربی نیز بیشتر عنایت به همین بُعد فردی و ارادی چون مسکوت گذاشتن، واپس زدن، از قلم انداختن، تصفیه کردن، لاپوشانی و حذف کردن عمدی و مهار مرادوات و مناسبات در عرصه های خصوصی دارد.<sup>۱۶</sup> ولی واژه نامه های فارسی سانسور را صرفاً به عنوان محدودیت های دولتی در زمینه انتشار آثار تعبیر کرده اند. دهخدا سانسور را «ممیزی و تفتیش مطبوعات و مکاتیب و نمایش نامه ها» می داند.<sup>۱۷</sup> معین آنرا «تفتیش و مراقبت در مطالب کتب، جراید، فیلم ها، و نمایشنامه ها به وسیله دولت و حذف مطالبی که ضد منافع دولت است» معنی می کند.<sup>۱۸</sup>

آیا چنین فضایی می تواند مشوق روایت خصوصی و شخصی شود؟ البته اگر از حدیث نفس نوعی غور و واریسی درباره خویش مراد کنیم، یعنی آنرا تأملی در خویشتن خویش بدانیم آنگاه باید ببینیم که در ادبیات فارسی، به ویژه ادبیات صوفیانه، امثال فراوانی از آن داریم. اگر حدیث نفس را نوعی خود بزرگ بینی و تمجید از خود بدانیم باز هم ادبیات ما مملو از این گونه روایات است. رجز خوانی یا تخلّص فضا و شرایط مطلوب را برای رجز خوان و شاعر ایجاد می کند که در چهار چوبی پذیرفته و مقبول از خود ستایش کند و بر خود بیابد. پس ایرانیان که سنتی دیرینه از خویشتن کاوی و تمجید از خویش داشته اند چرا تا چندی پیش عنایت چندانی به نوشتن و به خصوص چاپ حدیث نفس نکرده اند؟ بی گمان عوامل متعدد و گوناگون به تضعیف این سنت ادبی انجامیده اند. در فارسی واژه محبوب هم به معنای متواضع و فروتن است و هم به معنای انسان در حجاب -- انسانی که «رویش باز نشده»، در پرده می ماند و در پرده می گوید. نامحرم تنها کسی نیست که در خلوت و حریم زنانه راه ندارد که بر وی اعتماد هم نشاید: «ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم/ با شما نامحرم ما خامشیم». خود نمایاندن که رکن رکن حدیث نفس نویسی است در فرهنگ ما مترادف با تکبر و لاف زنی است. صفاتی همچون خودستایی، خودنمائی، خودپسندی، خودخواهی زشت و عیب اند و نه حسن و هنر. وقتی در مصاحبه ای از سیمین دانشور می خواهند که در باره زندگیش توضیحاتی

بدهد بلا درنگ به این نکته اشاره می کند که «بدی از خود گفتن این است که مصاحبه به صورت یک "من نامه" درمی آید و به علت زندگی خاصی که داشته ام مقداری به رخ کشیدن و احتمالاً تفاخر هم پیش می آید... اول شخص مفرد... و از این بیزارم. با این حال چون به پایان خط نزدیک شده ام، بگذار دیگران بفهمند چه کشیده ام و چه کرده ام.»<sup>۱۹</sup> سعدی به نسل اندر نسل ما آموخته که «مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید. دانا چو طبله عطارست خاموش و هنر نمای و نادان چو طبل غازی بلند آواز و میان تهی.»<sup>۲۰</sup> هنر ایرانی علی الاصول غیرشخصی است. به اضافه، هویت فرد اغلب رابطه تنگاتنگی با جمع دارد و درگرو آن است. هنوز هم به کاربردن ضمیر اول شخص مفرد برای بسیاری از ایرانی ها دشوار جلوه می کند. طبعاً درچنین شرایطی نوشتن کتابی من-محور کار آسانی نیست. در واقع یکی از رایج ترین توضیحاتی که برای نوشتن حدیث نفس ارائه شده همین فروتنی در باره اهمیت و دست آوردهای خویش است.

سیمین دانشور، ضمن تأیید نقش این تواضع در نضج نگرفتن حدیث نفس، به عوامل دیگری نیز اشاره می کند:

علت کم توجهی به نوشتن حدیث نفس یکی این است که هنرمند شرقی به طور کلی بسیار فروتن است و اعتماد کمی به نفس دارد و زیر اثر خود را امضاء نمی کند. مگر اثری هست که بیش از این قالی که زیرپای ماست کار برده باشد، ولی امضایی در پای آن به چشم نمی خورد. . . . به نظر من علت دیگر با نگرفتن اتوبیوگرافی در ایران این است که در یک جامعه محافظه کار و احیاناً ریاکار، چطور می توان حدیث نفس نوشت؟ . . . در حدیث نفس بایستی صمیمی و صادق بود و به طور ضمنی ناپسامانی های جامعه را هم نشان داد. جامعه ما از صداقت و صمیمیت می هراسد. اخیراً زندگینامه سیمون دوبوار را خواندم که چه زندگی خوش و خرمی داشته. به موقع درسش را خوانده، به موقع جنسیتش ارضاء شده و زندگی مثل آب روان آمده و از بغل گوشش گذشته و او هم در مسیر این آب روان زندگی کرده. ولی من بیچاره - سیمین دانشور - اول درکنج شیراز و درکنج تهران در پشت قبرستانی گرفتار درگیری های ابتدائی زندگانیم و شاهد هزاران اتفاق ناگوار. غیر از غم و غصه چه بوده که بنویسم؟<sup>۲۱</sup>

هر ساخت فرهنگی بافت ادبی ویژه ای دور خود می تند. حضور فرد در متن ادبی جدا از نحوه حضورش در صحنه فرهنگی نیست. اگر تالیف و تدوین حدیث نفس برای مرد ایرانی کار دشواری بوده، برای زن که جسم و صدایش

برای قرن ها در حجاب مانده بود دو چندان دشوار است. وقتی زن از عرصه های عمومی دور ماند، وقتی حجب و حیا و خویشتن داری از فضایلش شمرده شد، صراحت لہجہ و بی پردہ گوئی - آن ہم از خود- نباید کار سہلی باشد. زن ایرانی، کہ آزادی اندیشہ و بیان در عرصہ دانش و سیاست و اقتصاد قرن ها براو دریغ شدہ بود، اشتیاق و امکان نگارش حدیث نفس را کمتر از مرد داشت. تاریخ ادبیات ایران گواہ این واقعیت و نخستین رمانی کہ بہ قلم یک زن بہ چاپ رسید بیانگر این دشواری است. خانم فتوحی در رمان بہ غایت زیبای *سووشون* سنت شکنی حرفہ ای است.<sup>۲۲</sup> او از حدود تعیین شدہ برای زن پا را فراتر می نهد و جسورانه می خواهد فضایی و صدایی از خود داشته باشد.

خانم فتوحی از قلم و جسم و فردیتش کشف حجاب می کند. اما این "عریانی"، این تلاش برای حاکم شدن بر سرنوشت خویش، بہ جرم او بدل می شود. او را بہ دارالمجانین می اندازند تا در آنجا ہم قلم و ہم صدا و ہم فردیتش سرکوب شود. نیاز بہ تحرک بہ سکون می انجامد. حضور بہ غیاب تبدیل می شود. خودنمایی بہ خودویرانگری می انجامد. ولی حتی در قید و بند تیمارستان ہم سودای خانم فتوحی در ثبت و تثبیت فردیتش منکوب نمی شود. او کہ دوام آورندہ سرسختی است، با وجود تلخی واقعیت ها جدال و زندگی را فراموش نمی کند. او نمی خواهد چون شبنمی در کویر یا قطره ای در اقیانوس گم شود. زندگی نامہ اش را می نویسد و بہ زری کہ عیادت کننده اوست می دهد. زری روایت پر آب چشم این زندگی حزن آلود را در صندوق امنی کہ در اجارہ برادر خانم فتوحی است بہ امانت می نهد. همان برادری کہ خواہر آزاداندیش خود را بہ دارالمجانین فرستادہ است و حتی مجال عیادتش راہم ندارد.

هیچ کس نمی داند شمار این حدیث نفس های گمنام چیست. شمار متن هایی کہ همچون نویسندگانشان مدفونند؛ درسکوت بہ سر می برند؛ شاهدان غایبند؛ هویت هایی ناشناخته اند و حضوری نامرئی دارند؛ بہ نسیان سپردہ شدہ و پشت چفت و بست اند. قاعدتاً باید فرض را بر این گذاشت کہ بخش اعظم این روایات ہرگز کشف و شناختہ نخواہد شد. البتہ زندگی زنان فقط در حدیث نفس ثبت نیست. در ہنرهای ارزندہ ای چون لالائی، قصہ گوئی، ترانہ سرائی، خیاطی، طباخی، گلدوزی، قالی بافی و دست دوزی ہم یک دنیا رمز و راز و حکایات شخصی نہفتہ است. اما محور بحث من در اینجا صرفاً ادبیات مکتوب است.

بہ گمانم هیچ زن سنتی محجوبہ ای جزئیات زندگی خصوصی خود را



داوطلبانه به چاپ نرسانده است. و البته این جای تعجب نیست. حجاب به مفهوم سنتی اش با حدیث نفس نویسی یا بهتر بگویم چاپ و پخش "محرمیات" تبیین دارد. حدیث نفس نویسی زن را از پرده استتار به در می آورد، در معرض تماشا می گذارد، و خواننده را از ورای دیوار و حجاب به اندرون رهنمون می شود. یعنی مرزهای سنتی را درمی نوردد و فاصله میان محرم و نامحرم را از میان بر می دارد. بی سبب نیست که اغلب قریب به اتفاق زنان محجوبه ترجیح داده اند که اگر هم متنی از آن ها به چاپ می رسد خود را در آن پنهان کنند. کشاورز صدر در مورد هاشمیه «دختر مرحوم حاج سید محمدعلی اصفهانی و خواهر مرحوم امین التجار اصفهانی از زنان دانشمند با فضلی که در فقه و اصول به درجه اجتهاد رسیده و با کسب اجتهاد به مقام استادی نایل شده است» می نویسد: «نگارنده در نظر داشت شرح حال مفصل وی را با تحقیق کافی در زندگی او به رشته تحریر در آورد. متأسفانه خود این بانوی بی تظاهر از گفتن شرح حال و ابراز معلومات خود امتناع کرده و از اجابت درخواست های پی در پی مبنی برگذاشتن اطلاعاتی از شرح حال علمی خویش در اختیار نگارنده خودداری کردند.»<sup>۲۳</sup> این زنان حتی در مصاحبه هاشان هم رغبتی به سخن گفتن بی پروا درباره خویش نشان نمی دهند و اغلب زندگی نامه های خود را به نوعی شجره نامه تبدیل می کنند.

زنان ادیب ما هم اشتیاق چندانی نداشته اند که شرح احوال بنویسند یا حتی درباره زندگی خصوصی خود به تفصیل صحبت کنند. برای مثال، وقتی در یک مصاحبه رادیویی ایرج گرگین از زندگی فروغ فرخ زاد می پرسد در جواب چنین می شنود:

والله حرف زدن در این مورد به نظر من یک کار خیلی خسته کننده و بی فایده است. خب این یک واقعیتیته که هر آدم که به دنیا می آید بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی هست، توی یک مدرسه ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات خیلی معمولی و قراردادی توی زندگی اش اتفاق افتاده که بالاخره برای همه می افتد، مثل توی حوض افتادن دوره بیجگی، یا مثلاً تقلب کردن دوره ی مدرسه، عاشق شدن دوره ی جوانی، عروسی کردن، از این جور چیزها دیگر. اما اگر منظور از این سوال توضیح دادن یک مشت مسایلی است که به کار آدم مربوط می شود، که در مورد من شعره، پس باید بگویم که هنوز موقعش نشده. چون من کار شعر را به طور جدی، هنوز تازه شروع کرده ام.<sup>۲۴</sup>

مهشید امیرشاهی هم که دوران کودکی و بلوغ مایه و ملاط اغلب داستان‌های کوتاه و به غایت زیبایش است در مقدمه منتخب داستان‌ها که به سال ۱۹۷۲ منتشر شده بود و پانزده سال بعد مجدداً در مقدمه رمان کلیدی درحضر تجدید چاپ شد می نویسد:

گمان نمی کنم تاریخ تولد و شماره شناسنامه و محل صدور شناسنامه و نام مادر و شغل پدر من برای هیچ کس جز مأمورین ثبت احوال چندان جالب باشد. بنابراین مرا از رنج نوشتن این مشخصات و خوانندگان را از ملال خواندن آن معاف دارید. به علاوه برای زنی که کم‌کم صبح‌ها با کنجکاوای دنیال رشته‌های تازه موی سفید می‌گردد و با دلبره چین زیر چشم‌ها را معاینه می‌کند، صحبت از سن و سال خوشایند نیست. اصرار به دانستن هم دور از ظرافت است. از این مقوله که بگذریم مطلب عمده‌ای برای گفتن نمی‌ماند، جز اینکه من رسالتی ندارم و نویسنده‌ای متعهد و مسئول نیستم، درخلق آثار محیرالعقول هم استعدادی نشان نداده‌ام، و در نتیجه باید با کمال شرمندگی اعتراف کنم که احتمال دارد داستان‌های مرا خوانندگان بفهمند.<sup>۲۵</sup>

شاید فرخ زاد و امیر شاهی و بسیار زنان نویسنده دیگر به کنجکاوای جنجالی برخی منتقدان واکنش نشان می‌دادند. تلاش آن‌ها شاید در این جهت بوده که توجه دیگران را نه به خود بلکه به آثار خود معطوف دارند. در واقع، در هر دو مورد پس از آن که فرخ زاد و امیرشاهی از صحبت کردن در باره خویش ابا ورزیدند بلافاصله توجه مخاطب را به ارزش آثار خود جلب نمودند. چه بسا که انبوهی اطلاعات ناقص و پراکنده از زندگی خصوصی زنان نویسنده مأخذ شایعاتی جنجالی گردیده، به تفسیرهایی سست و مغرضانه انجامیده و درغایت جایگزین ارزیابی دقیق آثار آن‌ها شده است. مگر از رابعه که در اواخر دوران سامانی در قرن دهم می‌زیسته و اولین زن شاعر ایرانی است چه می‌دانیم؟ چرا عشق بد فرجام او با بختاش که سرانجام مرگش را سبب شد بر توجه منتقدانه بر اشعارش سایه افکنده است؟ مگر مهستی گنجوی بیشتر به خاطر روابط عاشقانه اش با مردان، به خصوص با قصابی جوان ولی خشن و بی‌اعتنا، شهرت ندارد؟ مگر درباره مهر النساء جز این می‌دانیم که همسر سالمندش را می‌آزرد و سروسری با شاهرخ میرزای جوان داشت؟ اصلاً چرا راه دور برویم. مگر در مورد خود فروغ فرخ زاد کم قلم و دوات صرف بررسی و به اصطلاح "نقد" روابط مشروع و نا مشروع و هم آغوشی‌های قانونی و غیرقانونیش شده است؟ آیا چماق تکفیر منتقدانی که به هیئت معلم اخلاق درآمده بودند در طول عمر کوتاه

ولی پرثمرش کم بر فرق سر این شاعر توانا و آثارش فرود آمد؟ بسیاری از زنان نویسنده می دانند که ادب تحقیقی در بسیاری موارد آن ها را شیئی جنسی می بیند و بر مبنای ویژگی های جسمی ارزیابیشان می کند. اغلب، متن نوشته یک زن و جسم او یکسان پنداشته می شوند و به راحتی یکی به جای دیگری می نشیند. از زشتی یا زیباییش می گویند، از صدای ظریف یا نکره اش، از مزاج سرد یا آتشینش، از معشوقان طاق و جفتش یا از گوشه نشینی و عزلتش. و به درستی معلوم نیست روی سخن با نویسنده دارند یا با نوشته او. فتح الله دولتشاهی مقاله اخیرش را تحت عنوان «سیمین در بوته نقد شعر» چنین می آغازد:

مردم معمولاً هنگام گفتگوی از گل، از عطرش یاد می کنند، در وقت صحبت پیرامون چراغ، از فروغش دم می زنند، موقع بحث در باره هزار دستان به دستان ها و نغمه هایش می اندیشند، از این رو لابد یک منقد، در آن گاه که از شاعره ای جوان سخن به میان می آید باید افزون بر آمادگی جهت ستایش کمال، اخلاق و معنویات، خود را احتیاطاً برای توصیف قد سرو، لب لعل، چشمان شہلا و جمال جهان آراء نیز آماده سازد.<sup>۲۶</sup>

به گواه تاریخ نقد ادبی در ایران، توجه منقدان ادبی ما بیشتر معطوف به ویژگی های جسمانی زن بوده است. به عنوان مثال و مشتقی نمونه خروار می توان از اولین کتاب نقدی که یکسره به بررسی اشعار یک زن اختصاص داده شد یاد کرد. در **تهمت شاعری فضل الله گرکانی** در بیش از یک صد و چهل صفحه می کوشد خواننده را مجاب کند که هیچ زنی، چه رسد به پروین اعتصامی که "نازیبا" و «از لحاظ چشم راست احوال» بود، نمی توانست چنین اشعار ناب و پُر مغزی بسراید.<sup>۲۷</sup> آیا شنیده اید که در بیش از هزار سال تاریخ شکوهمند ادبی در باره عواقب چپ بودن چشم شاعری مرد و تأثیر سرنوشت ساز آن بر اشعارش کتابی نوشته شده باشد؟ آیا در باره رابطه دنده و خلاقیت مردان مقاله ای خوانده اید؟ اما، **مجله خواندنی ها** خیال خود و خوانندگانش را یکسره راحت می کند و در نوشته ای تحت عنوان «زن ها یک دنده کم دارند» خاطر نشان می کند که دختران حوا فاقد یک دنده اند و امان از روزی که این ناقص العقلاں دست به قلم هم ببرند.<sup>۲۸</sup> نمی دانم رابطه دنده و خرد و خلاقیت چیست وانگهی این افسانه را بیشتر متضمن این معنی می بینم که در بهشت برین زن و مرد به هم پیوسته و توأمان بودند. ولی حتی اگر بخواهیم این از هم گسستگی دو

نیمه در آغاز پیوسته را، این دگر دیسی جالب را که در آن مرد زاینده و خلاق می‌شود، تحت اللفظی معنا کنیم در آن صورت باید بپذیریم که این مرد بود که به خاطر آفرینش زن یک دنده خود را از دست داد.

زنانی که این همه مشکلات و موانع درونی و بیرونی را نادیده گرفتند، از سکوت و فرد زدایی تحمیلی جامعه وارheidند، از گمنامی به درآمدند و توانستند زندگی نامه خود را بنویسند و به چاپ برسانند چه کسانی بودند؟ نخستین نشانه‌های حدیث نفس نویسی زنان در ایران به اواسط قرن بیستم، زمانی که شاهدخت شمس پهلوی خاطراتش را به صورت سلسله مقالات مفصلی در مجله *اطلاعات ماهیانه* به چاپ رساند، بر می‌گردد. جالب آن که «خاطرات والاحضرت شمس پهلوی» یکسره درباره رضا شاه پهلوی در آخرین روزهای زندگی در تبعید است. هشت سال بعد، ملکه اعتضادی، بنیان گزار مجله *بانوی ایران* و فعال سیاسی، *اعترافات من* را به چاپ رساند.<sup>۲۹</sup> بلافاصله پس از او بانو مهوش، رقصنده و خواننده معروف، زندگی سخت نامتعارف خود را به رشته تحریر درآورد.<sup>۳۰</sup> گرچه *خاطرات تاج السلطنه* از هر سه آثار قدیمی تر است ولی چاپ آن به سال ۱۹۸۲، یعنی چندین دهه بعد از نگارشش، صورت پذیرفت.

علی الاصول خاطرات و حدیث نفس نویسی در میان زنان درباری از رواج خاصی برخوردار بوده است. ولی جالب این است که همگی این آثار به غیر از *خاطرات تاج السلطنه* و «خاطرات والاحضرت شمس پهلوی» به زبانی سواى فارسی نوشته شدند و در خارج از ایران به چاپ رسیدند. *خاطرات ملکه ثریا* در آغاز به آلمانی،<sup>۳۱</sup> *چهره‌هایی درآینه*<sup>۳۲</sup> و «زمان حقیقت»<sup>۳۳</sup> از شاهدخت اشرف پهلوی نخست به انگلیسی و «هزار و یک روز»<sup>۳۴</sup> ملکه فرح پهلوی به فرانسه نوشته شدند. رویهم رفته و تا به امروز تحریر و پخش حدیث نفس زنان در خارج از کشور رونق بیشتری داشته است تا در درون ایران. از مجموعاً بیست و چهار حدیث نفس زنانی که من می‌شناسم فقط شش اثر در داخل کشور و مابقی در غرب به چاپ رسیده‌اند.

اغلب نگارندگان زن حدیث نفس قبل از آنکه به نوشتن داستان حیات خود دست زنند از شهرت یا سوء شهرت شایان توجهی برخوردار بوده‌اند. زندگی این زنان به دلایل گوناگون مورد بحث و کنجکاوی و افشاگری‌های گسترده قرار گرفته بود. در واقع، این آثار بیشتر برای دفاع از نوعی زندگی سیاسی/اجتماعی است، هدف مشخصی را دنبال می‌کند و در توجیه نوعی زندگی خاص و گوئی خطاب به یک هیئت‌دآوری نوشته شده است. نیت اصلی‌نویسندگان در این نوشته‌ها

را باید رفع سوء تفاهم ها و اصلاح تحریف‌ها و کج‌داوری های رایج دانست. مصداق بارز این نوع آثار **چهره‌هایی در آینه** است. شاهدخت اشرف پهلوی در مقدمه این کتاب می‌نویسد:

بیست سال پیش روزنامه نویسان فرانسوی مرا «پلنگ سیاه» نامیده بودند. باید اعتراف کنم که چون این نام از پاره ای جهات با خلیقیات من هم آهنگی دارد، از آن خوشم می‌آید. من همانند پلنگ، طبیعتی برآشفته و سرکش دارم و به خود متکی هستم. به دشواری می‌توانم در حضور دیگران آرامش خود را حفظ کنم و بر خود مسلط شوم. اما راستش را بخواهید دلم می‌خواست چنگال پلنگ داشته‌م و با آن دشمنان و ظمن را پاره پاره می‌کردم. من خوب می‌دانم که این دشمنان، به خصوص با توجه به حوادث اخیر، مرا موجودی بی‌رحم و بی‌گذشت معرفی کرده و شیطان صفتم خوانده‌اند. بدگویان و مفتریان مرا متهم به شرکت در قاچاق، جاسوسی، همکاری با مافیا (حتی فروش مواد مخدر)، و عامل تمام دستگاههای اطلاعاتی و جاسوسی دنیا کرده‌اند.

از یک نظر همه این تهمت‌ها نیز سبب شده است که به نگارش این کتاب بپردازم. البته نه برای آن که از خودم دفاعی کرده باشم، بلکه برای آنکه با صداقت و واقع بینی این تهمت‌ها را مورد بررسی قرار دهم و در ضمن در باره حوادث سیاسی وطنم، و نیز رویدادهای زندگی خصوصی خود توضیحاتی بدهم.<sup>۳۵</sup>

ملکه شریا پهلوی ( اسفندیاری ) هم در نوشتن حدیث نفسش هدفی خاص را دنبال می‌کند. او می‌خواهد تصاویر نادرست و نامطلوبی که از او در اذهان پیدا شده اصلاح کند و هویت «حقیقی» خود را که در پس انبوهی اتهامات و تصورات باطل پنهان شده آشکار سازد:

فکر می‌کنم هر زنی در هر مقطعی از زندگی اش احتیاج به نوعی استراحت و بازبینی زندگی اش دارد. به علاوه از تصویری که دیگران از من ساخته بودند خسته شده بودم. تصاویری چون «شریا شاهزاده غمگین چشم»، «شریا، زنی با هزار و یک خواستگار»، «شریا، گریان تا ابد». از دروغ و شایعاتی که پخش می‌شد خسته شده بودم. بدون ملاحظه در جستجو و به دنبال خودم که دختر کوچکی بودم افتادم، زنی که بودم و زنی که شده بودم.<sup>۳۶</sup>

گویی اغلب این روایات شخصی نوعی رسالتند و وظیفه ای اخلاقی، سیاسی، یا اجتماعی دارند. بانو مهوش در تبیین اینکه چرا بالاخره تصمیم گرفته بخشی از حیاتش را به قلم آورد می‌نویسد:

من اینک نتیجه ده سال تجربیات خود را که زائیده معاشرت ممتد با مرد و یا مردان متعدد بوده است به رایگان در اختیار شما می گذارم. . . این مطالب چون حاصل یک عمر تجربه زنی است که باکمال سادگی و صداقت در اختیار شما می گذارد فوق العاده گرانبهاست. . . از شما ای خوانندگان عزیز انتظار دارم که به پاداش زحمت من، به خاطر کامیابی ها و ناکامیابی های من، برای شکست ها و موفقیت های من و بالاخره به خاطر دل سوخته و دردمند من که آرزومند سعادت عموم زنان و مردان جوان است این سطور را با دقت بخوانید.<sup>۳۷</sup>

ملکه اعتضادی هم *اعترافات من* را که «بزرگ ترین قدم در راه حل مشکلات خانواده های ایرانی» است به «رایگان» در اختیار خوانندگانش می گذارد. «در این یادداشت های یک سلسله تحقیقات روانشناسی را به صورت روانکاوای درونی (اتوکریتیکال) خواهید دید. به توقیعات خدای لایزال با نشر این خاطرات ناچیز بزرگ ترین قدم در راه حل مشکلات خانواده های ایرانی برداشته شده و در برابر این اقدام خویش هیچ گونه انتظاری از احدی نداشته و ندارم و پاداش خود را از پیشگاه ایزد منان خواستارم.»<sup>۳۸</sup>

پروین نوبخت در توضیح این که چرا پس از سال ها تردید و دودلی بالاخره تصمیم گرفت ساعت شش، دریاچه مریوان را به قلم آورد می نویسد:

امروز پنج شنبه ۱۷/۷/۵۹ مدت هاست که می خواستم خاطراتم را بنویسم. ولی نمی دانم چرا تا بحال این کار را نکردم. به هرحال از امروز شروع می کنم و می نویسم. خاطراتی که داشته ام و خواهم داشت. بیشتر به دستور صادق است که این کار را می کنم. چون به خواب یکی از عمه هایم رفته بود و در خواب به من گفته بود «خاطرات را بنویس!» من به شیوه خودش می گویم: چشم خواهم نوشت.<sup>۳۹</sup>

گویی نوبخت تنها زمانی قادر به نوشتن حکایت زندگی خویش یا دست کم بخشی از آن است که به عنوان نویسنده یکسره از متن رخت برمی بندد و وسیله انجام احکام همسر خویش می شود. همسری که گرچه به شهادت رسیده ولی با او از طریق خواب و رؤیا ارتباط برقرار می کند و به او «دستور» می دهد که «خاطراتت را بنویس.» نوبخت صرفاً ناقل کلام و پیام شوهر خود است: «چه فایده دارد من این یادداشت ها را می نویسم؟ چرا می نویسم؟ چرا عزیز ترین خاطراتم را که در عزیزترین لحظات زندگیم اتفاق افتاده به ابتدال نوشتن آلوده می کنم؟ چرا آن ها را به گوش هرکس می رسانم؟... ولی من می نویسم چون تو دستور دادی.»<sup>۴۰</sup>

اغلب حدیث نفس‌های زنان منعکس‌کننده چشم اندازی خاص از دیدگاهی ویژه‌اند. از شمارش معکوس: داستان کودکی من<sup>۴۱</sup> نوشته فروغ شهاب گرفته تا پشت پرده تخت طاووس<sup>۴۲</sup> تالیف مینو صمیمی (ریوز)، از خاطرات همسر یک افسر توده‌ای<sup>۴۳</sup> به قلم دکتر شایسته سنجر تا حماسه ایرانی<sup>۴۴</sup> نوشته گوهر کردی، از خاطرات زندان<sup>۴۵</sup> نوشته شهرنوش پارسی پور تا بی حجاب<sup>۴۶</sup> و حقیقت ساده<sup>۴۷</sup> جملگی هدف خاصی را دنبال می‌کنند. دنیای پُر رمز و راز روح انسان و مشکلات پرتو افکندن بر این جهان پهناور و به غایت پیچیده چنان محل اعتنا نیستند. خودکاوی و خودباز آفرینی در اغلب این آثار نقش محوری ندارد. حتی وقتی راوی به عرصه روایت گام می‌گذارد بیشتر به عنوان ناظر است تا منظور، شاهد است تا مشهود. تأکید و تصریح او بر حوادث و رخدادها و اماکن است. نگاهش بر بیرون متمرکز است و نه در درون. به عنوان مثال شوشا گابی در کتاب بدیع و سخت زیبایش، «اسب عستانی»، گویی خود را یکسره از روایت حذف کرده است.<sup>۴۸</sup> او که داستان‌سرایی ورزیده و مشاهده‌گری بصیر است و به میهنش ارجی شاعرانه می‌نهد، بیشتر بافاصله‌ای عاطفی و جغرافیایی از دیاری دیگر و دورانی دیگر می‌نویسد. اگر بخواهم تمثیل خود نویسنده را به کار برم، او همچون شهر فرنگی‌ی دوران کودکی‌اش خواننده را همراه خود به سفری شیرین و فراموش‌نشدنی می‌کشاند. او راهنمای خبره و کارآموده‌ای است که همه را به تماشا می‌برد اما خود را به تماشا نمی‌گذارد:

در میان تمام دوره‌ها گردها شهر فرنگی از همه محبوب‌تر بود. او جعبه بزرگ و سیاه خود را بر چرخ می‌چرخانید و به آوای بلند نوا درمی‌داد: "شهر فرنگه، از همه رنگه، با من به فرنگستان سفر کن و عجایبش را ببین". . . کودکان از هر سو به طرف شهر فرنگی روان می‌شدند و پول خردی به او می‌دادند. اولین چهار تماشاگر خردسال به زانو می‌نشستند و چشمان خود را به دریچه کوچکی که به جهانی رویایی می‌گشود می‌چسباندند. دستان کوچکشان را دور لبه آن حلقه می‌کردند تا نور را بیرون نگه‌دارند و واقعیت را هم به هم‌چنین. شهر فرنگی دستگاهش را از طریق دسته‌ای که در پشت آن بود به حرکت در می‌آورد و منظری حیرت‌آور ظاهر می‌شد. . . ولی به محض آنکه مجذوب و مسحور این دنیای جادویی می‌شدی، ناگهان تصویر از حرکت باز می‌ایستاد.<sup>۴۹</sup>

نکته مشترک در غالب زندگی‌نامه‌های زنان تکیه بر وظیفه است نه خودنمایی. انقلابیون و اصلاح‌گرایان، سلطنت‌طلب‌ها و کمونیست‌ها، دست‌راستی‌ها و دست‌چپی‌ها، زنانی که منادی و مدافع عرفی شدن جامعه هستند و آنانی که

تنها راه رستگاری و نجات زن را در استقرار ارزش های اسلامی و استیلای جهان بینی مکتبی سراغ می کنند، جملگی یادآوری می کنند که تلاش آن ها نه برای جلب توجه دیگران به خود بلکه برای روشننگری بوده است. اغلب و به عناوین مختلف، چه در مقدمه و چه در متن نوشته، بر این نکته تأکید می شود که نیت نویسندگان زندگی نامه نویسی صرف نیست. هدف امر خطیر و والای دیگری است. *مقدمه خاطراتی از یک رفیق نوشته مرضیه احمدی اسکویی خاطر نشان می کند که:*

یادداشت ها به صورت یادآوری هایی از گذشته های دور و نزدیک اوست. بی شک این یادداشت ها بازگوکننده تمام زندگی غنی و پربار انقلابی رفیق نیست. او نه تصمیمی برای نوشتن زندگی نامه خود داشته و نه زندگی انقلابی او فرصت این کار را برایش باقی می گذاشت. رفیق تنها می خواسته پاره ای از برخوردهایش را با اقشار مختلف خلق از سویی و با دشمنان خلق از سویی دیگر که از زندگی گذشته خود در یاد داشته به روی کاغذ بیاورد تا آنچه را در آن ها آموختنی است و آنچه را که در برانگیختن عشق و کینه ای او سهمی داشته، برای خود و رفقاییش و خوانندگان دیگر یادداشت ها بازگو کند. طبعاً اگر رفیق زنده می بود، خواهش رفقا او را به تکمیل یادداشت ها وامی داشت.

حتی *خاطرات تاج السلطنه* که گامی حیرت آور و بدیع در مسیر خود کاوی و خود باز بینی است و به حق ورای سنت های رایج زمان خود قرار دارد به اصرار و ابرام سلیمان نامی که معلم و پسرعمه نویسندگان است تحریر می شود:

سلیمان گفت خانم! آیا امکان دارد شما برای من شرح حال خود را نقل کنید؟ گفتم: خیر؟ به طور رجاء درخواست [و] خواهش کرد و با کمال جدیت از من خواست که برای ایشان بگویم. و هرچه من امتناع نمودم او اصرار کرد. بالاخره گفتم: حال تقریر ندارم، لیکن به شما قول می دهم که تمام سرگذشت تاریخ خود را برای شما تحریر کنم.

سلیمان که دختر دایی خود را همواره غرق در افکار خود می دید سخت نگران او می شود. «شما به واسطه خیالات درهم و برهم و ناملایمی که دارید همیشه اشخاص حاضر را، حتی خودتان را، فراموش می کنید. و من بالاخره، از زیادتی فکر بر شما می ترسم. خوبست هر وقتی که گمان می کنید فکر خواهید کرد، فوراً خود را به حرف های مفرح و گردش در خارج و دیدن طبیعیات مشغول کرده، از اخبار تاریخ گذشته بخوانید.» ولی تاج السلطنه معتقد است که تاریخ



زندگی خود او مشغول کننده و سخت جالب است. در اهمیت این گونه روایات «با یک تبسم تلخی، بی خودانه فریاد زده گفتم: آه! ای معلم و پسرعمه عزیز من! درحالتی که زمان گذشته من و زمان حال من یک تاریخ حیرت انگیز ملال خیزی است، شما تصور می کنید من به تاریخ دیگران مشغول بشوم؟ آیا مرور به تاریخ شخصی، بهترین اشتغال ها در عالم نیست؟»<sup>۵۱</sup>

شاید همین اطمینان به اینکه زندگی فردی او بافت و ساختی فی نفسه جالب و شنیدنی دارد خصوصیت عمده این کتاب باشد. تاج السلطنه از توجه به تاریخ شخصی و تعمق در این زمینه ابا ندارد هرچند می داند که نگاه تیز و دقیق او به عرصه گمنام مانده اجتماعی، یعنی زندگی روزمره زن و پرده دری هایش از زندگی خانوادگی با مخالفت اطرافیانش مواجه خواهد شد: «اقوام من به آزادی قلم من ایراد خواهند کرد. ولی، من صرف نظر از اینکه از این سلسله و نژاد هستم، آن ایرانیّت خود و وجدان خود را هادی [و] راهنمای خود قرار داده، بی پروا تمام تاریخ خانوادگی خود را می نویسم.»<sup>۵۲</sup>

**خاطرات تاج السلطنه** سند تاریخی و فرهنگی مهمی است. این سند، این خاطرات، نه به صورت بیان نامه سیاسی و کلی بافی های ناکجا آبادی بلکه با دیدی نقادانه، عادات و آدابی را می نکهد که به گمان نگارنده غریب و نامفهوم می آیند و جهانی را تصویر می کند که درجهت عرفی شدن گام می نهد. این کتاب متهورانه شکاف خوف انگیز زندگی را چنان که هست و چنان که می توانست باشد ترسیم می کند. این خاطرات برداشت های عاطفی و فلسفی انسانی باریک بین از زمان و مکانی مشخص و سفرنامه درونی و بیرونی اوست؛ بازآفرینی یک دوره تاریخ معاصر ایران از منظری بدیع است. به قول فریدون آدمیت «منعکس کننده هشیاری تازه ای است نسبت به مقام اجتماعی زن در اوان حرکت مشروطه خواهی. تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه و زن درس خوانده روشن اندیش از این مقوله سخن می راند که: آدمی "آزاد و مختار خلق شده" و دلیلی ندارد که "محکوم به حکم دیگری باشد" بلکه مقام انسانی اش ایجاب می کند که "درحرمت و آزادی طبیعی" زندگی کند.»<sup>۵۳</sup>

و البته بهای این همه سنت شکنی سخت گزاف بود. تاج السلطنه سه بار دست به خودکشی زد و عاقبتی حزن آلود داشت. عصیانگری های او چه در متن زندگی و چه در متن ادبی نه تنها برای جامعه آن روز که برای خود او هم مخاطره انگیز بود. تصویری که تاج السلطنه از خود ارائه می دهد کلافی است سر درگم. او گاه به شکل انسانی آزادی خواه جلوه می کند و زمانی به

هیئت انسانی صدمه خورده در می آید که از هر موقعیتی برای توجیه عنادش با انتظارات فرهنگی زمان بهره می جوید. از زیبایی‌اش می گوید و از فرهیختگی‌اش؛ از این که سودای هر مردی را برمی‌انگیزد و مطلوب بسیاری است؛ از خود کامگی‌اش، از احساس گناهِش؛ از فردگرایی‌اش. از فقدان روح مادرانه‌اش. از اندوه و تنهایی‌اش. او به غربال کردن احساسات و اتفاقات زندگی‌اش متوسل نمی‌شود تا دست چینی یک پارچه و مقبول خاص و عام جور کند. دودلی و احساس گناه از درونمایه‌های این خاطراتند. گوئی رویا و کابوس درکنار هم نشسته و کتاب را تلاقی‌گاه خواست‌های ضد و نقیض کرده‌اند. **خاطرات تاج السلطنه** آینه‌ای تمام‌نماست از استیصال زنی که میان دو تعلق خاطر حلق آویز است. تنها قاطعیتش عدم قاطعیت است. نوعی جدال میان دیروز و فردا، میان سنت‌های دیرین و آرمان‌های نو بنیاد درگوشه و خون این روایت گنجانده شده است. تاج السلطنه از خود می‌آغازد ولی به انسان اجتماعی و سرنوشت انسان در آن جهان راه می‌یابد. از موارد شخصی در می‌گذرد و قلمروئی گسترده را از منظری بدیع می‌نگارد.

بسیاری از زندگی‌نامه‌های زنان، اما، هنجارها و الگوهای فرهنگی را در سطحی فردی مورد بازاندیشی قرار می‌دهند؛ در خود فرو می‌روند تا از خود فرا روند و طرحی نو در اندازند. مصداق بارز چنین رویارویی انتقادی، در سطحی خصوصی ولی در غایت فرهنگی، کتاب **در کوچه پس کوچه‌های غربت** است. هما سرشار در بخش آغازین کتاب به یاد روز خواستگاری خودش چنین می‌نویسد:

بزرگان خانواده در اطاق پذیرایی گرد هم نشسته‌اند و گفتگو دارند. همه خوشحالند و جای می‌نوشند و شیرینی می‌خورند. تو آرام و ساکت به تماشا نشسته‌ای و گاه از زیر چشم، جوانی را که چند دقیقه پیش به همسری‌اش رضایت داده‌ای نگاه می‌کنی. از گزینش خود شادی، ولی چون به تو گفته‌اند دختر باید سنگین و رنگین باشد، خودت را گرفته‌ای و حرف نمی‌زنی. او هیجان زده است و شوخ طبعی می‌کند. دایی جان وظیفه بزرگ خانواده را به عهده می‌گیرد و جمله‌ای در مایه «پدر و مادر عروس این مبلغ جهیزیه می‌دهند!» را آغاز می‌کند. دایی داماد با خوشنودی می‌گوید: «البته ما مطابق شرع، مهریه عروس را سه برابر می‌کنیم!» شنیدن عدد و رقم، حال خوش را می‌گیرد. با چشمان متعجب و پرسان از مادر داستان را می‌پرسی. اشاره می‌کند که از اطاق بیرون بروی. در اطاق دیگر، دمی مقابل پنجره می‌ایستی و بیرون را نظاره می‌کنی: «کاش شاهد این منظره نبودم و این حرف‌ها را نمی‌شنیدم!» چند دقیقه بعد، زن دایی با هیجان و قهقهه زنان وارد می‌شود و

می‌گوید: "پسره خیلی دوستت داره، صدو بیست و شش هزار تومن دیگه به یمن عدد نام خدا به مهریه ات اضافه کرد! به مبارکی معامله سرگرفت!" تو زهرخندی می‌زنی و می‌گویی: "پس فروش رقتم؟" زن دایی جوابت را به شوخی می‌گیرد و می‌رود.

یک ماه بعد از عروسی، به همسرت می‌گویی: «می‌خوام مهرمو بهت ببخشم!» او می‌خندد، ولی توقضیه را جدی می‌گیری و خویشتن را از قالب متاع چهارصد و بیست و شش هزار تومانی رها می‌سازی. کاش می‌شد کاری کرد که زنان هرگز خرید و فروش نشوند.<sup>۵۴</sup>

نمی‌توان در باره حدیث نفس زنان سخن گفت و به نقش محوری مردان در آن اشاره ای نکرد. اگر اولین کتاب خاطرات چاپ شده زنان یکسره به پدر نویسنده اختصاص داشت دیگر زنان هم در خاطره های خود به تفصیل از پدرانشان یاد کرده اند. دخت ایوان با مصرعی زیبا از شاهنامه می‌آغازد. سهراب عازم ایران است که پدر نادیده خود را باز یابد: «چو خواهم شدن سوی ایران زمین / که بینم مرآن باب با آفرین». گویی ستاره فرمانفرمایان هم سفر به درون و گذشته را همچون سهراب برای یافتن پدر شروع می‌کند. بر بال کلمات و خاطرات، از غربتی که در آن می‌زید رخت بر می‌بندد و به ایران، به زادبومش، به سرزمین آباء و اجدادش، به دیاری که پدر را و خاطراتش را در آن به امانت گذارده، رجعت می‌کند. «وقتی خاطرات گریبانگیرم می‌شوند، بیش از همه اوست که به یاد می‌آورم. بیش از شصت سال داشت که زاده شدم و وقتی شناختمش که پیر بود. سالخورده شیری بی پروا از دودمانی منقرض و آزرده از اندوه و بیماری سالیان. لیکن در جهانی که من در آن می‌زیستم، او حاکمی مطلق بود.»<sup>۵۵</sup>

مریم فیروز (فرمانفرمایان) هم کتاب خاطراتش را با یاد پدر آغاز می‌کند:

من در یک خانواده پرجمعیت در کرمانشاه به دنیا آمدم. به پدرم، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که از یک خانواده سرشناس بود، بسیار علاقه داشتم، همانطوری که او به من علاقمند بود. وقتی مرا به سینه اش می‌چسباند و می‌گفت: "مریم خانم، مریم باجی، مریم خانم ما"، حاضر بودم هرچه از دستم بر می‌آید انجام دهم. او مرا خیلی محترم می‌شمرد و خواهر خودش صدا می‌کرد. پس من غیر از دختر او، خواهرش بودم. هیچ چیز در برابر پدرم برای من به حساب نمی‌آمد. هرچه می‌پذیرفتم.<sup>۵۶</sup>

شاید یکی از ارزنده ترین دستاوردهای ادبیات زنان به طور اعم و حدیث نفس زنان به طور اخص، سیمای دقیق و اغلب پر مهری است که زنان از پدران خود

تصویر کرده اند. برخی منقدان فرهنگ ایران را فرهنگی "پسرکش" خوانده اند و عقده ای به نام "عقده رستم" را در برابر عقده اُدیپ فرنگیان قرار داده اند. با اتکاء بر نبرد رستم و سهراب و مرگ دلخراش پسری در دستان پدرش، اینان می پندارند که در ایران این پدرانند که آگاه و نیاگاه بر پسران خود خشم و عداوت می ورزند و سد راه زندگی آنان می شوند. رضا براهنی در کتاب پیشگام و بدیعش، تاریخ مذکور، می نویسد که در شاهنامه تمهینه «وسیله قرار گرفته تا ساخت تاریخی ایران که مبتنی بر پسرکشی است بیان شود. در واقع، تاریخ مذکور عبارت است از نگه داشتن زن در پشت صحنه، آوردن مردها بر روی صحنه، کشته شدن جوان بوسیله پیر، و ابقای قدرت پیر.»<sup>۵۷</sup>

هرچند فرضیه "پسرکشی" فرهنگ ایران را نمی پذیریم ولی برای اعتقاد که نقش پدر در ادبیات کهن فارسی نقشی نسبتاً محدود و عمدتاً عاری از نشانه های عواطف و علایق پدری است. در گنجینه غرور آمیز ادبیات فارسی، که بسیاری آن را ادبیات "پدرسالارانه" خوانده اند، اثری مبسوط در باب مهر پدری به چشم نمی خورد. نقش پدران بیشتر در تأمین حوایج مالی فرزند خلاصه شده است. به قول فردوسی «دگر کودکانی که بینی یتیم / پدر مرده و نیست شان زر و سیم». با نوشته های زنان است که سیمای مهر آمیز پدر و مقام او به عنوان حامی و هادی فرزند جای خود را در ادبیات فارسی باز می کند و حق مطلب سرانجام ادا می شود.

زنان فقط از پدران خود یاد نکرده اند بلکه به وضوح و به تفصیل از مردان دیگر زندگی خود نیز نوشته اند. ولی در میراث درخشان ادبیات ما، تاجایی که من می دانم، تا به امروز هیچ مردی کتابی را به مادر، خواهر، دختر یا همسر خود اختصاص نداده است. به گمان من این غیاب چشمگیر زن، در مقام عضوی از خانواده، در نوشته مردان تصادفی نیست. این غیبت، این پرده حفاظتی که زنان محرم را زیر حجاب کلام نگه میدارد، در لایه های عمیق ذهنیت قومی ما رسوخ کرده و درگوشه های غیر منتظره رخ می نماید. آن را محدود به دوره و نویسنده و جهان بینی خاصی نمی توان دانست. در واقع، در اغلب قریب به اتفاق زندگی نامه های مردان عنایت چندانی به زنان محرم نشده است و اصولاً در آن ها کمتر نشانی از روابط نویسنده با زنان به چشم می خورد. شایسته سنجر در مقدمه خاطرات همسر یک توده ای می نویسد:

درسال های اخیر کتاب ها و جزوه های متعددی زیر عناوین خاطرات، یادداشت ها، و

نوشته‌های دیگری به قلم اعضای سابق حزب توده منتشر شده است که همگی حاوی داستان دستگیری، حبس، و شکنجه، و تیرباران اعضای حزب توده و به خصوص افسران نظامی وابسته به حزب توده در سال‌های تاریک پس از کودتای بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ اند . . . معینا باید گفت چون نویسندگان این آثار همگی مردانی هستند که اعضای رسمی حزب توده بوده اند و در رده‌های بالای حزب مسئولیت‌های مهم به عهده داشته اند، این آثار علی‌رغم تفاوت‌هایشان همگی منعکس‌کننده چشم‌اندازی خاص هستند. مشخصاً در این نوشته‌ها حتی اشاره‌ای هم به سرنوشت تلخ و دشوار همسران، مادران، فرزندان و به طور کلی نزدیکان مبارزان مورد بحث نشده است.<sup>۸</sup>

به راستی اندک‌اند مواردی که نگارندگان مرد حدیث نفس به مسایل ناموسی اشاره کرده باشند. هر بحث در باره عواطف و احساسات در مورد "خانه و خانواده" مدفون و ناگفته می‌ماند. در موارد استثنایی که چنین مسایلی مطرح می‌شوند یا چاپ نوشته به تعویق می‌افتد یا به جنجال می‌انجامد. نمونه بارز این سنت شکنی و عواقب نامطلوب آن را می‌توان در چاپ و انتشار سنگی برگوری سراغ کرد.<sup>۹</sup> در این کتاب کوتاه ۹۹ صفحه‌ای آل احمد داستان رنج و اضطراب عقیم بودن خود را بازگو می‌کند. آنچه سنگی برگوری را ویژگی می‌بخشد شکل و محتوای کاملاً خصوصی و درون‌نگر و بی‌پروائی است که راوی اختیار کرده. او با صراحت و قدرت کلام یک قصه گوی ماهر به عرصه‌ای نو قدم می‌گذارد و از محرمیات با نامحرمات می‌گوید. کتاب در زمان حیات آل احمد به چاپ نرسید اما هنگامی که سال‌ها پس از مرگ او منتشر شد غوغایی حیرت‌آور آفرید. جالب آنکه هیچ‌کس منکر حکایات و رویدادهای کتاب نشده است. در این غوغا همه مباحث حول و حوش این مقوله دور می‌زد که چاپ این کتاب کار درستی نبوده است. اعتراض آنانی که مخالف چاپ کتاب بودند نه به جزئیات زندگی روزمره آل احمد یا محتوای کتاب که عمدتاً به افشای رویدادها و واقعیاتی بود که در نظر آنان بهتر است ناگفته ماند.

ردپای چنین پرده‌نشینی و ممنوع‌الحضوری زن را در گفت و شنودهایی که اخیراً در غرب منتشر شده‌اند نیز می‌توان سراغ کرد. حتی در نادر مصاحبه‌هایی که در آن‌ها نه پرسشی بی‌پاسخ مانده و نه پاسخی بی‌پرسش داده شده وقتی صحبت به زن می‌رسد نوعی کتمان و طفره‌روی جایگزین دقت کلام و صراحت لهجه می‌شود. اندیشمندان و نویسندگانی که آشکارا هنر مصاحبه را به سطحی تازه رسانده‌اند، غیر از اشاراتی کوتاه و ناگزیر، یادی و ذکری از زنان خانواده خود نمی‌کنند. برعکس، مردان نه تنها نقشی محوری در اشعار و

داستان‌های زنان ایفای می‌کنند در مصاحبه‌ها و حدیث‌نفس‌های آنان نیز حضوری دائمی دارند.

دو تن از برجسته‌ترین نویسندگان ایران - سیمین دانشور و سیمین بهبهانی - هر یک کتابی را یکسره به همسران خود اختصاص داده‌اند. در آن مرد، مرد همراهم، بهبهانی با زبانی سخت شیوا، از همسرش، منوچهر کوشیار می‌گوید.<sup>۶۰</sup> دانشور در کتاب غروب جلال از همسرش جلال آل احمد سیمائی نیمه‌اسطوره‌ای، نیمه‌انسانی می‌سازد.<sup>۶۱</sup> در حقیقت حضور آل احمد چنان فضا را بر راوی تنگ کرده که کتابی که در اولین صفحه‌اش حدیث‌نفس خوانده شده تبدیل به یادبود نامه می‌شود. به دیگر سخن، قهرمان اصلی این کتاب نه خود نویسنده که همسر اوست. حضور راوی در نیازها و مسائل روزمره همسرش چنان تحلیل رفته که در واقع حدیث‌نفس سیمین دانشور به زندگینامه آل احمد مبدل شده است. در بسیاری دیگر از زندگی‌نامه‌های زنان نیز شاهد همین جابجایی نقش نگار و نگارنده هستیم.

ولی زنان گوئی قدرت کلام را بیش از همیشه دریافته‌اند و می‌خواهند به یمن این صدای نو یافته خود طرحی نو دراندازند. خاطرات پراکنده نوشته گلی ترقی بشارت طلوع این دوره نو را می‌دهد. راوی این کتاب هنرش را نه تنها وسیله‌رهایی از غربت می‌کند بلکه خوب می‌داند که: «هیچ حربه‌ای بُرا تر از کلمه‌ها نیست. . .»<sup>۶۲</sup> او که قبله چشم و دلش کلمات‌اند قدرت جادویی آن‌ها را خوب می‌شناسد و به یمن احاطه‌اش بر الفاظ گوئی به پرواز در می‌آید: «دهانم باز می‌شود؛ انگار پر و بال درآورده‌ام. دیگر کسی جلو دارم نیست. مثل بلبل چرچه می‌زنم و در اقیانوسی از کلمات شناورم. فکرهایم با زبانم یکی است. دیگر مجبور نیستم که درز بگیرم و جمله‌هایم را ساده و کوتاه کنم. دلم می‌خواهد نطق کنم، مست از قدرت بیان خود هستم.»<sup>۶۳</sup>

نقش فعال و بی‌سابقه زنان در ادبیات معاصر به‌طور اعم و در حدیث‌نفس‌نویسی به‌طور اخص نه تنها پیامد دگرگونی‌های قابل‌تأملی در اجتماع است که خود منشاء دگرگونی‌جالبی در جامعه امروز ما شده. در فرهنگی که با کشیدن پرده استتار بر زندگی خصوصی زن و نهان کردن پیکرش در حجاب، او را به رازی بزرگ تبدیل کرده است، به طبع حدیث‌نفس نویسی را باید نوعی کشف حجاب دانست. گام نهادن در این عرصه خود قیامی است علیه بی‌صدایی و بی‌چهرگی. عصیانی است علیه سکوت؛ تأیید تازه‌ای است بر فردیت زن؛ حضوری است بر جای غیبتی طولانی؛ غصب فضا و نقشی است که تاکنون از

آن مردان بوده است. از همین رو، این روایات بدیع از زنان را، روایاتی را که قرن ها در حجاب مانده اند، باید از نظر فرهنگی، اگر نه همواره از دید ادبی، واجد اهمیت و ارزش ویژه ای دانست.

درتدوین این مقاله مدیون راهنمایی های عباس میلانی و کاوه صفا هستم. از محبت های بی دریغشان سپاسگزارم. ف. م.

### پانوشت ها:

۱. ن. ک. به: Georges Gusdorf, "Conditions and Limits of Autobiography," in *Autobiography: Essays Theoretical and Critical*, ed. James Olney: Princeton, Princeton University Press, 1980, p. 29.
۲. ن. ک. به: Paul John Eakin, *Fictions in Autobiography*: Princeton, Princeton University Press, 1985, p. 3.
۳. ن. ک. به: Roland Barthes, *Roland Barthes by Roland Barthes*, trans. Richard Howard: New York, Hill and Wang, 1977, p. 119.
۴. ن. ک. به: Salman Rushdie, *Midnight's Children*: New York, Avon, 1980, p. 253.
۵. ن. ک. به: Lee Baxandall and Stefan Morawski, eds. *Marx and Engels on Literature and Art*: St. Louis, Telos, 1973, p. 115.
۶. ن. ک. به: Friedrich Wilhelm Nietzsche, *Beyond Good and Evil*, trans. R. J. Hollingdale: Harmondsworth, Penguin, 1973, p. 19.
۷. ن. ک. به: Philippe Lejeune, *Le pacte autobiographique* [The Autobiographical Pact], Paris, Seuil, 1975, p. 44.
۸. مولانا جلال الدین رومی، *مثنوی معنوی*، تهران، جاوید، ۱۳۵۴، دفتر اول، ص ۴۵۲.
۹. هوشنگ کلشیری، حدیث مرده بردار کردن آن سوار که خواهد آمد. به روایت خواجه عبدالعزیز محمدبن علی بن ابوالقاسم وراق دهبی، تهران، کتاب آزاد، ۱۳۵۸، ص ۸۰.
۱۰. ن. ک. به: Milan Kundera, *The Unbearable Lightness of Being*, trans. Michael Henry Heim: New York, Harper & Row, 1984 p. 137.

۱۱. شمس الدین محمد حافظ، دیوان، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، ص. ۱۳۶.
۱۲. مولانا جلال الدین رومی، همان، ص ۱۶.
۱۳. تاج السلطنه، خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۱۵.
۱۴. همان، ص ۱۶.
۱۵. به نقل از محمدعلی اسلامی ندوشن، «شیوه شاعری حافظ»، ایران نامه، سال ششم، شماره ۴، تابستان ۱۳۶۷.
۱۶. ن. ک. به:
- Roget's International Thesaurus, 4th ed., rev. Robert Chapman: New York, Crowell, 1979.*
۱۷. لغت نامه دهخدا، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۱۸. فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۱۹. ناصر حریری، هنر و ادبیات امروز، گفت و شنودی با پرویز ناتل خانلری و سیمین دانشور، بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۶۶، ص ۷.
۲۰. شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان، تهران، امیرکبیر، ص ۱۸۰.
۲۱. فرزانه میلانی، «پای صحبت سیمین دانشور» القیام، دوره جدید، جلد چهارم، پائیز ۱۳۶۲، ص ۱۴۷.
۲۲. سیمین دانشور، سووشون، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸.
۲۳. کشاورز صدر، از رابه تا پروین، تهران، کویان، ۱۳۳۵، ص ۱۹.
۲۴. فروغ فرخ زاد، حرف هایی با فروغ فرخ زاد: چهار گفت و شنود، تهران، مروارید، ۱۳۵۵، ص ۱۲.
۲۵. مهشید امیر شاهی، منتخب داستان ها، تهران، طوس، ۱۳۵۱، ص ۴.
۲۶. دکتر فتح الله دولتشاهی، «سیمین در بوتۀ نقد شعر»، جوانان، سال دهم، شماره ۴۷۸، ۱۹۹۶، ص ۱۶.
۲۷. فضل الله گرکانی، تهمت شاعری، تهران، البرز، ۱۳۵۶، ص ۷.
۲۸. «زن ها یک دنده کم دارند» خواندنیها، سال ۱۶، شماره ۱۷، ۹ آبان ۱۳۳۴، ص ۳۷.
۲۹. ملکه اعتضادی، اعترافات من، تهران، بی ناشر، ۱۳۳۵.
۳۰. مهوش، واز کامیابی جنسی، تهران، بی ناشر، ۱۳۳۶.
۳۱. ثریا اسفندیاری، خاطرات ملکه ثریا، ترجمۀ موسی مجیدی، بی ناشر، بی تاریخ.
۳۲. ن. ک. به:
- Princess Ashraf Pahlavi, Faces in a Mirror: Memoirs from Exile: N. J., Prentice Hall, 1980.*
۳۳. ن. ک. به:
- Princess Ashraf Pahlavi, Time for Truth: No Place, In Print Publishing, 1995.*
۳۴. ن. ک. به:
- Farah, Chahbanou d'Iran, Mes mille et un jours, recit recueilli par Silvia Badesco: France, Editions*



Stock, 1978.

۳۵. اشرف پهلوی، *چهره هایی درآینه*، بی ناشر، بی تاریخ، ص ط.
۳۶. ثریا پهلوی (اسفندیاری)، *قصر تنهایی*، لندن، مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۰، ص ۴.
۳۷. مهوش، همان، ص ۵.
۳۸. ملکه اعتضادی، همان، ص ۴.
۳۹. پروین نوبخت، *ساعت شش، دریاچه مریوان*، تهران، سپهر، ۱۳۶۰، ص ۱۳.
۴۰. همانجا، ص ۱۸.
۴۱. فرخ شهاب، *شمارش معکوس: داستان کودکی من*، لوس آنجلس، نشر کتاب، ۱۹۸۴.
۴۲. ن. ک. به:
- Minou Reeves (Samimi), *Behind the Peacock Throne*: London, Sidgwick and Jackson, 1986.
- حسین ابوترابیان این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است: *پشت پرده تخت ملاووس*، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.
۴۳. سنجر شایسته، *خاطرات همسر یک افسر توده ای*، کالیفرنیا، زمان، ۱۹۹۳.
۴۴. ن. ک. به:
- Gohar Kordi, *An Iranian Odyssey*: London, Serpent's Tail, 1991.
۴۵. شهرنوش پارسی پور، *خاطرات زندان*، سوئد، نشر باران، ۱۹۹۶.
- ۴۶.
- Cherry Mosteshar, *Unveiled*: New York, St. Martin's Press, 1996.
۴۷. ن. ک. به: م. رها، *حقیقت ساده*، آسمان، *تشکل مستقل دمکراتیک زنان در هانور*، ۱۳۷۱.
۴۸. ن. ک. به:
- Shusha Guppy, *The Blindfold Horse, Memories of a Persian Childhood*: London, Heinemann, 1988.
۴۹. همان، ص ۹۴.
۵۰. مرضیه احمدی اسکویی، *خاطراتی از یک رفیق*، از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق، بی تاریخ، ص ۳.
۵۱. تاج السلطنه، همان، ص ۵.
۵۲. همان، ص ۸۹.
۵۳. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵، ص ۴۲۹.
۵۴. هماسرشار، *در کوچه پس کوچه های شهر*، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۹۳، جلد اول، ص xii.
۵۵. ن. ک. به:
- Sattareh Farman Farmaian with Dona Munker, *Daughter of Persia*: New York, Crown Publishers, 1992, p. 3.
۵۶. مریم فیروز (فرمانفرمایان)، *خاطرات مریم فیروز*، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۳، ص ۱۵.

- ۵۷. رضا براهنی، تاریخ مذکور: فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم، تهران، نشر اول، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷.
- ۵۸. سنجر شایسته، همان، ص ۵.
- ۵۹. جلال آل احمد، سنگی بر کوهی، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۶۰.
- ۶۰. سیمین بهبهانی، آن مرد، مرد همراهم، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۶۹.
- ۶۱. سیمین دانشور عروب جلال، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۶۰.
- ۶۲. گلی ترقی، خاطوات پروکنده، تهران، انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۱، ص ۱۶۴.
- ۶۳. همان، ص ۱۷۱.

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (مهشید امیرشاهی)

۶۸۲

کاوه احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی رضا نصر

کتاب های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه ها و نظرها

۷۱۵

کتاب ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

## کتابشناسی خاطرات ایرانی

با آنکه خاطره نگاری سیاسی در تمدن ایرانی سابقه ای کهن دارد و برخی از خاطره پژوهان غربی کتیبه های داریوش در بیستون را انقلابی بزرگ در شیوه خاطره نگاری در عهد باستان دانسته اند و با آنکه خاطره نگاری سیاسی از اوایل عهد ساسانی به شهادت کتیبه های شاپور اول و نرسه و کرتیر مؤید از سرگرفته شد و با آنکه در دوران اسلامی نیز وقایع نگاران رویدادهای دوران خود را ثبت کرده و خاطرات پراکنده در ادب پارسی و در پاره ای از آثار دیوانیان و مورخان و علما به جا مانده است، اما از نیمه دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن حاضر است که خاطره نگاری سیاسی و سفرنامه نویسی به عنوان نوع مشخص ادبی ظاهر می شود و در دوران ۷۰ ساله میان انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی مورد توجه قرار می گیرد و پس از انقلاب رونق فزاینده می یابد.

اگر خاطره نگاری را به دو نوع عمده سیاسی و ادبی بخش کنیم خاطرات سیاسی نوع اصلی خاطره نگاری در ایران است. حال آنکه خاطرات ادبی و فرهنگی، و به ویژه حدیث نفس، بن مایه خاطره نگاری در مغرب زمین است. از همین روست که خاطرات غربی بیشتر مورد توجه در نقد ادبی است و خاطرات ایرانی بیشتر مورد عنایت در تاریخ نگاری. نگاهی به توزیع فراوانی کتابنامه خاطرات ایرانی نشان می دهد که بیش از سه چهارم کتاب های چاپ شده از نوع خاطرات سیاسی است (۵۲ درصد از رجال دیوانی و ۲۲ درصد از رهبران و هواداران جنبش های سیاسی) و تنها ۱۴ درصد از کتاب ها از نوع خاطرات ادبی است و حدود ۱۱ درصد دیگر به خاطرات زنان و اقلیت های قومی و دینی تعلق دارد. همانطور که جدول توزیع فراوانی کتابنامه نشان میدهد، کتابشناسی خاطرات ایرانی را به ۳ رده اصلی و ۹ رده فرعی بخش کرده ایم. یکم، خاطرات رجال دیوانی در سه دوره: عصر قاجاریه در قرن ۱۹ و عصر مشروطه از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ و عصر پهلوی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۸. بیش از نیمی از عناوین به این نوع خاطرات تعلق دارد: عصر قاجاریه ۸ درصد، عصر مشروطه ۲۰ درصد و عصر پهلوی ۲۴ درصد. رده دوم، خاطرات رهبران و کادرها و هواداران جنبش های سیاسی است که حدود ۲۲ درصد خاطرات را در برمی گیرند و کم و بیش هرکدام حدود ۷ تا ۹ درصد خاطرات را پدید آورده اند: خاطرات رهبران

جنبش های چپ حدود ۹ درصد، خاطرات رهبران نهضت ملی ایران حدود ۷ درصد و خاطرات علما و رهبران نهضت های اسلامی نیز حدود ۷ درصد. رده سوم از آن شخصیت های فرهنگی و اجتماعی است که حدود ۲۵ درصد خاطرات را منتشر کرده اند: نویسندگان و فرهنگیان حدود ۱۴ درصد، زنان حدود ۳ درصد و آثار خاطره نگاران اقلیت های قومی و دینی حدود ۸ درصد.

### توزیع فراوانی خاطرات ایرانی

درصد	شمار	یکم. خاطرات رجال دیوانی:
۸/۱	۲۶	۱. عصر قاجاریه (در قرن ۱۹)
۱۹/۹	۶۴	۲. عصر مشروطه (از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰) ۶۳
۲۴/۰	۷۷	۳. عصر پهلوی (از ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۸)
۵۲/۰	۱۶۷	جمع رده یکم
		دوم. خاطرات رهبران و هواداران جنبش های سیاسی
۹/۳	۳۰	۴. جنبش های چپ
۶/۸	۲۲	۵. نهضت ملی ایران
۶/۵	۲۱	۶. نهضت اسلامی و علماء
۲۲/۶	۷۳	جمع رده دوم
		سوم. خاطرات شخصیت های فرهنگی و اجتماعی
۱۴/۰	۴۵	۷. نویسندگان و فرهنگیان
۲/۸	۹	۸. زنان
۸/۴	۲۷	۹. اقلیت های قومی و دینی
۲۵/۲	۸۱	جمع رده سوم
۱۰۰/۰	۳۲۱	جمع رده ها:

چند توضیح درباره نحوه تنظیم این کتابنامه ضروری است. یکی اینکه ملاک انتخاب کتابها محتوای آنها بوده است و نه عنوان آنها. به عنوان نمونه کتاب خاطرات گذشته از محمدحسین میمندی نژاد داستانی است خیالی و ربطی به خاطرات نویسنده ندارد، حال آنکه کتابهای تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم الاسلام کرمانی و مقدمات مشروطیت از هاشم محیط مافی خاطرات نویسندگان آنها از جریان انقلاب مشروطه و یا کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی حاوی خاطرات و

تحلیل های ملک الشعراء بهار از حوادث تاریخی از انقلاب مشروطه تا ظهور پهلوی است. دیگر اینکه در چند مورد ملاک قرار دادن خاطره در یک بخش خاص موضوع خاطره بوده است و نه موقع و حرفه نویسنده آن، مانند خاطرات خلیلی عراقی از حوادث آذربایجان و یا خاطرات محمود دولت آبادی و محمود زند مقدم از بلوچستان که همگی در بخش خاطرات اقلیت های قومی آمده اند. سرانجام این که به سبب طبقه بندی موضوعی در این کتابنامه حدود ۴۵ عنوان در دو و یا سه بخش آمده اند، از جمله *خاطرات و خطرات* (حاج مخبرالسلطنه) و *یا شرح زندگانی من* (عبدالله مستوفی) که در عصر قاجاریه و مشروطه و پهلوی تکرار شده است و *یا زندگی طوفانی* (سیدحسین تقی زاده) و *یادداشت های دکتر قاسم غنی* که هم در عصر مشروطه و هم در عصر پهلوی آمده اند. همینطور خاطرات برخی از زنان نویسنده (مهشید امیرشاهی و سیمین دانشور) که هم در بخش خاطرات زنان و هم در بخش خاطرات نویسندگان است. بنابراین، شمار عنوان های این کتابنامه حدود ۲۷۰ است و نه ۳۲۱ که در جدول بالا مورد محاسبه قرار گرفته.

موضوع شایان توجه دیگر رونق بازار خاطره نویسی و انتشار خاطرات در دوران پس از انقلاب است. شمار خاطراتی که در این دوره کوتاه منتشر شده بر شمار همه خاطراتی که در یک قرن پیش از آن عرضه شده فزونی گرفته است. تا زمان انقلاب کتاب های خاطره کمتر از یکصد عنوان بود، حال آنکه بعد از انقلاب شمار آن نزدیک به ۲۰۰ عنوان شده است. اگر خاطرات جنگ و حدود ۳۴۰ خاطره در طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد و تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران را نیز بدان بیفزاییم - جز خاطرات علی امینی و شاپور بختیار که به چاپ رسیده و در این کتابنامه آمده اند - شمار آنها به حدود ۶ برابر خاطرات پیش از انقلاب می رسد.

شکوفائی خاطره نگاری در این دوران به دو سبب بود: یکی علاقه روز افزون به تاریخ گذشته برای آگاهی از زوایای تاریک تاریخ به منظور یافتن پاسخ به این پرسش که «چرا رژیم گذشته از هم پاشید؟» و یا «چرا انقلاب پیروز شد؟» و یا این که «چرا گروه های خاصی برنده انقلاب شدند؟» و از همه بالاتر این که «از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟» سبب دیگر آزادی نسبی برای تدوین و انتشار خاطراتی بود که در دوران رژیم گذشته امکان انتشار آنها وجود نداشت. برای نمونه، در حالی که پس از انقلاب شمار خاطرات منتشر شده رجال عصر مشروطه از ۴۸ به ۳۹ کاهش یافته، شمار خاطرات رجال عصر پهلوی از ۲۶

خاطره به ۴۹ خاطره رسید است. همه خاطرات رهبران نهضت ملی ایران، سه چهارم خاطرات اسلامی و دو سوم خاطرات رهبران و کادرهای جنبش های چپ نیز پس از انقلاب منتشر شده است. همین طور، بیش از ۷۰ درصد خاطرات فرهنگی و خاطرات اقلیت ها در همین دوره کوتاه انتشار یافته است. اگر خاطرات سیاسی عصر قاجاریه و مشروطه را کنار بگذاریم تقریباً تمام خاطرات پر اهمیت سیاسی پس از انقلاب منتشر شده است.

کتابنامه حاضر شامل آن گروه از خاطرات ایرانیان که به شکل های زیر جمع آوری یا منتشر شده اند نمی شود. یکم، صدها خاطره پراکنده که به صورت مقالات کوتاه و بلند در روزنامه ها و مجلات و نشریات ادواری مانند *خاطرات وحید، اطلاعات ماهانه، آینده، یغما، خواندنی ها* و *یاد* به چاپ رسیده است و جا دارد که کتابنامه جداگانه ای برای آنها تهیه شود. دوم، خاطراتی که در کتابهای تاریخی و آثار ادبی آمده و در این مجموعه معرفی نشده اند جز سه مورد که به سبب اهمیت خاطره و نیز حجم قابل ملاحظه آن در این مجموعه آمده اند: "خاطرات گلشائیان" در *یادداشت های دکتر قاسم غنی* و "یادداشت های سپهسالار" در کتاب *سپهسالار تنکابنی* و «خاطرات ملیچک» در کتاب *شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیچک*، تألیف بهرام افراسیابی. سوم، خاطراتی که در طرح تاریخ شفاهی مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد و طرح تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران فراهم آمده و به ترتیب شامل ۱۲۶ و ۲۱۳ عنوان می شوند. چهارم، خاطرات جنگ که نیاز به بررسی جداگانه دارد و در مجموعه حاضر نیامده است. پنجم، سفرنامه ها که اساساً در زمره خاطرات اند اما باید در پژوهشی جداگانه به آن ها پرداخت.

این کتابنامه دومین کتابنامه خاطرات ایرانی از نوع خود است. اولین کتابنامه به همت احمد شعبانی زیر عنوان «کتابشناسی سرگذشتنامه های خود نگاشت و خاطرات ایرانی» در *زنده رود، فصلنامه فرهنگ، ادب و تاریخ* (بهار ۱۳۷۴) که "ویژه خاطره نویسی" بود انتشار یافت. این مجموعه مفید حاوی مشخصات کامل کتابشناسی ۲۲۶ خاطره ایرانی و از جمله حدود ۲۴ خاطره جنگ ایران و عراق و چند سفرنامه است. چند کتاب نیز همچون ۸ جلد از خاطرات غنی و ۳ جلد از خاطرات انور خامه ای و ۵ جلد از خاطرات عبدالحسین مسعود انصاری در آن جداگانه شمارش شده است. برخی از خاطرات که در این کتابنامه آمده است از باب داستان های تخیلی است از جمله *خاطرات گذشته* اثر محمدحسین میمنندی نژاد و یا *خاطرات نصرالله حکیم الهی* که هم از نظر ادبی و هم از نظر خاطره نگاری



بی ارزش به نظر می‌رسند. برخی از خاطرات آمده در این کتابنامه نیز در دسترس نبودند تا از نظر خاطره‌نگاری بررسی شوند از جمله *خاطرات حبیب (بهائی)*، *خاطرات من از محمدعلی مظفری*، *خاطراتی از جواد فومنی*، *خاطرات کهن مردان خوزستان*، *خاطراتم*، *خاندانم* از عزت‌الله بیات، *زندگانی از مهدی داودی*، *خاطرات مخبر همایون*، و آن سال‌ها از محمد جعفر یاحقی. بدین ترتیب حدود ۵۰ عنوان از کتابنامه زنده رود در کتابنامه حاضر معرفی نشده و به جای آن حدود ۸۰ عنوان دیگر بدان افزون گردیده است. به هر حال، کتابنامه زنده رود، که فضل تقدم دارد، به عنوان مبنای کار در تهیه کتابنامه حاضر مورد استفاده قرار گرفته و زحمت مؤلف پژوهنده آن مشکور است.

این کتابنامه غالب عناوین پراهمیت خاطرات ایرانی و ۹۰ درصد خاطرات دیگر را که به صورت کتاب مستقل چاپ شده اند در بر می‌گیرد. همچنین باید افزود غالب عناوینی که در این مجموعه معرفی شده است در گنجینه نفیس کتابهای فارسی دانشگاه پریستون در دسترس پژوهندگان قرار دارد.

بررسی کلی محتوای این کتابنامه و معرفی خاطرات مهم، همراه با مروری بر تحول تاریخی خاطره‌نگاری در ایران، در مقاله «خاطرات ایرانی در گذشته و حال» در بخش دوم این شماره ویژه خواهد آمد.

احمد اشرف

## ۱. خاطرات رجال عصر قاجاریه در قرن ۱۹

- احتشام الدوله، خانلر میرزا. *جنگ ایران و انگلیس در محرمه* [کتابچه مرحوم خانلر میرزای احتشام الدوله در باب جنگ ایران و انگلیس در محرمه]. تهران، چاپ دوم، انتشارات پاپیروس، ۲۵۳۷. ۸۰ ص.
- احتشام السلطنه، میرزا محمودخان. *خاطرات احتشام السلطنه*. به کوشش و تحشیه محمد مهدی موسوی، و به اهتمام اسمعیل صارمی. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۶. ۷۷۰ ص.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن. *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*، وزیر انطباعات در اواخر دوره ناصری: مربوط به سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری. با مقدمه و فهرس از ایرج افشار. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰. ۱۱۰۷+۳۹ ص.
- افراسیابی، بهرام. *شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک*. تهران، انتشارات علمی،

۱۳۶۸. ۶۳۶ ص. [«خاطرات ملیجک» صص ۱۴۶-۲۵۶]
- امین الدوله، علی. *خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین الدوله*. به کوشش حافظ فرمانفرمایان. تهران، کتابهای ایران، ۱۳۴۱. ۲۲+۲۹۱+۱۰ ص.
- دنبلی، عبدالرزاق مفتون. *مآثر سلطانیه*. با مقدمه و فهرست ها به اهتمام غلام حسین صدری افشاری. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱. ۲۰+۴۲۹ ص.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی. *بندرعباس و خلیج فارس*. تصحیح و مقدمه و فهارس از احمد اقتداری، به کوشش علی ستایش. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳. ۷۸۰ ص.
- سیاح محلاتی، حاج محمدعلی. *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*. به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار. تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۶. ۶۴۰ ص.
- شیبانی، بصیرالملک. *روزنامه خاطرات بصیرالملک شیبانی: ۱۳۰۱-۱۳۰۶*. به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۴. چهل و شش+۷۴۵ ص.
- ظل السلطان، مسعود میرزا. *خاطرات ظل السلطان: سرگذشت مسعودی*. به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸. ۲ جلد، ۴۳+۸۳۹ (ج ۳، سفرنامه، ۲۳۶ ص).
- عین السلطنه، قهرمان میرزا. *روزنامه خاطرات عین السلطنه، جلد اول، روزگار پادشاهی ناصردین شاه*. به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴. ۹۷۳ ص.
- غفاری، محمدعلی (مصدق الدوله). *خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری، نایب اول پیشخدمت باشی (تاریخ غفاری)*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱. شانزده+۴۲۶ ص.
- فرصت، محمد نصر بن جعفر. *آثار عجم همراه با مقدمه و خاطرات زندگی مؤلف با فرمانها و تصاویر منتشر نشده از فرصت*. تهران، بامداد، ۱۳۶۲. (دو جلد در یک مجلد) ۹۱+۶۰۳ ص.
- قائم مقام فراهانی، عبدالمجید. *خاطرات میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی* (شامل یادداشت ها و خاطرات و حکایات اخلاقی میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی). تهران، جلد اول، ۱۳۶۹. ۳۱۰ ص.
- قزوینی، محمد شفیع. *قانون قزوینی: انتقاد اوضاع اجتماعی ایران، دوره ناصری*. تهران، ایرج افشار، ۱۳۷۰. ۱۶۷ ص.

- کلانتر، میرزا محمدبن ابوالقاسم. *روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس* (شامل وقایع قسمت های جنوبی ایران از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری). به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، با مقدمه و حواشی و فهارس. تهران، ضمیمه سال دوم مجله یادگار، ۱۳۲۵. ۱۲۷ص.
- مستوفی، عبدالله. *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*. تهران، کتابفروشی زوآر، ۳ جلد، ۱۳۴۳-۱۳۴۱. ۵۶۹+۷، ۵۶۸+۱۰، ۷+۷۰۷ص.
- معیرالممالک، دوستعلی خان، *وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)*. به کوشش خدیجه نظام مافی. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱. ۲۶۲ص.
- \_\_\_\_\_ *یاد داشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ۲۰۰ص.
- مقصدولو، حسینقلی (وکیل الدوله). *مخابرات استرآباد*. به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳. ج ۱، ۵۲۱ص.
- ملک آراء، عباس میرزا. *شرح حال عباس میرزا ملک آراء (برادر ناصرالدین شاه) شامل قسمت مهمی از وقایع سلطنت این پادشاه*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۵. ۳۱۹ص.
- *ممتحن الدوله شقاقی*، میرزامهدی خان. *خاطرات ممتحن الدوله (زندگی نامه میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی)*. به کوشش حسینقلی خان شقاقی. تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳. ۳۹۷ص.
- *میر پنجه*، سرهنگ اسماعیل. *خاطرات اسارت، روزنامه سفر خوارزم و خیوه*. به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰. ۱۷۶ص، مصور.
- *نظام السلطنه مافی*، حسینقلی. *خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی*. به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، حمید رام پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. سه جلد، ۹۲۶ص.
- *وقایع اتفاقیه*، مجموعه گزارش های خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری. به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران، نشر نو، ۱۳۶۱. ۷۹۵ص.
- هدایت، مهدی قلی (حاج مخبرالسلطنه). *خاطرات و خطرات: توشه از تاریخ شش پادشاه و گوشه از دوره زندگی من*. تهران، شرکت چاپ رنگین، ۱۳۲۹. ۶۴۸ص.

## ۲- خاطرات رجال عصر مشروطه: ۱۹۰۰-۱۹۲۰

- احتشام السلطنه، میرزا محمودخان. *خاطرات احتشام السلطنه*. به کوشش و تحشیه محمدمهدی موسوی، به اهتمام اسمعیل صارمی. تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۶۶. ۷۷۰ ص.
- اردلان، امان الله. *اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین المللی اول یا خاطره های حسین سمعی (ادیب السلطنه) و امان الله اردلان (حاج عزالممالک)*. تهران، ابن سینا، ۱۳۳۲. ۱۲۸ ص.
- اعزاز نیک پی، عزیزالله. *تقدیر یا تدبیر: خاطرات اعزاز نیک پی*. تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۷. ۲۵۹ ص.
- اعظام قدسی، حسین. *کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله*. دوجلد. تهران، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹. ۵۹۲+۸۳۸ ص.
- امیر بهادر، جعفرقلی خان. *خاطرات سردار اسعد بختیاری*. به کوشش ایرج افشار. تهران، اساطیر، ۱۳۷۲. ۲۹۶ ص.
- بزرگ امید، ابوالحسن. *از ماست که برماست: محتوی خاطرات و مشاهدات تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳. ۳۲۲ ص، مصور.*
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه*. تهران، ج ۱، (بی ناشر)، ۱۳۲۳؛ ج ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳. ۴۱۷+۳۸۲+۲۲ ص.
- بهرامی، عبدالله. *خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا*. تهران، بهرامی، ۱۳۴۴. ۶۴۲ ص.
- تفرشی حسینی، سید احمد. *روزنامه انقلاب مشروطیت و انقلاب ایران* (یادداشت‌های حاجی میرزا سید احمد تفرشی حسینی در سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ قمری به انضمام وقایع استبداد صغیر از نویسنده ای گمنام). به کوشش ایرج افشار. تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱. ۳۰۱ ص، مصور.
- تقی زاده، حسن. *زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده*. چاپ دوم، به انضمام اسناد، به کوشش ایرج افشار. تهران، ۱۳۷۲. ۹۹۴ ص.
- جانزاده، علی. *گردآورنده، خاطرات سیاسی رجال ایران: از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. تهران، ۱۳۷۱. دو جلد، ۱۰۸۴ ص.
- جودت، حسین. *یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت*.

- بی جا، جودت، ۱۳۵۱. ۲۸۸ ص.
- جورابچی، حاج محمدتقی. *حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد (وقایع تبریز و رشت، ۱۳۳۰-۱۳۲۶ هجری قمری)*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳. ۱۰۴ ص.
- خان ملک ساسانی، احمد. *یادبودهای سفارت استانبول*. تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۴. ۳۳۲ ص.
- دیوان بیگی، رضا علی. *سفر مهاجرت: ایران در نخستین جنگ جهانی*. تهران، بی ناشر، ۱۳۵۱. ۱۵۴ ص، مصور.
- دیوسالار، علی (سالار فاتح). *فتح تهران و اردوی برق: بخشی از تاریخ مشروطیت*. بی جا، بی ناشر، ۱۳۳۶. ۱۳۸+۱۵ ص.
- دانشور علوی، نورالله. *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری*. با توضیحات و حواشی و مقدمه حسین سعادت نوری. تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵. ۲۲۹ ص.
- دولت آبادی، علی محمد. *خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، لیدر اعتدالیون*. تهران، فردوسی و ایران و اسلام، ۱۳۶۲. ۱۹۹ ص.
- دولت آبادی، یحیی. *تاریخ معاصر یا حیات یحیی*. تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۲۸-۱۳۳۱. چهار جلد، ۳۵۹+۳۵۸+۳۶۹+۴۴۷ ص.
- دیوان بیگی، رضا علی. *سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی*. تهران، بی ناشر، ۱۳۵۱. ۱۵۴ ص.
- رابینو. *مشروطه گیلان از یادداشت های رابینو به انضمام وقایع مشهد در ۱۳۳۰ ه.ق.* به کوشش محمد روشن. رشت، کتابفروشی طاعتی، ۱۳۵۲. ۱۶۸ ص، مصور.
- رحیم زاده صفوی. *اسرار سقوط احمد شاه؛ خاطرات رحیم زاده صفوی*. به کوشش بهمن دهگان. تهران، بی ناشر، ۱۳۶۲. ۳۱۵ ص.
- سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله)، *ایران در جنگ بزرگ*. تهران، انتشارات ادیب، ۱۳۳۶. ۵۶۱ ص.
- سپهر، عبدالحسین خان. *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت های ملک المورخین*. با تصحیحات و توضیحات و مقدمه های دکتر عبدالحسین نوایی. تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸. ۳۲+۳۸۰+۲۰+۳۷۲ ص.
- سپهسالار تنکابنی، محمد ولیخان. *"یادداشت های سپهسالار"*، در *امیرعبدالصمد خلعتبری*. سپهسالار تنکابنی. به اهتمام محمد تفضلی. تهران،

- مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۲. صص ۲۲۱-۳۶۷.
- سردار اسعد بختیاری، جعفر قلی خان امیر بهادر. *خاطرات سردار اسعدبختیاری*. به کوشش ایراج افشار. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲. ۲۹۶ ص.
- سردار ظفر بختیاری. *یادداشت ها و خاطرات*، با مقدمه سیف الله وحیدنیا. تهران، یساولی ۱۳۶۲. ۳۳۱ ص.
- سیف پورفاطمی، نصرالله. *آئینه عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، جلد اول تا سال ۱۳۱۲*. لندن، نشر کتاب، ۱۳۶۸. ۷۱۸ ص.
- شریف کاشانی، محمد مهدی. *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ۳ جلد، سی و یک + ۹۹۷ ص.
- شهری، جعفر. *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم*. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۶۹. شش جلد، بیست و هشت + ۶۲۲ + ۷۴۸ + ۸۲۳ + ۵۱۲ + ۷۹۹ + ۸۴۱ ص.
- شیخ الاسلام، میرزا عبدالامیر. *دو سند از انقلاب مشروطه ایران*. تهران، انتشارات توکا، ۲۵۳۶. ۹۴ ص.
- صنعتی زاده کرمانی، عبدالحسین. *روزگاری که گذشت*. تهران، کتابخانه سخن، ۱۳۴۶. ۲۲۱ ص.
- ضمیری، میرزا اسدالله. *یادداشت های میرزا اسدالله ضمیری*. به کوشش برادران شکوهی. تبریز، نشر ابن سینا، ۱۳۳۶. ۱۵۱ ص.
- طاهر زاده بهزاد، کریم. *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*. تهران، چاپ دوم، اقبال، ۱۳۶۳. ۵۲۲ ص.
- ظهیرالدوله، میرزا علی (صفا علی). *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، ج ۱: *تاریخ صحیح بی دروغ*، یادداشت های دوران حکومت همدان، مکاتبات و تلگراف های حکومت های گیلان و مازندران و کرمانشاه. به کوشش ایرج افشار. [تهران]، انتشارات زرین، ۱۳۶۷. هشتاد و چهار + ۶۴۵ ص، مصوّر.
- غنی، قاسم. *یادداشت های دکتر قاسم غنی*. لندن، سیروس غنی، ج ۱، ۱۳۵۹. ۲۶۱ ص.
- فریدالملک همدانی، محمدعلی. *خاطرات فرید از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هـ ق*. گردآورنده مسعود فرید (قراگزلو). تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۴. ۵۲۴ ص + اسناد و تصاویر.
- فیروز، فیروزمیرزا (نصرت الدوله). *مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار*

- فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله). به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، دو جلد ۱۳۶۹-۱۳۷۰. ۱۸+۲۶۲ ص+ اسناد و تصاویر، ۱۹+۴۹۶ ص+ اسناد و تصاویر.
- فتحی، نصرت الله. دیدار همزم ستارخان. تهران، ۱۳۵۱. ۳۱۶ ص.
- فخرائی، ابراهیم. سردار جنگل. تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶. ۵۵۹ ص.
- کاظمی، پرویز. خاطرات ناتمام دکتر پرویز کاظمی، به کوشش فرهاد کاظمی. نیویورک، فرهاد کاظمی، ۱۹۹۵. ۱۵۷ ص.
- کحّال زاده، میرزا ابوالقاسم خان. دیده ها و شنیده ها (خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحّال زاده منشی سفارت امپراطوری آلمان در ایران در باره مشکلات ایران در جنگ بین الملل ۱۹۱۸-۱۹۱۴). به کوشش مرتضی کامران. تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳. ۴۸۴ ص.
- کسروی، احمد. زندگانی من (دوره کامل). مقدمه یحیی ذکاء. واشنگتن، شرکت کتاب جهان، ۱۹۹۰. ۳۴۳ ص.
- کوچکپور، صادق. نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین. به کوشش سید محمد تقی میرابوالقاسمی. رشت، نشر گیلکان، ۱۳۶۹. دوازده+ ۱۹۳ ص.
- گوهرخای، محمد باقر (امجدالواعظین تهرانی). گوشه ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران. تهران، مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۵. ۱۵۴ ص.
- گیلک، محمدعلی. تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی). رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۱. ۵۹۰ ص.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. مقدمه و تحشیه از محمود خلیل پور. اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷ و ۱۳۵۱. دو جلد ۵۴۳ ص.
- \_\_\_\_\_ انحلال مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور. اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱. ۳۰۰ ص.
- محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳. ۴۳۴ ص.
- مستشارالدوله، صادق. خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه یادداشت های تاریخی و اسناد سیاسی. به کوشش ایرج افشار. مجموعه اول، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱. ۳۴۴ ص.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه.

- تهران، کتابفروشی زوآر، سه جلد، ۱۳۴۳-۱۳۴۱. ۵۶۹+۷، ۵۴۸+۱۰، ۷۰۷+۷ ص.
- مسعود انصاری، عبدالحسین. *زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان*. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۹-۱۳۵۳. ۵ جلد: ۳۶۴، ۴۳۱، ۳۲۸، ۴۲۶، ۳۲۲ ص.
- منصف، محمدعلی. *امیر شوکت الملک علم، امیرقائن*. تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴. ۳۳۷ ص.
- ناصردفترروایی، ابراهیم. *خطرات و اسناد ناصر دفترروایی: انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل، دوره نا امنی خلخال*. به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی. تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳. ۴۰۶ ص.
- ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*. ۲ بخش، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۲. ۶۱۷+۷۰۰ ص، مصور.
- نظام السلطنه مافی، حسینقلی. *خطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی*. به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، حمید رام پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. سه جلد، ۹۲۶ ص.
- وحیدنیا، سیف الله. *خطرات و اسناد، شامل: نوشته ها و خطرات مستند تاریخی و اسناد و عکس های معتبر و منحصر*. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴. ۲۹۲ ص، مصور.
- \_\_\_\_\_ *خطرات و اسناد: مجموعه ای از خطرات خاطره نویسان نخبه و عکس ها و اسناد معتبر و منحصر*. تهران، وحید، ۱۳۶۷. ۲۴۱ ص.
- \_\_\_\_\_ *خطرات وحید، شامل گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران*. تهران، وحید، ۱۳۶۳. ۲ جلد، ۱۲۹۰ ص.
- \_\_\_\_\_ *خطرات سیاسی و تاریخی*. تهران، انتشارات فردوسی و انتشارات ایران و اسلام، ۱۳۶۲. ۴۸۲ ص.
- وکیل الدوله. *اسناد مشروطه (گزارش های وکیل الدوله)*. گرد آوری ابراهیم صفائی. تهران، کتابفروشی سخن، ۱۳۴۸. ۱۹۲ ص.
- هدایت، مهدی قلی (حاج مخبرالسلطنه). *خطرات و خطرات: توشه از تاریخ شش پادشاه و گوشه از دوره زندگی من*. تهران، شرکت چاپ رنگین، ۱۳۲۹. ۶۴۸ ص.
- همدانی، نادعلی. *پدوم ستاوخان*. تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۴۹. ۱۱۳ ص.
- پیرم خان. *از انزلی تا تهران*. به کوشش محمدحسین صدیق. تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۶. ۶۴ ص.
- یقیکیان، گریگور. *شوروی و جنبش جنگل، یادداشت های یک شاهد عینی*. به



کوشش برزویه دهگان. تهران، مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳. ۵۸۲ ص.

### ۳. خاطرات رجال عصر پهلوی

- آدمیت، تهمورس. گشتی برگزیده (خاطراتی از سفیرکبیر ایران در شوروی - آدمیت) ۱۹۴۵-۱۹۴۵. تهران، شرکت کتاب سرا، ۱۳۶۸. ۲۷۱ ص.
- آرامش، احمد. هفت سال در زندان آریامهر. زندگینامه و مقدمه از اسمعیل راین. تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۵۸. ۲۸۰ ص.
- \_\_\_\_\_ . خاطرات سیاسی احمد آرامش. به کوشش غلامحسین میرزاصالح. اصفهان، انتشارات جی، ۱۳۶۹. ۳۳۹ ص، مصوّز.
- ابتهاج، ابوالحسن. خاطرات ابوالحسن ابتهاج. به کوشش علیرضا عروضی. لندن، ابتهاج، ۱۳۷۰. دو جلد، ۹۰۰ ص، مصور.
- احمدی، اشرف. پنج سال در حضور شاهنشاه. تهران، بی ناشر، ۱۳۴۱. جلد اول، ۱۳۳ ص.
- ارسنجانی، حسن. یادداشت های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۳۱. چاپ دوم، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۶۶. ۹۳ ص، مصوّز.
- اسفندیاری بختیاری، ثریا. خاطرات ثریا. ترجمه موسی مجیدی. تهران، بی ناشر، بی تاریخ. ؟ ص.
- \_\_\_\_\_ ، با همکاری لوئی والانتین. کاخ تنهایی. ترجمه امیر هوشنگ کاوسی. تهران، البرز، ۱۳۷۰. ۳۸۲ ص.
- البصری، علی. یادداشت های اعلیحضرت رضا شاه کبیر در زمان ریاست الوزرای و فرماندهی کل قوا. ترجمه شهرام کریملو. تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، ۱۳۵۱. ۳۰۱ ص.
- الموتی، مصطفی. ایران در عصر پهلوی. لندن، ۱۳۶۷-۱۳۷۳. ۱۶ جلد:
- جلد اول: شگفتی های زندگی رضا شاه. ۴۴۷ ص، مصوّز؛
- جلد دوم: رضاشاه در تبعید. ۴۳۱ ص، مصوّز؛
- جلد سوم: بازیگران سیاسی از مشروطیت تا بحران ۵۷. ۵۲۷ ص، مصوّز؛
- جلد چهارم: پهلوی دوم در فراز و نشیب. ۵۵۱ ص، مصوّز؛
- جلد پنجم: بحران نفت و تروهای سیاسی و مذهبی. ۴۷۶ ص، مصوّز؛
- جلد ششم: ملی شدن صنعت نفت و زندگی پرماجرایی مصدق. ۴۸۵ ص، مصوّز؛

- جلد هفتم: کودتا یا ضد کودتا و دور دوم سلطنت. ۴۷۰ ص، مصور؛
- جلد هشتم: سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت. ۴۱۰ ص، مصور؛
- جلد نهم: جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران و سرنوشت رهبران حزب توده. ۵۵۲ ص؛
- جلد دهم: آریا مهر در اوج اقتدار. ۵۳۶ ص، مصور؛
- جلد یازدهم: جنگ قدرت در ایران و خطراتی از دوران نخست وزیری: دکتر اقبال، شریف امامی، دکتر امینی و علم. ۵۳۱ ص؛
- جلد دوازدهم: دولت های حزبی و حزب های دولتی. یادمانده هایی از دولت حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا. ۵۳۵ ص، مصور؛
- جلد سیزدهم: بحران در ۵۷ و وقایع مهم دوران نخست وزیری: دکتر آموزگار، مهندس شریف امامی و ارتشبد ازهراری ۵۱۶ ص؛
- جلد چهاردهم: آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت آخرین نخست وزیر شاه. ۵۶۴ ص، مصور؛
- جلد پانزدهم: روزشمار تاریخ و وقایع مهم عصر پهلوی، ۴۲۴ ص مصور.
- جلد شانزدهم: خطراتی از شاهان پهلوی و فهرست اسامی ۱۵ جلد. ۵۴۹ ص، مصور.
- اعزاز نیک پی، عزیزالله. تقدیر یا تدبیر: خطرات اعزاز نیک پی. تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۷. ۲۵۹ص.
- اعظام قدسی، حسین. کتاب خطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله. دو جلد. تهران، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹. ۸۳۸+۵۹۲ ص.
- امیر احمدی، احمد. خطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش غلامحسین زرگری نژاد. تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات و فرهنگی، ۱۳۷۳. ۷۱۶ ص، مصور.
- \_\_\_\_\_ اسناد نخستین سپهبد ایران. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳. ۴۱۴ ص.
- امیرطهماسبی، عبدالله. تاریخ شاهنشاهی پهلوی. تهران، بی ناشر، ۱۳۰۵. ۷۲۸ ص، مصور.
- امیرفیض. خطرات و ماجراهای وکیل دربار. تورانتو، امیر فیض، بی تاریخ. ۴۲۳ ص.
- امینی، علی. خطرات علی امینی نخست وزیر ایران (۴۱-۱۳۴۰). ویرایش حبیب لاجوردی. کمبریج، طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه

- دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۵. ۲۳۹ ص.
- انتظام، نصرالله. *خاطرات نصرالله انتظام: شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار*. به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی. تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. بیست و یک + ۲۳۰ ص.
- ایران پناه، محمود. *خاطرات وقایع نگاری یک پلیس: سیری در تاریخ معاصر ایران از سال ۱۳۰۰ تا خوداد ۱۳۵۸*. آمریکا (؟)، ایران پناه، ۱۹۹۱. ۶۷۸ ص.
- بختیار، شاپور. *خاطرات شاپور بختیار، نخست وزیر ایران (۱۳۵۷)*. ویراستار حبیب لاجوردی. [کمبریج]، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۶. ۱۵۵ ص.
- بزرگمهر، اسفندیار. *کاروان عمر: سرگذشت خود نوشت*. لندن، بی ناشر، ۱۳۷۲. ۴۲۳ ص.
- بیگلری، حیدرقلی. *خاطرات یک سرباز*. تهران، ستاد بزرگ، بررسی‌های تاریخی، ۱۳۵۰. ۲۰۳ ص.
- پهلوی، اشرف. *تسلیم ناپذیر*. بی جا، بی ناشر، ۱۹۸۴. ۲۳۱ ص.
- پهلوی، محمدرضا شاه. *ماموریت برای وطن*. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۵. ۱۷۶ ص.
- \_\_\_\_\_. *پاسخ به تاریخ*. بی جا، بی ناشر، بی تاریخ. ۳۱۳ ص.
- پیرنیا، باقر. *گذر عمر: یادى از گذشته ها*. لوس آنجلس، بی ناشر، ۱۳۶۵. ۱۳+۳۳۰ ص.
- ثابت، حبیب. *سرگذشت حبیب ثابت (به قلم خودشان)*. لوس آنجلس، ایرج و هرمز ثابت، ۱۹۹۳. ۲۹۱ ص.
- جهانبانی، امان‌الله. *خاطراتی از دوران درخشان رضا شاه، نبرد لشکرپازی و ساری داش*. تهران، بی ناشر، ۱۳۵۱. ۲۸۸ ص.
- ابوالمجد حجّتی. *عبور از عهد پهلوی: جلد اول، در گیرودار دو فرهنگ*. واشنگتن، بی ناشر، ۱۳۷۵. ۴۷۶ ص.
- حکیم الهی، هدایت‌الله. *با من به آرتش بیایید: از نظام وظیفه تا افسری*. تهران، بی ناشر، ۱۳۲۷. ۱۵۵ ص.
- حکمت، علی اصغر. *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*. تهران، سازمان انتشارات وحید، ۲۵۳۵. ۳۹۸ ص.
- درخشانی، علی اکبر. *خاطرات سرتیپ علی اکبر درخشانی از جنگ های گیلان و لرستان تا واقعه آذربایجان*. واشنگتن، خانواده درخشانی، ۱۹۹۴. ۵۶۵ ص.

- دشتی، علی. ایام محبس ۱۳۱۴-۱۳۱۵. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲. ص ۳۰۰.
- \_\_\_\_\_ پنجاه و پنج. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴. ص ۲۵۰.
- دها، سید حسین. یادداشت های عمر. لوس آنجلس، شرکت چاپ و انتشارات اقبال، ۷۱-۱۳۷۰. ۴ جلد، ۱۱۸۴ ص.
- راجی، پرویز. خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن. لندن، بی ناشر، ۱۳۶۲. ص ۳۴۶.
- رضا زاده شفق، صادق. خاطرات مجلس - دموکراسی چیست؟ تهران، روزنامه کیهان، ۱۳۳۴. ۲۱۴ ص.
- رضاشاه در خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی. به اهتمام غلامحسین میرزا صالح. تهران، طرح نو، ۱۳۷۲. دوازده+۶۰۲ ص، مصور.
- ریاحی، منوچهر. سراب زندگی: گوشه های مکتومی از تاریخ معاصر، زندگینامه منوچهر ریاحی. تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۱. جلد اول، ۵۸۴ ص.
- زنگنه، احمد. خاطراتی از مأموریت های من در آذربایجان (از شهریور ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵). تهران، انتشارات شرق، ۱۳۵۵. ۱۸۵+۶ ص.
- زهتاب فرد، رحیم. خاطرات در خاطرات. تهران، مؤسسه انتشاراتی ویستار، ۱۳۷۳. ۴۴۷ ص، مصور.
- ساعد مراغه ای، محمد. خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه ای. به کوشش باقر عاقلی. تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳. ۳۱۹ ص.
- ساوجبلاغی، اکبر. خاطراتی از رضا شاه کبیر. تهران، ۱۳۵۱. ۲۸۴ ص.
- سررشته، سرهنگ حسینقلی. خاطرات من (یادداشت های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰). تهران، نویسنده، ۱۳۶۷. ۱۴۰ ص.
- سنجر، فریدون. حاصل چهل سال خدمت (خاطراتی مجمل از پاره ای ناهنجاری تلخ درگذشته نیروی هوایی). تهران، پروین، ۱۳۷۰. ۳۱۹ ص، مصور.
- سیف پورفاطمی، نصرالله. آیینة عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، لندن، نشر کتاب، ۱۳۶۸، جبهه ملیون ایران، بی تاریخ. دو جلد، ۷۱۸+۳۲۰ ص.
- شاهرخ، کیخسرو. یادداشت های کیخسرو شاهرخ نماینده پیشین مجلس شورای ملی (از دوره دوم تا یازدهم). به کوشش جهانگیر اشیدری. تهران، ۱۳۵۵. ص ۳۰۲.
- صدراالاشراف، محسن. خاطرات صدراالاشراف. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.

۵۶۲ ص.

- صفایی، ابراهیم. *پنجاه خاطره از پنجاه سال*. تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱. ۳۱۸ ص.
- \_\_\_\_\_. *چهل خاطره از چهل سال*. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳. ۳۲۵ ص.
- \_\_\_\_\_. *خاطره های تاریخی*. تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۸. ۲۲۴ ص.
- \_\_\_\_\_. *رضا شاه کبیر در آیینة خاطرات، به انضمام زندگینامه*. پیشگفتار مهرداد پهلبد، مقدمه مهرداد مزین. لوس آنجلس، مزین، ۱۳۶۵. ۴۶۴ ص، مصور.
- صمیمی، مینو. *پشت پرده تخت طاووس*. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۶۸. ۲۷۶ ص.
- عاقلی، باقر. *ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰*. تهران، علمی، ۱۳۶۸، ۳۴۳ ص.
- \_\_\_\_\_. *خاطرات یک نخست وزیر، دکتر احمد متین دفتری*. تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱. ۴۷۹ ص.
- عبده، جلال. *چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان*. ویرایش و تنظیم از مجید تفرشی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸. دو جلد، ۱۱۵۲ ص.
- علم، امیراسدالله. *یادداشت های علم*. ویرایش و مقدمه مشروحی در باره شاه و علم از علینقی عالیخانی. واشنگتن، کتابفروشی ایران، ۱۹۹۲-۱۹۹۵. جلد یکم: سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸؛ جلد دوم: سالهای ۱۳۴۹-۱۳۵۱؛ جلد سوم: سال ۱۳۵۲، ۴۱۳+۴۲۴+۳۷۸ ص.
- عضدقاجار، ابونصر. *بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آنان همراه با خاطرات نگارنده، بتزدا (مریلند)*، کتابفروشی ایران، ۱۹۹۶. ۵۳۴ ص، مصور.
- غنی، قاسم. *یادداشت های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی*. لندن، ۱۹۸۰-۸۴ جلد: ۱-۴: ۲۶۱+۲۹۸+۳۰۷+۱۹۸، ج. ۵-۸: ۳۲۸+۱۰۱+۴۵۲+۳۲۸، ج. ۹-۱۲: ۸۳۱+۷۴۸+۶۵۲+۴۶۴ ص.
- فرخ، مهدی. *خاطرات سیاسی فرخ*. به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷. ۱۰۲۷+۱۶ ص.
- فردوست، حسین. *خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (جلد اول ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)*. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹. ۷۰۸ ص.
- قره باغی، عباس. *حقایق در باره بحران ایران*. بی جا، بی ناشر، بی تاریخ.

- ۵۲۲ ص. - کسروی تبریزی، احمد. *زندگانی من* (دوره کامل). مقدمه یحیی ذکا. واشنگتن، شرکت کتاب جهان، ۱۹۹۰. ۳۴۳ ص.
- گلشائیان، عباسقلی. «یادداشت های عباسقلی گلشائیان»، در *یادداشت های دکتر قاسم غنی*، به کوشش سیروس غنی، ج ۱۱، لندن، ۱۹۸۴، صص ۵۱۷-۶۵۱.
- مازندی، یوسف. *ایران ابر قدرت قرن*. به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ویراستار خسرو معتضد. تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳. ۲۲۳ ص.
- مجد، محمدعلی. *گذشت زمان: خاطرات محمدعلی مجد*، *فطن السلطنه*. تهران، بی ناشر، ۱۳۵۷. ۵۱۳+۹ ص.
- مسعود انصاری، احمدعلی، من و خاندان پهلوی. تنظیم و نوشته محمد برقی و حسین سرفراز. سن خوزه، کالیفرنیا، انتشارات توکا، ۱۹۹۲. ضمانت، ۳۱۶ ص.
- مسعود انصاری، عبدالحسین. *زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان*. تهران، ابن سینا، ۱۳۴۹-۱۳۵۱. ۳۶۴+۴۳۱+۳۲۸+۴۲۶+۳۲۲ ص.
- مشفق کاظمی، مرتضی. *روزگار و اندیشه ها*. تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰. دو جلد، ۲۳۲+۴۶۰ ص.
- مشیر، مرتضی. *خاطرات الهیار صالح*. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴. ۳۵۲ ص.
- مصور رحمانی، غلامرضا. *کهنه سرباز: خاطرات سیاسی و نظامی*. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶. ۵۸۹ ص.
- نراقی، احسان، *از کاخ شاه تا زندان اوین*. ترجمه سعید آذری. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲. ۵۱۸ ص.
- نامدار، احمد. *سلام، جناب سفیرکبیر*. تهران، بی ناشر، ۱۳۴۳. ۱۱۱ ص.
- والی زاده، اسمعیل، *خاطره ها* (خاطره هایی از رضا شاه). تهران، مرکز تحقیقات، ۲۵۳۵. ۴۴۸ ص + اسناد.
- وکیلی، علی. *داور و شرکت مرکزی*. تهران، اطاق بازرگانی تهران، ۱۳۴۳. ۱۱۴ ص.
- وثوق، احمد. *داستان زندگی: خاطراتی از پنجاه سال تاریخ معاصر: ۱۳۴۰-۱۲۹۰*. تهران، بی ناشر، بی تاریخ. ۱۶۸ ص.
- هاشمی، منوچهر. *داوری: سخنی درکاورنامه ساواک*. لندن، انتشارات ارس،

۱۳۷۳. ۶۴۳ ص.

- هدایت، مهدی قلی (حاج مخبرالسلطنه). *خاطرات و خطرات: توشه از تاریخ شش پادشاه و گوشه از دوره زندگی من*. تهران، شرکت چاپ رنگین، ۱۳۲۹. ۶۴۸ ص.

#### ۴. خاطرات رهبران و کادرهای جنبش های چپ

- آوانسیان، اردشیر. *خاطرات اردشیر آوانسیان از حزب توده ایران، ۱۳۲۰-۱۳۲۶*. کلن، انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۳۶۹. ۳۳۹ ص.

- احمدی اسکویی، مرضیه. *خاطراتی از یک رفیق (یادداشت های چریک فدائی خلق مرضیه احمدی اسکویی)*. بی جا، سازمان چریک های فدائی خلق ایران، ۱۳۵۴. ۲۱۶ ص.

- اسحق زاده، ستوان علی اکبر. *خاطرات یک افسر ایرانی در زلفار پاریس، فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی، فرانسه، ۱۳۵۵*. ۱۰۸ ص+ اسناد.

- اسکندری، ایرج. *خاطرات سیاسی*. به کوشش علی دهباشی. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸. ۷۴۳ ص.

- اعتماد زاده، زرتشت. *از خواب تا بیداری*. تهران، انتشارات نیل، ۱۳۵۶. ۱۰۰ ص.

- افتخاری، یوسف. *خاطرات دوران سپری شده، خاطرات و اسناد یوسف افتخاری: ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹*. به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی. تهران، فردوسی، ۱۳۷۰. ۲۷۸ ص.

- بقیعی، غلامحسین. *انگیزه: خاطرات سرگرد غلامحسین بقیعی*. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳. ۴۴۹ ص.

- بنوعیزی، علی. *در باره سیاست و فرهنگ: در گفتگو با شاهرخ مسکوب*. پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳. ۲۱۳ ص.

- به آذین، م. ا. (محمود اعتماد زاده). *از هردری... زندگینامه سیاسی-اجتماعی*. تهران، جامی، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲ دو جلد، ۱۵۲+۲۵۴ ص.

\_\_\_\_\_ *مهمان این آقایان*. تهران، انتشارات نیل، ۱۳۴۹. ۲۱۹ ص.

- پیشه‌وری، جعفر. *یادداشت های زندان، بی جا، بی ناشر، بی تاریخ*. ۱۵۰ ص.

- تفرشیان، ابوالحسن. *قیام افسران خراسان*. تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۶۷.

۲۰۸ ص.

- جهان‌شاه لو افشار، نصرت الله، ما و بیگانگان: سرگذشت. بخش یکم، بی جا، بی ناشر، ۲۵۴۱. ۳۸۱ ص.
- خامه‌ای، انور. *خاطرات سیاسی*. تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲. ۱۰۹۱ ص.
- خان‌بابا تهرانی، مهدی. *نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با مهدی تهرانی*. به کوشش حمید شوکت. ساربروکن (آلمان)، ۱۳۶۸. دو جلد، ۶۷۲ ص.
- دهقانی، اشرف. *حماسه مقاومت: خاطرات رفیق اشرف دهقانی*. چاپ دوم، سازمان‌های جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخش خاورمیانه)، ۱۳۵۳. ۲۲+۲۴۸+۷ ص.
- زرکار، یوسف. *خاطرات یک چریک در زندان*. بی جا، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، ۱۳۵۶. ۱۷۳ ص.
- سپهری، ایرج. *خاطرات ایرج سپهری (از جبهه نبرد فلسطین)*. چاپ دوم بی جا، نشر آهنگ، ۱۳۵۳. ۹۱ ص.
- شفایی، احمد. *قیام افسران خراسان و سی و هفت سال زندگی در شوروی*. تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۵. ۳۱۸ ص.
- شوکت، حمید. *تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)*. ساربروکن (آلمان)، نشر بازتاب، ۱۳۷۲. دو جلد، ۵۸۲+۷۹۸ ص، مصوّر.
- طبری، احسان. *کژواک: خاطراتی از تاریخ حزب توده*. تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶. ۳۷۵ ص.
- عباسی، روح آله. *خاطرات یک افسر توده ای، ۱۳۳۰-۱۳۳۵*. ساربروکن، انتشارات فرهنگ، ۱۹۸۹. ۴۴۷ ص.
- علوی، بزرگ. *پنجاه و سه نفر*. تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷. ۲۴۲ ص.
- فیروز، مریم. *خاطرات مریم فیروز "فرمانفرماتیان"*. تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳. ۲۰۹ ص، مصوّر.
- کشاورز، فریدون. *من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را*. چاپ سوّم، لندن، انتشارات روزنامه جبهه، ۱۳۶۱. ۱۶۶ ص.
- کشاورز، کریم. *چهارده ماه درخارک: یادداشت های روزانه زندانی*. تهران، انتشارات پیام، ۱۳۶۳. ۳۳۴ ص.
- کیانوری، نورالدین. *خاطرات نورالدین کیانوری*. تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه و انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱. ۶۸۷ ص، مصوّر.



- کی مرام، منوچهر. *وقتی بالا*. بی جا، شباویز، ۱۳۷۴. ۵۰۶ ص.
- لاهوتی، ابوالقاسم. *شرح زندگانی من*. بی جا، بی ناشر، بی تاریخ، ۱۳۶ ص.
- [ این خاطرات جعلی به وسیله سازمان سیا تالیف و در واشنگتن به چاپ رسید و مقارن با کودتای ۲۸ مرداد در تهران منتشر شد].
- ملکی، خلیل. *خاطرات سیاسی*. بامقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان. چاپ دوم، هانور، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران، ۱۳۶۰. ۵۲۳ ص.
- نظری غازیانی، ح. *گماشتگی های بدفرجام*. انتشارات مردامروز، ۱۳۷۱. ۱۷۹ ص.

## ۵. خاطرات رهبران و هواداران نهضت ملی

- افراسیابی، بهرام. *خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی*. تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶. ۳۶۲ ص.
- امیرعلایی، شمس الدین. *چند خاطره سیاسی*. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰. ۴۹۲ ص، مصور، نمونه سند.
- \_\_\_\_\_ *خاطرات من در یادداشت های پراکنده و پاسخ فرمایشات ذرر بار جناب آقای حسین مکی*. تهران، دهخدا، ۱۳۶۳. ۴۹۴ ص.
- \_\_\_\_\_ *خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران*، تهران، بی ناشر، ۱۳۵۷. ۲۲۹ ص.
- \_\_\_\_\_ *در راه انقلاب و دشواری های مأموریت من در فرانسه*. تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۶۲. ۵۱۱ ص.
- بختیار، شاپور. *یک رنگی*. ترجمه مهشید امیرشاهی، پاریس، بی ناشر، ۱۳۶۱. ۳۰۷ ص.
- \_\_\_\_\_ *خاطرات شاپور بختیار، نخست وزیر ایران (۱۳۵۷)*. ویراستار حبیب لاجوردی، [کمبریج]، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۶. ۱۵۵ ص.
- بزرگمهر، جلیل. *خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق*. تهران، انتشارات ناھید، ۱۳۷۳. ۴۱۹ ص، مصور.
- \_\_\_\_\_ *رنج های سیاسی دکتر محمد مصدق؛ یادداشت های جلیل بزرگمهر*. به کوشش عبدالله برهان. تهران، انتشارات روایت، ۱۳۷۰. شش+۲۲۴ ص.
- سررشته، حسینقلی. *خاطرات من (یادداشت های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)*.

- تهران، نویسنده، ۱۳۶۷. ۱۴۰ ص.
- جعفری، جواد. *یادمانده های دوشنبه*. به کوشش دکتر نرسی جعفری. گلن الین، ایلینوی، نرسی جعفری، ۱۳۶۸. ۱۹۸ ص.
- حجازی، مسعود. *رویدادها و داوری ها: ۱۳۳۹-۱۳۲۹*. *خاطرات مسعود حجازی از جبهه ملی، حزب زحمتکشان ملت ایران، حزب نیروی سوم و فراندم، کودتای ۲۸ مرداد، بررسی مسئولیت دکتر مصدق، نهضت مقاومت ملی*. ج ۱ تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵. مصور، ۷۹۹ ص.
- سنجابی، کریم. *امیدها و ناامیدی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی*. لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸. ۴۶۷ ص.
- سیف پور فاطمی، نصرالله. *آیینة عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران*. ج ۱، لندن، نشر کتاب، ۱۳۶۸؛ ج ۲، لندن، جبهه ملیون ایران، بی تاریخ. ۷۱۸+۱۲۱+۳۲۰ ص.
- صالح، اللمیاری، *زندگی نامه، جلد اول*. شنیده و نوشته خسرو سعیدی. تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۶۷. ۲۳۵ ص.
- صولت قشقائی، محمد ناصر. *سال های بحران: خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقائی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲*. به تصحیح نصرالله حدادتی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶. ۵۵۱ ص.
- مکی، حسین. *خاطرات سیاسی حسین مکی*. تهران، انتشارات ایران و علمی، ۱۳۶۸. ۶۳۱ ص.
- ملکی، خلیل. *خاطرات سیاسی*. با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان. هانور، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران، ۱۳۶۰. ۵۲۳ ص.
- مصدق، غلامحسین. *در کنار پدرم، مصدق: خاطرات دکتر غلامحسین مصدق به انضمام مذاکرات منتشر نشده دکتر مصدق با وزارت خارجه آمریکا*. ویرایش و تنظیم غلامرضا نجاتی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹. ۹۲۲ ص.
- مصدق، محمد. *تقریرات مصدق در زندان (یادداشت شده توسط سرهنگ جلیل بزرگمهر)*. به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات فرهنگ ایرن زمین، ۱۳۵۹. ۱۸۰ ص.
- \_\_\_\_\_. *خاطرات و تألمات مصدق*. با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار. لندن؟، هواداران جبهه ملی ایران خارج از کشور، ۱۳۶۵. ۴۱۶ ص.
- مصور رحمانی، غلامرضا. *کهنه سرباز: خاطرات سیاسی و نظامی*. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶. ۵۸۹ ص.

## ۶. خاطرات علما و رهبران و هواداران نهضت های اسلامی

- اسدآبادی (افغانی)، جمال الدین. *خاطرات سید جمال الدین افغانی*. به کوشش محمد پاشا مخزومی، ترجمه مرتضی مدرس‌سی چهاردهی. تبریز، بنگاه دین و دانش، ۱۳۲۸. ۹۶ ص.
- بازرگان، مهدی، *انقلاب ایران در دو حرکت*. چاپ سوم، تهران، مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۶۳. ۲۵۶ ص.
- بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شعبه اصفهان. *گزارشی از حماسه پانزده خرداد در اصفهان به روایت خاطرات*، به همراه بحث سیری در سوابق خاطره نویسی در ایران. اصفهان، ۱۳۷۱. ۱۲۰ ص.
- بنی صدر، ابوالحسن. *روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد*. تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹. چهار جلد، ۲۰۵+۲۳۲+۱۵۸+۱۴۲ ص.
- بهلول، محمدتقی. *خاطرات سیاسی بهلول با فاجعه مسجد گوهرشاد*. تهران، مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۰. ۳۰۰ ص.
- پسندیده، مرتضی. *خاطرات آیت الله پسندیده*. به کوشش محمد جواد مرادی‌نیا. تهران، مؤسسه انتشارات سوره، بی تاریخ. ۱۵۳ ص.
- خلخالی، صادق. *خاطرات در تبعید یا نقش استعمار در کشورهای جهان سوم*. تهران، انتشارات راه امام، ۱۳۵۹. جلد اول، ۱۸۷ ص.
- دوانی، علی. *امام خمینی در آئینه خاطره ها*. تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۳. ۱۷۹ ص.
- \_\_\_\_\_ *خاطرات من از استاد شهید مطهری*. تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲. ۱۰۶ ص.
- رازی، محمد. *آثار الحجة یا تاریخ و دائرة المعارف حوزه علمیه قم*. قم، کتابفروشی برقی ۱۳۳۲. جلد اول، ۱۳۲ ص.
- سرگذشت های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، به روایت جمعی از فضلا. تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۸. مجموعه ۶ جلدی در یک جلد: ۱۵۲+۱۵۴+۱۵۹+۱۷۴+۱۶۹+۱۶۵ ص.
- عراقی، مهدی. *ناگفته ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی*. به کوشش محمود مقدسی. مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰. ۲۹۰ ص.

- عسکری راد، ح. خاطره هایی که از شهید رجایی به یاد دارم. تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱. ۱۴۶ ص.
- علوی طباطبائی، محمدحسین. خاطرات زندگی آیت الله بروجردی. تهران، ۱۳۴۱. ۲۰۵ ص.
- غفاری، هادی. خاطرات هادی غفاری. تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴. ۴۵۲ ص.
- فارسی، جلال الدین. زوایای تاریک. تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث، ۱۳۷۳. ۵۷۱ ص.
- قیام حماسه آفرینان قم و تبریز و دیگر شهرهای ایران. مجموعه ۳ جلدی، بی جا، بی ناشر، بی تاریخ (?). (۱۳۵۷). ۱۲۹+۴۶+۱۰۷ ص.
- محمدی ریشمهری، محمد. خاطرات سیاسی: ۶۶-۱۳۶۵. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۶۹. ۲۷۳ ص، مصور.
- نجفی قوچانی. سیاحت شرق یا زندگینامه و سفرنامه آقا نجفی قوچانی به قلم خودش. به اهتمام و تصحیح ر.ع. شاکری. مشهد، چاپخانه طوس، ۱۳۵۱. ۶۸۴+۱۵ ص.
- نوغانی، حسین. خاطرات زندگانی آیه الله سیواری. با همکاری نادری. مشهد، گوتنبرگ، ۱۳۴۶. ۱۱۵ ص.
- یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش ها در آخرین روزها. تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۸. ۳۲۵ ص.

## ۷. خاطرات نویسندگان و هنرمندان و فرهنگیان

- آل احمد، جلال. سنگی بر گوری. بتزدا (مربلند)، کتابفروشی ایران، ۱۳۶۹. ۹۳ ص.
- \_\_\_\_\_ . یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات. تهران، انتشارات رواق، ۱۳۶۳. ۵۴ ص.
- اقتداری، احمد. کاروان عمر: خاطرات سیاسی فرهنگی هفتاد سال عمر. تهران، ۱۳۷۲. ۳۸۶ ص.
- امیرشاهی، مهشید. در حضر. لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۸۷. ۴۲۸ ص.
- \_\_\_\_\_ . در سفر. لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۴. ۳۸۳ ص.

- باغچه بان، جبار. *زندگینامه جبار باغچه بان* (بنیانگزار آموزش ناشنویان در ایران به قلم خودش). تهران، مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۶. ۱۹۱ ص.
- باستان، نصره الله. *افسانه زندگی*. تهران، چاپ شرق، ۱۳۴۴. ۲۵۰ ص.
- بخرد، مظفر. *بیست و چهارسال خدمت فرهنگی و دانشگاهی*. تهران، بی ناشر، ۱۳۳۹. ۱۴۰ ص.
- بنوعزیزی، علی. *در باره سیاست و فرهنگ: در گفتگو با شاهرخ مسکوب*. پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳. ۲۱۳ ص.
- به آذین، م. ا. (محمود اعتماد زاده). *از هردری... زندگینامه سیاسی-اجتماعی*. تهران، جامی، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲. دوجلد، ۲۵۴+۱۵۲ ص.
- \_\_\_\_\_. *مهمان این آقایان*. تهران، انتشارات نیل، ۱۳۴۹. ۲۱۹ ص.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه*. تهران، ج ۱، (بی ناشر)، ۱۳۲۳؛ ج ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳. ۴۱۷+۳۸۲+۲۲ ص.
- بهمن بیگی، محمد. *بخارای من، ایل من* (مجموعه داستان). تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۸. ۳۴۸ ص.
- \_\_\_\_\_. *اگر قره قاچ نبود* (گوشه ای از خاطرات). تهران، انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۴. ۲۰۹ ص.
- جمالزاده، محمدعلی. *لحظه ای و سخنی با سید محمدعلی جمالزاده*. ویرایش و تنظیم فنی و یادداشت‌ها مسعود رضوی. تهران، شرکت همشهری، ۱۳۷۳. ۵۰۳ ص.
- جودت، حسین. *یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت*. بی جا، جودت، ۱۳۵۱. ۲۸۸ ص.
- حائری، عبدالهادی. *آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو*. تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲. ۵۵۲ ص.
- حکمت، علی اصغر. *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*. تهران، سازمان انتشارات وحید، ۲۵۳۵. ۳۹۸ ص.
- حکیم الهی، هدایت الله. *با من به آرتش بیایید: از نظام وظیفه تا افسری*. تهران، بی ناشر، ۱۳۲۷. ۱۵۵ ص.
- حکیم فر، عبدالله. *خاطرات یک نویسنده*. لوس آنجلس، انجمن سخن، بی تاریخ، ۳۸۳ ص.
- خامه ای، انور. *چهار چهره: خاطرات و تفکرات در باره نیمایوشیچ صادق هدایت*.

- غلامحسین نوشین و دبیح بهروز. تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۸. ۲۳۲ ص.
- خطیبی، پرویز. *خاطراتی از هنرمندان*. به کوشش فیروزه خطیبی. لوس آنجلس، انتشارات بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی، ۱۳۷۳. ۵۷۱ ص، مصور.
- خلیلی عراقی. *خاطرات سفر آذربایجان و کردستان*. چاپ دوم، تهران، بی ناشر، ۱۳۲۸. ۴۸۵ ص.
- دانشور، سیمین. *غروب جلال*. تهران، رواق، ۱۳۶۰. ۴۸ ص.
- درودی، ایران. *در فاصله دو نقطه*. تهران، نشر نی، ۱۳۷۴. ۲۶۱ ص.
- دشتی، علی. *ایام محبس ۱۳۱۴-۱۳۱۵*. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲. ۳۰۰ ص.
- \_\_\_\_\_. *پنجاه و پنج*. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴. ۲۵۰ ص.
- دولت آبادی، محمود. *دیدار بلوچ*. تهران، انتشارات پیوند / انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶. ۷۵ ص.
- دهخدا، علی اکبر. *خاطرات دهخدا از زبان دهخدا*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران، کتاب پایا، نشر گستره، ۱۳۶۹، ۶۱ ص.
- رحمانی، ابوالقاسم. *خاطرات یک معلم*. تهران، انتشارات آسیا، ۱۳۳۸. ۲۶۴ ص.
- رشیدی، شمس الدین، سوانح عمر. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ۱۵۹ ص.
- زندمقدم، محمود. *حکایت بلوچ*. دو جلد، تهران، زند مقدم، ۱۳۷۰. ۵۵۵+۳۹۴ ص.
- سیاسی، علی اکبر. *گزارش یک زندگی*. جلد اول، لندن، ۱۳۶۶. ۳۱۱ ص.
- شهری، جعفر. *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم*. ۶ جلد، چاپ دوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹. بیست و هشت+۶۲۲+۷۴۸+۸۲۳+۷۹۹+۵۱۲ ص.
- شیخ الاسلام، علی. *رنسانس ایران: دانشگاه ملی و شاه*. لوس آنجلس، بی ناشر، ۱۳۶۹. ۳۲۰ ص.
- صدیق، عیسی. *یادگار عمر*. چهار جلد: تهران، ج ۱، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۰؛ ج ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵؛ ج ۳، کتابفروشی دهخدا، ۱۲۵۳؛ ج ۴، کتابفروشی دهخدا، ۲۵۳۶. ۲۵۰+۴۴۲+۳۵۲+۳۴۸ ص.
- \_\_\_\_\_. *چهل گفتار در باره سالگردهای تاریخی، یادبود دانشمندان معاصر و تاریخ فرهنگ ایران*. تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۲. ۳۸۷ ص.
- صفری، نجفقلی. *خاطرات یک نویسنده آشنا*، به اهتمام سیف الله وحیدنیا.

- تهران، بی‌ناشر ۱۳۴۸. ۳۸۵ ص.
- علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر. تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷. ۲۴۲ ص.
- قاضی، محمد. خاطرات یک مترجم. تهران، نشر زنده رود، ۱۳۷۱. ۴۵۰ ص.
- مازندی، یوسف. ایران ابر قدرت قرن. به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ویراستار خسرو معتضد. تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳. ۷۲۳ ص.
- مشفق کاظمی، مرتضی. روزگار و اندیشه ها. تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰. دو جلد، ۲۳۲+۴۶۰ ص.
- مشفق همدانی، مرتضی. خاطرات نیم قرن روزنامه نگاری. لوس آنجلس، مؤلف، ۱۳۷۰. ۴۲۷ ص.
- ملاح، مهرانگیز. بی بی خانم استرآبادی و افضل وزیری، مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان، از زبان خانم افضل وزیری. ویراستار، افسانه نجم آبادی. شیکاگو، انتشارات نگرش و نگارش زن، ۱۳۷۵. ۱۳۹ ص.
- نصیری فر، حبیب اله. مردان موسیقی سنتی و نوین ایران. جلد یکم، تهران، کتابخانه سنائی، بی تاریخ. ۵۳۶ ص.
- یغمائی، حبیب. خاطرات حبیب یغمائی از روزگار مجله نویسی. به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۷۲. ۲۱۱ ص.

## ۸. خاطرات زنان

- امیرشاهی، مهشید. در حضر. لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۸۷. ۴۲۸ ص.
- \_\_\_\_\_ در سفر. لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۴. ۳۸۳ ص.
- تاج السلطنه، خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. شانزده+۱۱۷ ص.
- دانشور، سیمین. غروب جلال. تهران، رواق، ۱۳۶۰. ۴۸ ص.
- درودی، ایران. در فاصله دو نقطه. تهران، نشر نی، ۱۳۷۴. ۲۶۱ ص.
- سرشار، هما. در کوچه پس کوچه های غربت. دو جلد، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۲. ۳۵۴+۳۷۶ ص.
- فیروز، مریم. چهره های درخشان. تهران، ۱۳۵۸. ۲۶۷ ص.
- \_\_\_\_\_ خاطرات مریم فیروز "فرمانفرماتیان". تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.

۲۰۹ ص، مصور.

- ملاح، مهرانگیز. بی بی خانم استرآبادی و افضل وزیری، مادر و دختری از پیشکامان معارف و حقوق زنان، از زبان خانم افضل وزیری. ویراستار، افسانه نجم آبادی. بی جا، انتشارات نگرش و نگارش زن، ۱۳۷۵. ۱۳۹ ص.

## ۹. خاطرات اقلیت های قومی و دینی

### خاطرات اقلیت های قومی:

- بهمن بیگی، محمد. بخارای من ایل من، (مجموعه داستان). تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۸. ۳۴۸ ص.
- \_\_\_\_\_ امر قره قاچ نبود (گوشه ای از خاطرات). تهران، انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۴. ۲۰۹ ص.
- جاوید، سلام الله. گوشه ای از خاطرات نهضت ملی آذربایجان. تهران، بی ناشر، ۱۳۵۸. ۷۵ ص.
- خاماچی، بهروز. اوراق پراکنده از تاریخ تبریز. تبریز، انتشارات مهد آزادی، ۱۳۷۲. ۳۷۸ ص.
- خلیلی عراقی. خاطرات سفر آذربایجان و کردستان. چاپ دوم، تهران، بی ناشر، ۱۳۲۸. ۴۸۵ ص.
- دولت آبادی، محمود. دیدار بلوچ. تهران، انتشارات پیوند / انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶. ۷۵ ص.
- زند مقدم، محمود. حکایت بلوچ. دو جلد، تهران، زند مقدم، ۱۳۷۰. ۵۵۵+۳۹۴ ص.
- سردار ظفر بختیاری. یادداشت ها و خاطرات. با مقدمه سیف الله وحیدنیا. تهران، انتشارات یساوولی، ۱۳۶۳. ۳۳۱ ص.
- سردار اسعد بختیاری. خاطرات سردار اسعد بختیاری (جعفرقلی خان امیربهدار). به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲. ۲۹۶ ص.
- صولت قشقایی، محمد ناصر. سال های بحران: خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲. به تصحیح نصرالله حدادی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶. ۵۵۱ ص.
- فتاح قاضی، خلیل. سالهای اضطراب. ارومیه، مرکز نشر فرهنگ و ادبیات



- کردی، ۱۳۷۰. ۴+۱۳+۵+۱۱۸. ص.  
 - قاضی، محمّد. **خاطرات یک مترجم**. تهران، نشر زنده رود، ۱۳۷۱. ۴۵۰ ص.  
 - ناهید، عبدالله. **خاطرات من**. به اهتمام احمد قاضی. تهران، ۱۳۶۲.

### خاطرات اقلیت های دینی:

#### آرامنه:

- هوسپیان، هوسپ. **حماسه بیوم**. به قلم آندره آموریان، ترجمه هرایر خالاتیان. تهران، چاپ خوشه، ۱۳۵۴. ۷۱۷+۵۶ ص.  
 - پیرم خان. **از انزلی تا تهران**. به کوشش محمد حسین صدیق. تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۶. ۶۴ ص.  
 - ملیک هوسپیان، واشوش. **خاطرات پراکنده**. به اهتمام ژرف ملیک هوسپیان. تهران، هوسپیان، ۱۳۵۱. ۱۸۰ ص.  
 - یقیکیان، گریگور. **شوروی و جنبش جنگل، یادداشت های یک شاهد عینی**. به کوشش برزویه دهگان. تهران، مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۲. ۵۸۲ ص.

#### زرتشتیان:

- شاهرخ، کیخسرو. **یادداشت های کیخسرو شاهرخ نماینده پیشین مجلس شورای ملی (از دوره دوم تا یازدهم)**. به کوشش جهانگیر اشیدری. تهران، ۱۳۵۵. ۳۰۲ ص.

#### یهودیان:

- سرشار، هما. **در کوچه پس کوچه های غربت**. دو جلد، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۲. ۳۵۴+۳۷۶.  
 - مشفق همدانی، مرتضی. **خاطرات نیم قرن روزنامه نگاری**. لوس آنجلس، مؤلف، ۱۳۷۰. ۴۲۷ ص.

#### بهائیان:

- آیتی، عبدالحسین. **کشف الحیل**. ۳ جلد، تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۰۷. ۲۴+۳۲۸+۲۶۸+۲۲۰ ص.  
 - اصدق، روحا، یک عمر، یک خاطره. **نگارش لامعه خدادوست**. حیفا، بی ناشر، ۱۳۶۶. ۶۴ ص.

- افروخته، یونس. *خاطرات نه ساله عکا*. لوس انجلس، انتشارات کلمه، ۱۹۸۳. ۸+۵۶۴ ص.
- ثابت، حبیب. *سرگذشت حبیب ثابت (به قلم خودشان)*. لوس انجلس، ایرج و هرمز ثابت، ۱۹۹۳. ۲۹۱ ص.
- عزیززی، عزیزالله. *خاطرات جناب عزیزالله عزیززی یا تاج وهاج*. بی جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۰. ۸+۵۰۵ ص، مصور.
- ممتازی، نورالدین. *خاطرات نه روزه*. دهلی نو، مؤسسه چاپ و انتشار مرآت ۱۹۹۵. ۱۳۴ ص.
- مهتدی، فضل الله. *خاطرات صبحی درباره بهائیکری*. چاپ سوم، تبریز، سروش، ۱۳۴۴. ۲۴۶ ص، مصور.

### ۱۰. بررسی و تحلیل خاطرات

- امیرخسروی، بابک. *نقدی بر خاطرات نوالدین میانوری*. دو دفتر، سن کلود (فرانسه)، ۱۳۷۲، ۱۳۷۴. ۱۰۹+۱۰۲ ص.
- بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شعبه اصفهان. *گزارشی از حماسه پانزده خرداد در اصفهان به روایت خاطرات*، به همراه بحث سیری در سوابق خاطره نویسی در ایران. اصفهان، ۱۳۷۱. ۱۲۰ ص.
- پهلوان، چنگیز. «نگاهی گذرا به خاطرات نویسی در ایران» در زمینه ایران شناسی. تهران، به نگار، ۱۳۷۰. صص ۱۵-۱۴.
- حکیمی، محمود. *سیری در خاطرات سیاسی رجال ایران*. تهران، نشر پیدایش، ۱۳۷۱. ۱۷۶ ص.
- *زنده رود؛ فصلنامه فرهنگ، ادب و تاریخ*. ویژه خاطره نویسی (حاوی چند بررسی و کتابنامه خاطرات ایرانی). شماره ۱۱-۱۰، بهار ۱۳۷۴.

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (مهرشید امیرشاهی)

۶۸۲

کاوه احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی رضا نصر

کتاب های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه ها و نظرها

۷۱۵

کتاب ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

## نقد و بررسی کتاب

محمد رضا قانون پرور\*

### دائی جان ناپلئون

Iraj Pezeshkzad

*My Uncle Napoleon*

Translated by Dick Davis

Washington, D.C. Mage Publishers, 1996

درسال های بعد از جنگ جهانی دوم از کمتر رمانی می توان نام برد که توانسته باشد توجه عموم، یعنی هم طبقه تحصیل کرده و کتاب خوان و هم عامه مردم، را در ایران به اندازه رمان **دائی جان ناپلئون** اثر ایرج پزشکزاد به خود جلب کرده باشد. شاید عبارتی که رمان پزشکزاد بر محور آن دور می زند عبارت "زیر سر انگلیسی هاست" که ایرانیان عموماً با آن آشنا هستند. عبارتی که در قرن بیستم میلادی گناه هرنوع پیش آمد سیاسی، اجتماعی و حتی شخصی را، به حق یا به ناحق، به گردن انگلیسی ها می اندازد. در این جا به بحث درباره ریشه های تاریخی، سیاسی و اجتماعی این اعتقاد نیازی نیست زیرا

\* استاد زبان و ادبیات فارسی و تطبیقی در دانشگاه تکزاس در آستین.

مترجم توانای **دائی جان ناپلئون** در مقدمه خود تا آن جا که لازم است برای خواننده انگلیسی زبان به ریشه یابی و توضیح پرداخته است. آن چه جالب است این که پزشک‌زاد با خلق شخصیت **دائی جان ناپلئون** با دیدی انتقادی و طنز آمیز به جامعه ایران می نگرد، فضای فرهنگی و اجتماعی دوره بخصوصی از تاریخ ایران را به تصویر می کشد، درحرف ها، حرکات، طرز زندگی و اعتقادات هموطنانش به تأمل می نشیند و خواننده ایرانی را نیز به تأمل وامی دارد. البته همانطور که منتقدان در این مورد گفته اند، با این که نویسنده **دائی جان ناپلئون** درحقیقت سعی دارد ایرانیان را از بعضی تعصب ها و کج بینی های موجود در جامعه ایران آگاه کند تا شاید در صدد رفع آنها برآیند، در بسیاری از موارد این کوشش نتیجه معکوس داشته است. مثلاً مشغولیت ذهنی **دائم دائی جان ناپلئون**، که همه چیز را "زیر سر انگلیسی ها" می پندارد، برای بعضی بصورت سندی گویا برای اثبات تعصبات خودشان به کار می رود.

یکی از دلایل موفقیت رمان **دائی جان ناپلئون** را در ایران باید در ملموس بودن شخصیت های آن جستجو کرد. گرچه آدم های رمان پزشک‌زاد تا حد زیادی کاریکاتورهائی از آدم های اجتماع ایران در طبقه و دوره معینی هستند، و این بخصوص در شخصیت **دائی جان ناپلئون** جلوه بیشتری دارد، با این وجود چه بسا بتوان نمونه هائی از اسدالله میرزا، شمسعلی میرزا، دوستعلی خان، عزیزالسلطنه، دکتر ناصرالحکما، شیرعلی و حتی مش قاسم را در اغلب خانواده ها یافت.

یکی دیگر از رازهای موفقیت رمان پزشک‌زاد خصوصیتی است که در آن وجود دارد و در ادبیات فارسی این سده کمتر به چشم می خورد و آن دید طنز آمیز نویسنده نه فقط در قالب آفرینش شخصیت ها بلکه در ایجاد فضای داستانی و صحنه پردازی ها است. از این نظر **دائی جان ناپلئون** جای ویژه ای در میان تعداد انگشت شمار آثار طنز آمیز داستان نویسان معاصر ایران مانند محمدعلی جمال زاده، صادق هدایت و مهشید امیرشاهی دارد. این ویژگی شاید علت اصلی موفقیت سریال تلویزیونی «**دائی جان ناپلئون**»، ساخته ناصر تقوایی باشد، که در حقیقت شهرت پزشک‌زاد را از دایره محدود کتاب خوانان در ایران فراتر برد و به میان عامه مردم شهرهای بزرگ و کوچک رساند.

در مورد ترجمه پرفسور دیویس ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد. نخست این که بطورکلی رمان هائی از این دست اغلب ویژگی های فرهنگی و بومی دارند و از همین رو ترجمه آن ها، آنگونه که قابل فهم در زبان ها و

فرهنگ های دیگر باشد، نیازمند آشنائی گسترده مترجم با زمینه های فرهنگی مربوط به اثر مورد نظر در زبان اصلی است. به همین علت مترجمین به برگردانیدن چنین رمان ها به زبان های دیگر، بخصوص در فرهنگ های نسبتاً ناهمگون، تمایل چندانی ندارند. ولی مترجم رمان پزشکزاد در این کار موفق بوده است. این موفقیت از این نظر قابل تحسین است که برخلاف روش بسیاری از ترجمه ها، که در آن ها مترجم بیشتر به منظور قابل فهم کردن اثر در زبان دیگر مقادیری از اصل را حذف و یا به آن اضافه می کند یا مطالب را تغییر می دهد و در نتیجه فقط بازتابی کم رنگ از اثر اصلی در ترجمه دیده می شود، ترجمه دیک دیویس از یک طرف ترجمه ای است وفادار به اصل فارسی و از طرف دیگر دارای روانی لازم برای خواننده انگلیسی زبان. دیگر این که دیک دیویس نه فقط در باز آفرینی شخصیت ها و ویژگی های زبانی هریک موفق بوده بلکه توانسته است آهنگ روایت رمان را از زبان فارسی به انگلیسی منتقل کند بطوری که برای خواننده ای که به هر دو زبان آشنائی کامل دارد روشن است که سبک و صدای ویژه پزشکزاد و راوی داستان تا آن جا که ممکن است در ترجمه انگلیسی محفوظ مانده. در مقام مقایسه می توان جمله نخستین کتاب را مثال زد که در نظر اول جمله ای ساده به نظر می رسد ولی درحقیقت نمونه گویائی از آهنگ زبان راوی و در عین حال سبک و طنز پزشکزاد است:

«من یک روز گرم تابستان، دقیقاً یک سیزده مرداد، حدود ساعت سه و ربع کم بعد از ظهر عاشق شدم.»

ترجمه دیویس از این جمله به این صورت است:

"One hot summer day, to be precise one Friday the thirteenth of August, at about a quarter to three in the afternoon, I fell in love."

در ترجمه انگلیسی این جمله جنبه های سبک فارسی آن با دقت قابل تحسینی مراعات شده آن گونه که نه فقط طنز جمله فارسی و ترتیب ارائه زمانی با اصل فارسی منطبق است بلکه عبارت "عاشق شدم"، که با قرار گرفتن در آخر جمله فارسی مؤکد است و شاید خواننده را غافلگیر می کند، به همان صورت در ترجمه انگلیسی آمده است. از این مهم تر دقت مترجم است در برگردان

"سیزده مرداد" که در این مورد ماه مرداد در متن فارسی در واقع تأکید دیگری است برگرمی تابستان که به جای آن مترجم ماه اوت را انتخاب کرده و به جای تبدیل "سیزده مرداد" به "چهارم اوت" همان "سیزده اوت" را انتخاب کرده است چون در جمله بعد راوی به ما می‌گوید «تلخی‌ها و زهر هجری که کشیدم بارها مرا به این فکر انداخت که اگر یک دوازدهم یا یک چهاردهم مرداد بود، شاید این طور نمی‌شد.» این جمله اهمیت حفظ عدد سیزده را مشخص می‌کند. افزون بر این، گرچه عدد سیزده برای انگلیسی‌زبانان نیز عدد نامیمونی است، مترجم با اضافه کردن لغت "جمعه" این معنی را واضح تر می‌کند چون در فرهنگ انگلیسی‌زبانان «جمعه سیزدهم»، در دید خرافی، بدشگون انگاشته می‌شود.

بدون شک اگر منقدهی بخواهد مته به خشخاش بگذارد می‌تواند با مقایسه لغت به لغت و جمله به جمله متن اصلی این رمان و برگردان انگلیسی آن لغزش‌های قابل اغماضی را متذکر شود. ولی اغلب ایراداتی که چنین منقدهی می‌تواند به ترجمه انگلیسی رمان *داتی جان ناپئون* بگیرد ممکن است به اختلاف سلیقه او با مترجم مربوط شود. البته هر مترجمی که دست برآتش ترجمه دارد می‌داند که در ترجمه رمانی که بیش از چهارصد صفحه حجم دارد وجود لغزش‌ها غیرقابل اجتناب است. مهم آن است که مترجم *داتی جان ناپئون* حال و هوای کلی رمان پزشک‌زاد را با همه تلخی و شیرینی حوادث و رنگارنگی شخصیت‌هایش به انگلیسی منتقل کرده بدون آن که از متن فارسی تخطی کند و اگر به یاد آوریم که تعداد ترجمه‌های رمان‌های فارسی به زبان انگلیسی هنوز بسیار محدود است، دوستداران زبان و ادبیات فارسی باید از پروفیسور دیویس، که به عنوان یکی از زبردست‌ترین مترجمین آثار ادبیات کلاسیک ایران شناخته شده است، سپاسگزار باشند و شروع کار او را در ترجمه آثار و بخصوص رمان‌های معاصر ایران به او خوش آمد گویند و در انتظار ترجمه‌های دیگر او از داستان‌های نویسندگان ایران باشند.



## فروخته کوثر\*

## هنر و تیغ

## قلم در دست مهشید امیرشاهی

مهشید امیرشاهی

درسفر

شرکت کتاب

لوس آنجلس، ۱۳۷۵

با نوشته‌های امیرشاهی در دوران دانشگاه آشنا شدم. زمانی که نه او نگران یافتن «رشته‌های تازه موی سفید» (نقل از پشت جلد کتاب دو سفر) در گیسوانش بود و نه من گمان می‌بردم که موی سیاه را پایانی سپید به دنبال باشد. در آن زمان دوستی دو جلد از مجموعه قصه‌های امیرشاهی را در باغچه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به دستم داده و گفته بود: «فوری بخوان تا زنجیره دست گشتن‌ها به هم نخورد». زود دریافتم که این نصیحت را حاجتی نبوده است چه شیرینی و دلچسبی داستانها کنار گذاشتن آنان را ناممکن می‌کرد. نثر امیرشاهی روان بود و قصه‌هایش همگی حکایت‌هایی آشنا. گویا من هم آدم‌های داستانهای او را می‌شناختم و یا خود یکی از آنها بودم. امیرشاهی به قول خودش بیشتر «ازدنیای کودکی» خود سخن می‌گفت و دوران نوجوانیش. در طنز شیرین و ساده قصه‌هایی چون «بوی پوست لیمو»، «بوی شیر تازه»، «خورشید زیر پوستین آقاجان»، «مجلس ختم زنانه»، «اسم‌گزاری بچه سیمین»، هم مسئله مرگ بود و هم زندگی، عرق ملی، جدائی و آشفتگی‌های خانوادگی که به قول او خودش را در «زمینه اش» داشت و آنچه به داستان‌های امیرشاهی جذابیت می‌داد نزدیکی

\* مدرس زبان فارسی در دانشگاه بیل.

خویشتن و "خود" نویسنده بود با خویشتن و "خود" خواننده. از این رو خواننده با گوینده داستان همداستان گشته و چنین می پنداشت که با خواندن نوشته های امیرشاهی بخشی از خاطرات خویشتن را مرور کرده است. اما همچون سال های سپری شده که از خود چیزی جز شباهی از خاطرات باقی نمی گذارند خاطرة این داستان ها نیز، نظیر تصویری درمه، فقط به صورت نام مجموعه سار بی بی خانم در گذشته من گم گردید. درمیان قصه ها اما، یکی جای خود را برای همیشه در خاطر من حک کرد. امیرشاهی با قصه پُرشور و خاطر نشین «آغا سلطان کرمانشاهی» خود یکی شد و در ذهن من به عنوان داستان نویسی توانا باقی ماند. امیر شاهی نمی دانست که روزی او هم چون آغا سلطان کرمانشاهی ندای هجران خویش را سر خواهد داد.

دیدار امیرشاهی سالها بعد در امریکا دست داد. هنگامی که به دعوت بنیاد پژوهش های زنان به بوستون آمده بود تا درباره کتاب دو سفر که در آن زمان هنوز به نگارش و پیرایشش مشغول بود سخن بگوید. در این فاصله در حضر او را خواننده و از تحول نثر و قدرت قلم او درعجب شده بودم. طنز شیرین نوجوان جای خود را به قلمی وقاد و محارب داده بود. در حضر روایت شخصی امیرشاهی از انقلاب ایران محسوب می شود. وجود نویسنده در آن کتاب، چه به علم و چه ناخودآگاه، در دو صورت ظاهر می شود. صورت اول ناظری را میماند که همچون دوربینی بدون داوری آنچه را از مقابل چشمانش می گذرد برنوار خام می نگارد. توصیف میدان ژاله پس از واقعه کشتار (ص ۲)، رفتن شاه (ص ۱۲۲)، جشن و سرورهای خیابانی پس از عزیمت شاه (ص ۱۲۳)، ورود آیت الله خمینی (ص ۱۴۰) نمونه هائی از وقایع نگاری نویسنده است. اما امیرشاهی در صورت دوم خویش گوینده ای است که ابائی از صدور حکم تکفیر دیگران ندارد. وی آنچه را می پندارد و بر آن مستقیم است با صراحت و خشم بیان می کند. اما از آنجا که سر همدلی با کسی را ندارد، در هر دو صورت خویش، چه ناظر و چه گوینده، همواره جدا از دیگران و به صورت سوم شخص غایب باقی می ماند. وصف امیرشاهی از حالات درونی خویش در پیشگفتار در حضر نمایانگر وجوه مختلف نویسنده و کشمکش درونی اوست.

گاه همه حال مجازی می نماید، گاه همه چیز حقیقی جلوه می کند. گاه با دنیا قهرم، گاه در جنگ. گاه تحمل خود را ندارم، گاه تاب دیگران را. گاه در جمع احساس تنهائی دارم، گاه در خلوت تصور ازدحام. گاه می خواهم همه چیز را فراموش کنم، گاه نمی خواهم هیچ

چیز را به خاطر نسپرده بگذارم. گاه خشم بر من غالب است، گاه شرم، گاه ترس راه نفسم را می گیرد، گاه بغض. گاه ناظم، گاه بازیگر، گاه تسلیم، گاه عصیانگر. گاه می گویم بمانم و ببینم، گاه می خوام بعیرم و ندانم.

امیرشاهی ماند و دید و سرانجام تقریباً همزمان با "گروگان گیری" با چمدانی نیمه خالی که فقط ۱۲ کیلو وزن داشت و تعجب برمی انگیخت (درحضر، ص ۴۲۵) و بار خاطراتی که با هیچ وزنه ای سنجیدنی نبود، ایران را ترک کرد تا شرح در حضر را در روزهای سفر خویش بنویسد.

اما حال نویسنده به بوستون آمده بود تا از در سفر بودن بگوید. وی قطعاتی پراکنده از کتاب در سفر را برای جمع خواند. برخی چون قطعه «تاجی»، که حال سرآغاز کتاب گشته است، اشک بر بعضی دیدگان جوشانید و برخی چون قطعه «عقب نشینی» غلغله ای از خنده در تالار افکند. عده ای از تلخی کلام او در رنج شدند و عده ای از بی پروائی او در بیان صریح عقاید درعجب گروهی نیز او را کینه جو و متعصب خواندند و من که هم گوارائی احساس او در قطعه «تاجی شوری اشک را به کامم کرده بود و هم تلخی و شیرینی طنز او خنده و زهرخند برلبانم آورده بود، در انتظار ماندم تا در سفر از چاپ به درآید و صورت نهائی عقاید این سفر کرده را ببینم.

کتاب در سفر، در ۳۸۳ صفحه، شامل ۳۶ بخش، یک پیشگفتار و یک پیگفتار است. پیشگفتار و پیگفتار هردو شکوه دل امیرشاهی است و در میان این دو شکوه نویسنده روایت زندگی افراد مختلف را جای داده است. محک سنجش افراد در این روایات میزان سر سپردگیشان به شاپور بختیار است و البته بر سیاق آن که «خوش بودگر محک تجربه آید به میان»، تعداد کسانی که از بوته این امتحان سربلند بیرون می آیند بس معدود است و لذا می توان گفت که اکثر افراد در دادگاه روایت نویسی امیرشاهی مطرود گشته اند.

این مجموعه را باید از جنبه های هنر و راه و رسم نویسندگی، نثر و بالاخره غایت و مقصود نویسنده مورد بررسی قرار داد. آغاز کتاب با "تاجی" است. "تاجی" تاجی احمدی است. همان تاجی احمدی که مسافران دیار غریب از روزهای رادیو ایران به خاطرش دارند. تاجی احمدی با صدای گرمش، داستانسرایی های شیرینش و شوخیهایش. اما آغاز کتاب با حیات وی نیست که با مرگ اوست. امیرشاهی با پایان زندگی تاجی و به خاک سپردن او در سفر خود را می آغازد و با مرگ و به خاک سپردن "خان" یعنی شاپور بختیار روایت

سفر را به پایان می‌برد. بدین ترتیب "خان" که نامش در طول کتاب همواره حاضر است تنها پس از غیبت خویش در کتاب حضور پیدا می‌کند. در میان روایت این دو مرگ نویسنده از زندگانی سخن می‌گوید، که آشکارا در نظر او حیاتی کم از مردگان داشته‌اند. از همان جمله نخستین «روزی که تاجی را به خاک سپردیم، من بسیاری از زندگان را هم خاک کرده بودم» (ص ۱۱) نویسنده بیانیۀ تلخ خود را در باب سایر همسفران دیار غریب صادر می‌کند و «مجلس ختم» زنانه و مردانه آنان را نیز برگزار می‌کند. خواننده این سطور از همین سرآغاز به وضوح در می‌یابد که نویسنده کتاب را سرمهری با این جلای وطن‌گفتگان نخواهد بود. اما امیرشاهی مهر تاجی را به دل دارد و در این روز به خاکسپاری او می‌کوشد تا خاطره تاجی را برای خویش زنده نگاه دارد. در طول راه قبرستان گوینده قصه سعی دارد یکی از شوخی‌های تاجی را که تکه تکه به ذهنش می‌آید شکل بخشد و به «کمک زنده کردن اداها و صدای تاجی داستان را به همان شیرینی که خودش تعریف می‌کرد» دوباره در خاطر بنشانند (ص ۱۱) ولی موفق نمی‌شود. با این شگرد بکر نویسنده تاجی را مرادف خاطرات گذشته قرار می‌دهد و به خاک سپردن او را وداع با گذشته می‌داند. شوخی تاجی ابهامی هم از بازی روزگار و شوخ طبعی فلک دارد که گذشته را این چنین حاضر و در عین حال دور از دسترس ساخته است.

امیرشاهی با همین سرآغاز احاطه خود را بر فن نویسندگی آشکار می‌کند. تاجی و معصومیت او، که همچون گذشته رایحه ای روح افزا دارند، اگرچه هر از گاه از بن خاطرات به مشام می‌رسند، قابل لمس نیستند و دست نایافتنی می‌نمایند. از این روست که نویسنده با ظرافت تمام، جا به جا از نام تاجی همچون نکستی از خاکی که بدان تعلق داشته و همچون شمیمی از وطنی که جلای آن کرده است بهره می‌جوید و نام تاجی را در طول تمام کتاب می‌پراکند. در لحظات گمگستگی هم راوی داستان یاد تاجی و «شوخی تاجی» را، که همواره طنینی گنگ و درعین حال آشنا دارد، به خاطر می‌آورد. در صفحه ۲۸ امیرشاهی وقایع زندگی در غربت را چنین وصف می‌کند:

همه اتفاقات و آدم‌ها در ذهن من حکم شوخی تاجی را پیدا کرده‌اند. آغاز و انجامشان، آمدن و رفتنشان چندان روشن نیست. هیچ کدام تمامیت و کلیتی ندارند. همه بریده‌هایی از تصاویری هستند که چون جفت هم نمی‌نشینند، چشم انداز را هرگز کامل عرضه نمی‌کنند.

در بخشی که به نام «سمین» و در باره یکی از نویسندگان به قولی «متعهد» و «مستول» و «توده ای» (ص ۲۴۵)، که آثارش امیرشاهی را، حتی قبل از نوجوانی هم «ملول» می کرده، نگاشته است (ص ۲۴۶) می نویسد: «دیگر حرف ها و حاضرین و حوادث آن شب هم چون پژواک هایی کم نوا، اشباحی بی صورت و خوابهایی فراموش شده در ذهنم مانده است - چون شوخی تاجی بی سرانجام» (ص ۲۴۶). در «جن زدگی» طغیان خاطرات نویسنده را به زمان پیشین می برد و یاد آخرین سفرش از ایران را زنده می سازد. در این جا گذشته و حال و سیر حوادثی که این دو را به هم مرتبط می کرده است با زیبایی تمام همچون «سینه ریز» گسیخته ای وصف می شود که دیگر نخی دانه های پراکنده اش را به هم نمی پیوندند و «مثل شوخی غضنفر تاجی فقط پاره پاره» (ص ۳۲۹) بر ذهن می نشیند. در پیشگفتار در حضر هم امیر شاهی گاه «اتفاقات را چون حلقه های زنجیری به هم پیوسته» دیده بود و گاه آنها را چون «دانه های تسبیحی» از هم گسسته دانسته بود. همان پیوستگی و گسستگی و همان سیر بین حقیقت و مجاز در این کتاب نیز به صورت شوخی پاره پاره و بی سرانجام تاجی جلوه گر می شود. شوخی روزگار دامنه حوادث را از هم می گسلد و امیرشاهی با هنرمندی این رشته گسیخته را با شوخی تاجی به بند درمی آورد و بدین صورت بدان ربطی هرچند نامرتبط می بخشد.

اما زندگی و مرگ تاجی به معنی زیستن، نازیستن و در تبعید زیستن هم هست. امیرشاهی مرگ و تبعید را دو صورت از یک مسئله می داند و از این روست که آغاز و انجام کتاب را با مرگ آزمین می کند. در نظر او «تبعید فقط در لحظاتی به طور کامل جلوه گر می شود» (ص ۱۲) و «این جلوه کامل» در واقع تنها «با مرگ یک تبعیدی دیگر» است که به اذهان خطور می کند و «هیچ واقعه ای» بیش از این «بقیه تبعیدیان را به فکر غربت نمی اندازد - به فکر زندگی در غربت و مردن در غربت» (ص ۱۲). در پایان کتاب و با مرگ «خان» نیز مجدداً به تبعید اشاره می شود. امیرشاهی که هنگام به خاک سپردن «خان» در رنجی جان فرساست چنین می گوید:

تبعید مجموعه ای است از امیدهای بریاد رفته، تاسیدن های مداوم، دردهای بی درمان، و فقط کینه در لحظاتی که امکان بروز می یابد، دیگر احساس ها را گنگ جلوه می دهد و تا زمانی که می باید مسکن ناآرامی هاست. و هیچ چیز بیش از ظلمی که به یک تبعیدی رفته است کینه دیگر تبعیدیان را شعله ور نمی سازد. (ص ۳۶۸)

با تکیه بر همین کینه است که هنگام مرگ خان نویسنده بار دیگر ناقوس مرگ زندگان را هم به صدا در میآورد و می نویسد:

روزی که خان را به خاک سپردیم، جز رفتگان همه بودند و آنهایی که نیامده بودند هم از جمله رفتگان به شمار می آمدند. (ص ۳۶۷).

اما نثر پیشگفتار و پیگفتار کتاب که در واقع حدیث آرزومندی نویسنده است همچون زمزه ای لطیف، گوشنواز و دل انگیز است. در پیشگفتار چنین می نویسد:

هرنوبهار، دور از وطنی که در دلم جا دارد و در هیچ جعبه ای نمی گنجد، بیش از هرچیز به یاد رنگارنگی بنفشه های حاشیه باغچه ها هستم و به یاد زلالی رنگ خوشه های ااقیا و یاس های بنفش که در لبه دیوار به کوچه سرریز میشود، به یاد رنگ جسور بوته های ارغوان و شاخه های یاس زرد که درکنار هم به شعله های آتش میمانست، به یاد لطافت رنگ شکوفه های سفید و صورتی درختان میوه که هم شرم داشت و هم غرور. . . (ص ۸)

و پیگفتار را چنین زیبا می آغازد:

من در تبعید گاه بی آفتابم، در انزوای اطاق دل گرفته ام که پنجره اش بر هیچ شاخه درختی سبز، یا گوشه آسمانی آبی باز نمی شود، به صدای بلند با خودم حرف می زنم، فقط به این منظور که پژواک کلمات فارسی را دوباره بشنوم. (ص ۳۷۹)

درطنز زیبایی خود در قسمتی دیگر از کتاب، درباره همین پژواک زبان به شیرینی چنین می گوید:

گاه در کویی، بازاری، گذری به آنها [ایرانیان ناشناس] بر می خوردم و بخشی از گفتگوهایشان را- بدون آنکه بخواهم و بی آنکه کنجکاو باشم- می شنیدم. با آنکه غالباً مشک این عطاران غش داشت و ساز این نوازندگان بدکوک بود. (ص ۲۱۱).

نثر زیبایی او را در وصف آب و هوای دیار غریب بدان هنگام که هنوز تازه از ره رسیده است می خوانیم:

پائیز زیباترین فصل پاریس است. لااقل همه چنین می گویند، اما برای من این شهر بی فصل است. خط روشنی میان خزان و تابستان و بهار و زمستانش نیست. یکی زود از راه می رسد و دیگری دیر نمی باید. به آفتابش امیدی نیست و از بارانش گزیری. (ص ۳۳۳).

در لطافت کلام امیرشاهی درمان "بی فصلی" پاریس تنها با خاطره فصل های وطن ممکن می شود.

من اگر از فصل آگاه بودم برای این بود که هنوز هوای تهران را با خود داشتم، وگرنه آسمان پاریس همان آسمان سربی و ابری و آشنای همیشگی بود. هوا بار باران داشت و اگر در طول روز خورشید خودی نشان داده بود در زمان ورود من دیگر غروب کرده بود. (همانجا).

باهمین توصیف امیرشاهی حدیث دور از وطنانی را ساز می کند که همچون او بقایشان بسته به دوام خاطرات گذشته است. سرنوشت به جبر روزگار نوشته آن آشنایان دیار غریب را که با آنان سرلطف دارد با کلامی موجز و زیبا وصف می کند:

آنهایی که ترک وطن گفته بودند به چهارگوشه جهان قلاب سنگ شده بودند، به شمالی ترین نقطه اروپا یا به جنوبی ترین منطقه آفریقا. شوق دیدار و آرزوی سلامت این دسته را هم داشتم. باز همراه نگرانی، منتهمی دلشوره ها از نوعی دیگر بود. شب شامی دارند و بر سر بامی؟ (ص ۱۳۵)

قدرت ایجاز او را در کلام طنز آمیزش هم به خوبی می بینیم. در بخشی که «شورا» نام گرفته است با یک جمله روابط افراد را رسم می کند:

بقیه اعضاء هیئت وزرا، به سبک شمس وزیر و قمر وزیر، در یمین و یسار خان بودند. با این تفاوت که دیگران همه آنها را قمر وزیر به شمار می آوردند. (ص ۵۳).

از سخنرانی کورس «روشنفکر مدعی و همه فن حریف پاریس نشین» چنین یاد می کند:

صحبتی که آن روز درباره حافظ کرد، یک رشته نقل قول بود از نامداران جهان، مثل سر انشاهای دوران دبیرستانی برای گشودن در هربحثی کلید بود. (۱۵۷).

و در همانجا با یک اشارت که «من بی نام و نشان به جایگاه بزرگان رفتم که تکیه‌گاهی نداشت»، هم از گزاف‌گویی آن دوست سخن گفته است و هم از آسیب‌پذیری مسند و مصدر. در جای دیگر با شعر دوستی ایرانیان از در شوخی به درآمده و به زبانی شیرین چنین می‌گوید:

شعر در میان تبعیدیان ایرانی جای خالی بسیاری چیزها را پر می‌کند. گاه در محافل به جای تخمه و پسته مصرف می‌شود، گاه در بحث به عنوان جواب دندان شکن می‌آید، گاه در جلسات برمسند استدلال می‌نشیند. (ص ۸۸).

اما تلخی و تیزی کلام همواره حاکم است. در بخشی که «هیئت وزرا و جمع دیپلمات‌ها» نامیده است، عضوی از اعضای "نهضت" را چنین وصف می‌کند:

صدارتی شباهتی به اسب آبی داشت، شاید به خاطر منخرین گشاد و نمایانش. شاید هم به دلیل ضخامت یک پارچه اندامش، کوتاهی دست و پا و کوچکی گوش‌هایش. هرگز به سفارت کشورهای اروپائی نرسیده بود، از مالک خاورمیانه‌ای هم که در مأموریت دیده بود چیز دندانگیری دستگیرش نشده بود. دلیل حضور صدارتی در شورا و وجودش در دستگاه سیاسی روشن نبود، جز آنکه نهضت روز به روز به کشتی نوح شبیه‌تر می‌شد و لازم بود که از همه حیوانات نمونه‌ای در خود داشته باشد. (ص ۸۷).

امیرشاهی پیکره‌سازی چیره دست است ولی گل مردمان در دست او به قهر سرشته است. دلیل این قهر بر سر دو نفر بیش از همه سنگینی کرده است و این دو تن "لی لی پوت" ها هستند که تشخیصشان با کلمات "مادینه" و "ترینه" ممکن گشته است. در خیل مسافران پاریس اولین کسانی که با تیغ قلم نویسنده از پا در می‌آیند اینان هستند. امیرشاهی در هجو آنان تا بدانجا پیش می‌رود که از اشارت آشکار به هویت آنان هم حذر نمی‌کند و بدین ترتیب از راه و رسم قلمزنی به دور می‌فتد. به‌راستی مراد او از این کار چیست؟ چرا نویسنده در شبیه‌سازی و شبیه‌نمایی شخصیت‌ها تا بدانجا پیش می‌رود که بشخص هویت افراد را برای خواننده آسان سازد؟ آیا قصد نویسنده این است که کتاب به صورت شب چره‌ای نظیر همان "تخمه و پسته‌ای" که خود بدان اشارت کرده بود درآید تا محافل غربتیان بدون حرف شب‌نمانند و هرکس بتواند با جستجو در صورت مسخره دیگری وقت خود را بگذراند؟ نویسنده در اینجا با دور شدن از ساحت طنز، خواننده را در مقابل این معضل می‌گذارد که اگر صورتکی را



که از افراد در این کتاب ساخته شده را باید با حقیقت ایشان نزدیک دانست پس غیبت "خان" زمیانه را هم شاید باید در واقع "غفلت" خان زمیانه به حساب آورد. خواننده در اینجا خود را محق میدانند که پرسد آیا خانی که اعتقادش بر این بوده که «تنها کارزار از پیش باخته مصاف ناداده است» (ص ۳۶۶) به راستی می خواسته است با این چنین قشونی که ظاهراً جز "بادمجان دورقاب چینی" (ص ۵۲) صف آرائی دیگری نمی دانسته اند، وارد میدان نبرد شود؟ اگر نوشته نویسنده سند باشد باید چنین انگاشت که در میان مشیران خان تنها "مشار" اهل "بازیگری" نبوده است (همانجا) و گرنه دیگران همه افرادی جاه جو و فرصت طلب بوده اند. اما همین مشار هم به قول نویسنده تنها "از بد حادثه" پایش به میدان کشیده شده بوده است (همانجا). لذا خانی که خود اعضای شورای خویش را انتخاب کرده بود (ص ۱۲۸) و کسانی را، که در زمان دولت مستعجلش کرسی وزارت نداشتند، به نوائی رسانیده بود (ص ۵۵)، در واقع یا به انتخاب افراد صدیق اعتقادی نداشته و یا از دور و برخویش غافل بوده است. پس خواننده می ماند و این پرسش که «آش به این شوری هم بود و "خان" هرگز نفهمید؟»

نویسنده با غایب نگاه داشتن خان از صحنه آشکارا بر این سؤال چشم می پوشد و در عوض با تیغ قلمی که با آتش خشم آبدیده گشته است، به سوزاندن خشک و تر می پردازد. بدین ترتیب خشم و کینه نه تنها "مسکن ناآرامی های" (ص ۳۶۸) او می گردد بلکه همچون سپری او را از دید خواننده مخفی می کند و از او ناظری غایب می سازد که از دور دستی بر آتش دارد. تنها پرسش روش کتاب گله از بی فرجامی روزگار از هم گسیخته است که در آخر کتاب هم باز در قالب "شوخی تاجی" عنوان می شود. در مراسم به خاکسپاری "خان" نویسنده از کسی به نام سلیمان می پرسد:

«شوخی تاجی رو بلدی؟»

سلیمان با استیصال نگاهم کرد. نگاهی که جواب نداشت و پُر از پرسش بود:

«غضنفر؟ تاجی؟ کدوم شوخی؟»

از بابک سؤال کردم: «تو چی یادت میاد؟»

بعد از همه جمع خواستم: «کی شوخی روشنیده؟ من الان چند ساله میخوام تیکه های این داستانو کنار هم بذارم تا کامل بشه ولی نمیشه. هیچ کسم نیست کمکم کنه.»

این داستان تکه تکه کامل ناشدنی همان داستان غم هجر "دیار" آشناست - دیاری

که از همان زمان آغاز در حضور برای او غریب گشته بود. در مویه غریبانه پایان کتاب که شاه جمله این نوشته است امیرشاهی حدیث آرزومندی خویش را برای آخرین بار سر می دهد:

آنجا به من تعلق دارد. . . به من که نه ادعای مسلمانی دارم و نه بضاعت مستضعفی، به من که ایرانی‌ام.

کاوه احسانی\*

### مرزهای ایران امروز

Keith McLachlan (ed.)  
*The Boundaries of Modern Iran*  
 New York, St. Martin's, 1994  
 150 pages

کتاب حاضر اولین مطالعه جامعی است که منحصرأ درباره جغرافیای سیاسی مرزهای ایران تدوین شده. این کتاب کوتاه شامل یک مقدمه و ۹ مقاله است که به ترتیب تاریخچه و تحول تاریخی حدود و خطوط مرزی ایران و کشورهای همسایه را طی دو سده اخیر بررسی و تحلیل می کند. نویسندگان کتاب، به استثناء محمدحسن گنجی، یکی از پیش کسوتان جغرافیای مدرن در دانشگاه تهران، و عباس ملکی، معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، بقیه از اساتید و محققین دانشگاه لندن می باشند که در یک سمینار مشترک در دسامبر ۱۹۹۱ در لندن گرد هم آمده و مقالات کتاب را ارائه داده اند. جدا از گيرائی موضوع کتاب برای محققان و علاقه مندان به موضوع، انتشار

\* استاد مدعو در رشته مطالعات بین المللی در دانشگاه ایلینوی.

آن در زمان حاضر که جغرافیای سیاسی بین‌المللی دستخوش دگرگونی‌های بنیادی کمابیش روزمره شده از اهمیت خاصی برخوردار است. برای درک حساسیت جغرافیای سیاسی کافی است به یاد آوریم که برای اولین بار بعد از دو قرن ایران دیگر با روسیه مرز مشترک ندارد؛ که دریای خزر به ملک مشترک پنج کشور مستقل تبدیل شده که سه‌تای آنها تا بحال هرگز وجود مستقل سیاسی نداشته‌اند؛ که تک‌تک کشورهای همسایه ایران درگیر جنگ داخلی یا تجزیه طلبی جدی اقوام مرزی و قومی خود هستند؛ که خطر درگیری جدی نظامی در خلیج فارس هیچ‌گاه به حدت امروز نبوده است. این بحران‌ها و تحولات بنیادی هشدار است در باره این واقعیت اضطراب‌انگیز که مرزهای سیاسی امروزی از قدمت چندانی برخوردار نیستند و در نتیجه تضمینی هم بر دائمی ماندن آنها وجود ندارد.

اگر در نظر داشته باشیم که این مشکل مختص خاورمیانه نیست و ناسیونالیسم و تجزیه طلبی دامنگیر بسیاری از ممالک جا افتاده شده و چهره جغرافیای جهان را برای چندین بار در طول این قرن تغییر داده متوجه اهمیت جغرافیای سیاسی و لزوم احیاء آن به عنوان یک شیوه بررسی تاریخی مرزهای ملی خواهیم شد. کتاب حاضر تاریخچه نهائی شدن مرزهای فعلی ایران با یکایک دول همسایه را بررسی می‌کند. یکی از جنبه‌های مثبت بازگشت به تاریخچه دقیق ترسیم سرحدات، در دوره‌ای که دول منطقه به تدریج شکل فعلی خود را به عنوان میهن‌کشور (nation state) پیدا می‌کرده‌اند، این است که می‌توان به وضوح مشاهده کرد تا چه اندازه مسئله تعادل نسبی قدرت دول همسایه، حکام محلی، و قدرت‌های جهانی ذینفع در تعیین سرحدات مؤثر بوده است.

طی قرن نوزدهم (همه تواریخ در این نوشته طبق تقویم میلادی است) ضعف و گاه بی‌کفایتی حیرت‌آور دولت ایران منجر به دخالت مستقیم و تعدی دول مستعمراتی روسیه در شمال و بریتانیا در شرق و جنوب و غرب ایران شد. در نتیجه، مرزهای فعلی ایران بیشتر مرتبط با منافع این دسته از قدرت‌های بزرگ اروپایی است تا بازتاب حقوق منطقی و تاریخی کشورهای همجوار و مردم مرزنشین.

سه فصل کتاب حاضر در مورد تعیین مرزهای شمالی در خراسان، بحرخرز، مازندران و آذربایجان و گیلان است. در فصل ۴، محمد حسن گنجی تحول تاریخی مرزهای آذربایجان را بررسی می‌کند (صص ۴۷-۳۷) که به گفته او

داستان ضعف و بزدلی و فرمان برداری از طرف ایران و قلدری و تجاوز و تسلط از سوی روسیه است (ص ۳۷). به گفته گنجی قرن ۱۹ «عصر آگاهی مرزی» در ایران است (همان صفحه) که تنها در پی جنگ های ناپلئونی و تماس با غرب پیدا شد. تا آن دوره دولت مرکزی حفاظت مرزها را به عهده حکام دست نشانده و خراج گزار محلی می گذاشت. تجاوز روسیه به ایران از هنگامی شروع شد که سفیر روسیه به پتر کبیر خبر داد که باضعف و سقوط صفویه روسیه موقعیت مثبتی برای رسیدن به آب های گرم خلیج فارس را دارد. بعد از فتح آستراخان، دربند، و بادکوبه اولین تجاوز رسمی روسیه به ایران در سال ۱۷۲۳ رخ داد که در پی آن قرارداد سنت پترزبورگ علاوه بر ولایات فوق می خواست استرآباد و مازندران را نیز به روسیه ببخشد. شکست های نظامی فتح علیشاه و پیمان های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۶) منجر به عقب نشینی بیشتر و از دست رفتن مناطق مهمی از قفقاز چون آران و گنجه و نخجوان و شیروان و مغان علاوه بر گرجستان و ارمنستان شد. تنها بعد از انقلاب مشروطه ایران و خصوصاً بعد از انقلاب شوروی در ۱۹۱۷ بود که مناطق شرقی قفقاز نام ابداعی "آذربایجان شوروی" را گرفتند، نامی که تا آن دوره وجود خارجی نداشت. دنباله این فصل تاریخچه ادامه اختلافات دوکشور بر سر مرزهاست که تنها در سال ۱۹۵۵ بعد از صد و چند سال حالت نهایی یافت. (نقشه، ص ۳۸)

علی رغم ارزش اطلاعاتی این فصل کوتاه چند نکته قابل بحث در آن وجود دارد. درصفحات ۸-۳۷، نویسنده اشاره می کند که راههای عمده تجاری ایران همواره از شمال کشور و از طریق تبریز می گذشته اند. این ادعا مغایر واقعیات تاریخی اسمت زیرا شاه راههای تجاری مرکز (از طریق بم و یزد- اصفهان - همدان- بغداد) و جنوب (بندرعباس- سیراف- بوشهر به شیراز یا محرم- بغداد) را به کل ندیده می گیرد.<sup>۲</sup> نکته مهمی که باید در اینجا بررسی شود این است که چرا از اواسط قرن ۱۹ راههای تجاری ماوراء قاره ای که از مرکز و جنوب ایران می گذشته، در مقایسه با راههای شمال با رکود مواجه شده و ثمره اقتصادی و سیاسی این تحولات، خصوصاً در مناطق مرزی حساسی چون ساحل خلیج فارس، افغانستان، مکران و غرب کشور چه بوده است؟ نکته قابل اشاره این که ایالات قفقاز همه یک دست نبوده و برخی از این ولایات نه تنها تعلق خاطر فرهنگی و تاریخی به ایران نداشته اند بلکه خود را مستعمره و قربانی سیاست های خشن قاجاریه می دیده اند. از این رو مشکل بتوان ارمنستان و گرجستان و

حتی بادکوبه و آستراخان را اجزاء لاینفک ایران حتی در قرن ۱۸ محسوب کرد و در نتیجه لازم است حساب آنها را از حساب مناطقی چون آران و نخجوان و غیره که همجوئی عمیق تری با بقیه ایران داشته اند جدا نمود. نکته آخر اینکه نویسنده از تجاوز و بدرفتاری روسیه با مردم این نواحی سخن می گوید (۳-۴۲) بدون اینکه از رفتار مشابه حکومت ایران که همانقدر منجر به دلزدگی و پشت کردن این مردم به ایران شد سخنی به میان آورد.

خوشبختانه فصل سوم کتاب به قلم ریچارد تپر (Richard Tapper) و با عنوان «عشایر و کمیسارها در سرحدات آذربایجان شرقی» هم از لحاظ تئوریک یکی از فصول غنی تر کتاب است و هم به خاطر توجه بیشتری که به سرنوشت عشایر شاهسون - یکی از اقوام مرزی که طی این دو سده بازیچه دیپلماسی مرزی دو قدرت ایران و روسیه بود - نشان می دهد، تا حد زیادی از تعصبات ملی‌گرایانه فصل قبلی بری است. به گفته تپر در عصر مدرن برداشت و طرز برخورد با مسئله مرزها به کلی تغییر یافته است. پیش از قرن ۱۹، سرحدات یک کشور بیشتر به عنوان یک منطقه مرزی دیده می شد که از طریق اخذ خراج و تضمین وفاداری جمعیت ساکن در آن تحت کنترل دولت مرکزی بود. در دوره فعلی، برعکس، مسئله نه کنترل جمعیت مرزنشین بلکه تصاحب مطلق جغرافیایی خود اراضی است. به عبارت دیگر هروجب خاک و حاکمیت بر آن به طور مطلق مشخص شده و با سیم خاردار و مرزبان پاسداری می‌گردد. در گذشته حفاظت مرزها برعهده حکام و اقوام سلحشور محلی بود و یا از راه تخلیه نوار مرزی از جمعیت و کوچ دادن آن از یک نقطه به نقطه دیگر تأمین می شد. بررسی تاپر از سرنوشت شاهسون‌های دشت مغان نشان می دهد که تحول مرزها به صورت فعلی در طی ۱۵۰ سال صورت گرفته و شاهسون‌ها طی این مدت بازیچه و قربانی سیاست‌های ایران و روسیه و حتی بریتانیا بوده اند. تصاحب مرغوب‌ترین بیلاق‌های شاهسون در دشت‌های طالش و مغان توسط روسیه با بستن راه کوچ به مراتع فصلی و بازارهای شهری، حرکت و حیات عشایر را مختل و آنها را مجبور به انتخاب میان هویت ایرانی و روسی کرد. تپر نشان می‌دهد چگونه سیاست‌های خشن هردو دولت مدت‌ها زندگی و اقتصاد عشایر را عمداً بهم ریخت و شاهسون‌ها را به راهزنی و یاغی‌گیری علیه هرقدرت خارجی برانگیخت. هدف روسیه از این تحریکات ایجاد تشنج و ناراضی‌تبی در مرزهای ایران بود تا برای دولت تزار امکان نفوذ و حتی تصاحب بخش‌های دیگری از خاک ایران را ایجاد کند. ایران، از طرف دیگر، بر

سیاست قدیمی تحریک اقوام مرزی و سلحشوری آنها حساب می‌کرد. این دوره بحران و تشنج در نواحی مرزی از ۱۸۸۴ که روسیه مرزها را به روی کوچ فصلی عشایر بست به مدت ۴۰ سال تا ۱۹۲۳ به طول انجامید. اگرچه اشغال ایران در جنگ دوم جهانی به شاهسون ها اجازه بازگشت مجدد به کوچ نشینی را داد ولی با قطعی شدن نهایی سرحدات بین ۷۰-۱۹۵۰ بقایای کوچ فصلی ماورای رود ارس و ارتباط اقوام و طوائفی که دوطرف مرز مانده بودند قطع شد.

نگاه دقیق و تاریخی تپیر به سرگذشت شاهسون ها نشان می‌دهد تا چه اندازه جریان پدید آوردن ممالک مدرن و امروزی همراه باتعدی و اجحاف نسبت به مردم سرحدنشین بوده است. اقوامی که پیش از این خود نگهبان مرزها و حاکم بر خطه خود بودند ناگهان در مقابل مرزهای مسدود شده قرار گرفتند که حوزه زیست آنها را تقسیم و آن‌ها را از خویشان و املاکشان جدا می‌کرد و توسط مأمورین نظامی غیر بومی دولت مرکزی حراست می‌شد. طبعاً این مردم خود را بیشتر قربانی استعمار یک دولت مرکزی متعدی و خودکامه و بیگانه می‌بینند تا شهروندان مملکتی که از حقوق عادلانه مدنی و سیاسی و انسانی برخوردارند. انفجار نارضایتی‌های مشابه در یوگسلاوی سابق و قفقاز عبرت انگیز است، خصوصاً اگر درنظر داشته باشیم که همه سرحدات ایران محل اقامت اقلیت‌هایی است که طی سده اخیر تجاربی مشابه تجارب شاهسون ها داشته و نارضایتی آنها از رفتار دولت مرکزی هر از گاه منجر به طغیان و حتی تجزیه طلبی گردیده است.

ویراستار کتاب، کیث مک لاکلن، درفصل اول مقدمه ای در باره رابطه دولت مرکزی با اقوام مرزنشین در طی قرن ۲۰ ارائه می‌دهد. تثبیت جغرافی سیاسی ایران با پایه گذاری نهادهای دولت مقتدر مرکزی از دوره رضا شاه آغاز شد و با تخته قابوی عشایر و لغو خودمختاری حکام محلی ادامه یافت. پس از اشاره به بحران تمامیت ارضی ایران بعد از جنگ جهانی دوم، مک لاکلن به مقایسه میان این بحران سیاسی از یک طرف و طغیان اقلیت های ملی بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازد. وی به درستی تحلیل می‌کند که ایران سال ۱۹۷۹ یکسره با ایران ۱۹۴۸ متفاوت بود و تجربه چندین دهه پاگیری و استحکام دولت مرکزی، نوسازی و تحول عمیق اقتصاد ملی، یکسان سازی و ترویج یک فرهنگ ملی و تحرک جمعیت و مهاجرت های وسیع جمعیت یک جامعه جدید و درهم ادغام شده‌ای به وجود آورده بود که به راحتی قربانی تجزیه طلبی نمی‌شد (ص ۴۰). از این رو، اگرچه تمامی اقوام مرزنشین (در آذربایجان، لرستان، فارس،

کردستان، مکران، خوزستان، بلوچستان، ترکمن صحرا) بعد از انقلاب فغان نارضایتی و طغیان برداشتند دولت نوپای مرکزی کمابیش با سهولت توانست آنها را "آرام کند" و به قائله «بی قانونی در مناطق مرزی» (ص ۵) به استثناء کردستان و مرز عراق خاتمه دهد (صص ۸-۶).

متأسفانه مک لاکلن در این مقدمه کوتاه، که ربط چندانی با دیگر مقالات و موضوع کتاب ندارد، عمیق تر از این با مسئله حساس و اساسی جمعیت های مرزنشین و نقش آنها در تعیین مرزهای جغرافیایی صحبتی نمی کند. این نکته ای است تأسف آور چون همانطور که اشاره شد جغرافیای سیاسی نمی تواند به تصمیمات کمیسیون های مرزی و قراردادهای رسمی و تعهدات دولت های ذینفع و تعادل قدرت و سیاست بازی میان آنها محدود گردد. مردم محلی که زندگی و فرهنگ و اقتصاد و هویتشان تحت تأثیر مستقیم این تصمیمات قرار می گیرد معمولاً به سکوت و تسلیم سرنوشت خود به دیگری راضی نمی شوند و دیر یا زود صدایشان در احقاق حق بلند می شود. از اینرو آیا کافی است در مورد جدال های جدی داخلی ایران بعد از انقلاب اسلامی که تا حد جنگ داخلی هم پیش رفت صرفاً بگویم طغیان و هرج و مرجی بوده که به راحتی سرکوب گردیده است؟ مهم تر از آن، اگر این شورش ها ادامه نیافته و ایران در مقایسه با همسایگان ثبات بیشتری دارد آیا می توان این آرامش نسبی را صرفاً ثمره سرکوب دولت مرکزی دانست؟ پیش فرض چنین ادعائی آنست که جمهوری اسلامی را دولتی بدانیم آنقدر مقتدر که از لحاظ توانایی کنترل جمعیت و ارباب و خشونت و نیروی سرکوب از دولت هایی چون سوریه و عراق و ترکیه و عربستان بسیار برتر است. ولی چنین فرضیه ای مغایر واقعیت است. گزارش های متعدد اکثر پژوهشگرانی که در چند ساله اخیر در این مناطق به تحقیق محلی مشغول بوده اند نشان می دهد که تقسیم نسبی قدرت، استخدام افراد بومی و جذب آنها در ارگان های دولتی و انقلابی، و به کنار رفتن ایدئولوژی شوینیسیم فارس در کادر دولتی در تقلیل نارضایتی فرهنگی در این مناطق مؤثر بوده است.<sup>۲</sup> این گفته نه نافی خشونت و بی رحمی های دولت جمهوری اسلامی است و نه منکر نفس غیر دموکراتیک آن و یا نارضایتی های عمومی در مورد اوضاع اقتصادی و سیاسی موجود. ولی تفاوت بینش و سیاست قومی این دولت با سیاست های دوران های پیش واضح است و تأثیر آنرا حتی در حساس ترین مناطق مرزی چون خوزستان و کردستان و آذربایجان غربی می توان مشاهده کرد.

چون مک لاکلن تأکید می‌کند که مسئله کردستان حادثترین مشکل مرزی ایران است تعجب آور است که فصل پنجم کتاب به قلم ماریا اوشی (Maria O' Shea) در مورد «مسئله کردستان و مرزهای ایران» ضعیف‌ترین بخش کتاب است. نویسنده این فصل تاریخ "کردستان" را از دوره مادها آغاز می‌کند و سپس در زیر فصل با عنوان عجیب «مذهب به عنوان یک فاکتور وارد قضیه می‌شود» تأکید می‌ورزد که تعدد تعلقات مذهبی و عقیدتی عامل عدم انسجام کردستان بود (ص ۵۰)، بدون اینکه روشن کند چگونه و از چه دوره ای "مذهب" به طور ناگهانی وارد مسائل سیاسی کردستان شد. این فصل آکنده از لغزش‌های نابخشودنی در چنین موضوع حساسی است. برای مثال، در صفحه ۴۷ از کشورهایی که دارای شهروندان کرد هستند به عنوان "کشورهای میزبان" آنها یاد می‌کند بی‌اعتنا به این اصل که میهمان روزی باید به خانه خویش بازگردد! در صفحه ۵۰ در مورد رابط اسلام و ایران و نقش کردستان می‌گوید: «اکثر متفکران ایرانی از تسلط اعراب و ربه‌شده شدن دستاوردهای خود توسط قومی که از لحاظ اجتماعی عقب مانده تر بود منزجر بودند. ایران بالاخره در قرن ۱۴، در دوران شاه اسماعیل، تشیع را به عنوان مذهب رسمی انتخاب نمود و منطقه زاگرس و کردستان عایقی شد میان ایران، اعراب و عثمانی و میان دو شاخه اصلی اسلام».

شاید چنین دعاوی در یک کتاب درسی دبیرستانی که بیانگر نقطه نظرات ایدئولوژیک دولت است قابل فهم باشد ولی ارائه آن در یک کتاب جدی تحقیقی حقیقتاً عجیب است. "سلطه اعراب" بر ایران بیش از دو قرن و خرده ای دوام نیاورد و هنگام به قدرت رسیدن صفویه قدرت مستقلی که نماینده حکومت "اعراب" باشد وجود نداشت. جدا از آن، رابطه منطقی میان تشیع و "ایرانیت" وجود ندارد که بگویم شیعه شدن ایران ثمره یک روند منطقی تاریخی بوده و نه تحکم و اراده شاه اسمعیل و شمشیر قزلباشان، خصوصاً که فرقه شیعه در آن دوره در بین النهرین شیوع داشت و بیشتر پیروان آن عرب بودند. دست آخر اینکه چگونه می‌توان مردم کرد زبان را صرفاً درحاشیه قدرت و بازیچه دست این و آن دانست درحالی که هم صفویه و هم زندیه از طوائف کرد بوده اند.

خانم اوشی در جای دیگر مقاله خود می‌نویسد تفاوت کردهای ایران با دیگر کردهای کشورهای همجوار در انزوای آنهاست طی سه قرن اخیر و از این رو کردهای ایرانی هیچ گاه جزئی از طرح مملکت مستقل کردستان نبوده اند (ص ۵۴-۵۳). درچارچوب ایران، اگرچه اکراد حاشیه نشین شده اند ولی با این



همه خود را هم کرد و هم ایرانی می دانند. چون ایران رسماً ملتی است متشکل از اقوام مختلف (ص ۵۵) کردهای ایران احساس نمی کنند که حفظ هویت کرد به معنی جدا شدن و تجزیه و کسب ملیت جداگانه است. ولی از طرف دیگر، نارضاییتی کردها از کنترل شدید مرزها و نداشتن خودمختاری منطقه ای باعث شده حس کنند تنها راه بدست آوردن آزادی های فرهنگی در تهدید دولت مرکزی با خطر از دست دادن «بخشی از امپراطوری تاریخی» ایران است تا مجبور به پاسخگویی به خواسته های آنها شود.

فصل دوم کتاب، به قلم عباس ملکی معاون وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی، باعنوان «از سرخس تا خزر»، مانند فصل مربوط به کردستان ضعیف و کم محتوی است. به غیر از ناروشنی های متعدد (مثلاً در صفحه ۱۵ از "دکتر انصاری" سفیر ایران در شوروی سخن می گوید بدون ذکر نام کوچک او؛ یا می نویسد که در دوره قاجاریه مساحت ایران به حداقل خود رسید) دارای خطاهای بسیار است از آن جمله این که ناصرالدین شاه در سال ۱۹۰۴ دستور بنای سرخس ناصری را داد، یعنی هشت پس از کشته شدنش. (ص ۱۴)

سرحدات جنوب غرب ایران موضوع فصل های شش تا هشت است. فصل ۶ با عنوان «مسئله ارضی و جنگ ایران و عراق» به قلم مک لاکلن، با اشاره به اینکه مرزهای ایران و عراق هیچ وقت به صورت دقیق و نهایی مشخص نشده اند، تصویری عام و بیشتر سیاسی تا جغرافیایی از جنگ میان دو کشور ارائه می دهد که کمک زیادی به روشن شدن موضوع کتاب نمی کند. فصل هفتم به قلم ریچارد سکوفیلد (Richard Schoefield) به عنوان «قرارداد ارزروم و شط العرب پیش از ۱۹۱۳: تعبیر یک مرز رودخانه ای ناروشن» از غنی ترین فصول کتاب است. علی رغم برخی دعاوی اغراق آمیز مانند: «شاید تاریخ هیچ مرزی به قدمت سرحد ایران و عراق نباشد (ص ۷۴)، نویسنده از مواضع و سرنوشت کمیسیون ها و قراردادهای متعددی که میان ایران از یک طرف و دول حاکم یا ذینفع در آن سوی شط. یعنی عثمانی، عراق، بریتانیا منعقد شده، بررسی دقیقی ارائه می کند. موضع ایران همواره این بوده که شط العرب رودخانه ای است مشترک که باید به صورت مساوی تقسیم شود و ایران حق تردد آزاد در آن را داشته باشد. طرف های مقابل رودخانه را منحصرآ آبراهی می دانسته اند متعلق به عثمانی و سپس عراق. این جدل ها که لاقلاً یک و نیم قرن دوام داشته، هنوز هم به نتیجه نهایی نرسیده و یکی از موانع مهم عدم امضاء قرارداد صلح میان دو کشور است.

علاوه بر تحلیل قراردادهای سرحدی سکوفیلد علل تحول مواضع بریتانیا و روسیه طی این دوره را بررسی می کند. اولویت روسیه حفظ آرامش در بین النهرین و غرب ایران بود تا به آن امکان تثبیت هرچه بیشتر مرزهای جدید خود در قفقاز را بدهد. از طرف دیگر بریتانیا در این دوره منافع پیچیده و متعدد و به کرات متناقضی در این منطقه پرتلاطم داشته که سیاست های وی را تحت تأثیر قرار می داده است.

با نفوذ روز افزون بریتانیا در آسیا منافع آن نیز پیچیده تر شد و تحول یافت. از دید سکوفیلد این منافع شامل ۱) ایجاد راه ارتباطی سریع تر به هند از طریق خلیج فارس، ۲) گسترش هرچه بیشتر امکانات تجاری بین النهرین، ۳) حفظ امنیت مستعمرات انگلیس به خصوص هندوستان، ۴) حفظ ارتباط با احکام دست نشانده و تحت الحمایه محلی، مانند شیخ خزعل در محمره (خرمشهر) و ۵) تمرکز بر کشف نفت در خوزستان (عربستان آن دوره).

درفصول ۹ و ۱۰ کتاب که پیرامون مرزهای خلیج فارس و شرق ایران است پیروز مجتهد زاده به لیست منافع فوق مسئله حراست خطوط تلگراف و ارتباطاتی هندوستان را که از این منطقه می گذشتند اضافه می نماید (ص ۱۳۲). در فصل ۹ با عنوان «سرحدات بحری ایران در خلیج فارس: مورد جزیره ابوموسی» تاریخچه جزایر و کرانه های خلیج فارس مورد بررسی قرار گرفته است. این بررسی از قرن ۱۸ شروع می شود که دوره افول قدرت حکومت مرکزی و رونق راههای تجاری جنوب و بنادر عمده ایران از یک طرف و نفوذ طوائف دریانورد سواحل شبه جزیره عربستان، به خصوص طوائف قاسمی عمان، از طرف دیگر بوده است. از دوره زندیه تا آخر قاجاریه قواسم عمان و مستط در جزایر قشم و لارک و لنگه و سیری و بنادر سیراف و چاه بهار مستقر شده بودند.<sup>۴</sup> این طوائف همسان شاهسون های آذربایجان مردمی کوچ نشین بوده اند که ضمن صید ماهی و مروارید، تجارت و حتی گاه راهزنی دریایی، و کشاورزی و نخل داری به مهاجرت های فصلی میان سواحل و جزایر خلیج فارس مشغول بوده اند. از این رو، قلمرو حرکت و تملک آنها مشخص نبوده و همین موجب بروز اختلافات بعدی بر سر مالکیت جزایر شده است. در قرن بیستم، و با ظهور قدرت مرکزی در دوره پهلوی، ایران در پی اعمال مجدد حق مالکیت خود بر جزایر خلیج فارس بود که از دید مجتهد زاده «خط دفاع استراتژیک ایران» است. جزیره ابوموسی آخرین مهره در این زنجیره سوق الجیشی است. استدلال مجتهد زاده برحقانیت ایران و تصاحب ابوموسی و جزایر تنب متکی

است به نقشه های دولت انگلیس که تا همین اواخر جزایر را جزء خاک ایران به حساب می آورده اند.<sup>۵</sup> در مقابل داعیه امارات متحده عرب به مالکیت تاریخی جزایر مجتهد زاده یاد آوری می کند که این امارات تا چند سال پیش حتی وجود مستقل سیاسی ای نداشته اند که بر مبنای آن مالکیت خود را به اثبات برسانند.

درفصل دهم، پیروز مجتهد زاده به تحلیل «سرحداث شرقی ایران» با هندوستان (پاکستان امروزی) و افغانستان می پردازد، که هردو تحت نفوذ یا سلطه مستقیم بریتانیا قرار داشتند. مرزهای شرقی ایران، بسته به میزان قدرت دولت مرکزی همواره در حال نوسان بوده اند. بعد از درگیری های متعدد و با دخالت نظامی انگلیس، سرانجام هرات در سال ۱۸۵۷ از ایران جدا شد و «خراسان تجزیه گردید» (صفحه ۱۳۰). سرنوشت سیستان و بلوچستان نیز مشابه خراسان بود و بی کیفیتی و ضعف دولت قاجار از یک طرف و سیاست و اعمال قدرت بریتانیا از سوی دیگر از عوامل اصلی تعیین سرحداث شرقی کشور بودند، اگرچه مجتهدزاده به نقش مهم و مثبت خوانین خزیمه قائنات و تأثیر کلیدی که در حفظ برخی مناطق در خاک ایران داشته اند نیز بهای لازم را می دهد. نمونه هایی که از بی تفاوتی و اهمال حکام ایران ارائه می دهد تکان دهنده اند. برای نمونه، ژنرال مک لین (Maclean) در سال ۱۸۸۹ مسئله اختلاف ایران و افغانستان بر سر منطقه هشتادان را در شهر ساحلی برایتون انگلیس با ناصرالدین شاه که به سفر اروپا رفته بود مطرح کرد (در کتاب مظفرالدین شاه به جای ناصرالدین شاه آمده حال آن که وی تنها هفت سال بعد از این تاریخ به سلطنت رسید). مک لین درطول بحث متوجه می شود که شاه یکسره از مسئله بی خبر است و در مورد اختلاف بر سر یک مرز ۱۶۰ کیلومتری تنها اصرار دارد یک تپه یک هکتاری درخاک ایران واقع شود. (ص ۱۳۴). ولی مهم ترین مورد قصور در سرحداث شرقی درمورد تقسیم آب رودخانه هیرمند پیش آمد که امروزه منجر به یک فاجعه اکولوژیک و جمعیتی در سیستان گردیده است. داوری ژنرال ماک ماهون (Mc Mahon) درمورد تقسیم آب هیرمند میان دوکشور در سال های ۱۹۰۷-۱۸۹۶ سرآغاز این بلیه بود. ماک ماهون دوسوم آب هیرمند را به افغانستان بخشید، حال آنکه عمده جمعیت استفاده کننده از آب در سیستان ایران و نه در سمنگان افغانستان سکنی داشتند تاجائی که این منطقه به مثابه "انبارغله ایران" شناخته می شد.<sup>۶</sup> علی رغم اصلاح قرارداد در سال ۱۹۲۹ و موافقت بر سر تقسیم مساوی آب میان دوکشور، احداث چند سد توسط

افغانستان و با کمک امریکا، و انشعاب آنها متعدد از رودخانه منجر به تقلیل اساسی میزان سهم ایران از آب شد. با پایین آمدن آب هیرمند دریاچه هامون رو به خشکی گذاشت و دشت های سیستان به تدریج مبدل به کویر گردید. این عوامل موجب نابسامانی اقتصاد منطقه و مهاجرت وسیع مردم از آن شد.

فصل هشتم کتاب به قلم بروس اینگهام (Bruce Ingham) تحت عنوان «ارتباطات زبانشناسی قومی میان عراق و خوزستان» مقایسه ای است جالب میان مرزهای سیاسی و جغرافیایی و همبستگی های قومی و زبانی در منطقه. به عبارت دیگر، نویسنده با کنار هم گذاشتن سه نقشه مختلف به این نتیجه می رسد که مرزهای جغرافیایی- مثل رودخانه های اصلی، از جمله فرات و دجله و کارون و جراحی- به جای اینکه مرز سیاسی میان اقوام و قبایل باشند محور تجمع آنها هستند. وی همین تز مهم و جالب را در مورد خلیج فارس ارائه می کند و نتیجه می گیرد که منابع آب راه تردد و ارتباط و همبستگی و همزیستی اند و نه سرحدات جدا کننده اقوام و فرهنگ ها. علی رغم نوآوری تز اینگهام، نقشه ارائه شده در مقاله وی (صفحه ۹۷) موضع نویسنده را تأیید نمی کند. زیرا اگر این نقشه را ملاک قضاوت قرار دهیم رودخانه ها هم محور گردهمایی اقوام هم زبان و هم لجه هستند و هم مرز جدا کننده آنان و هر پژوهشگری که درخوزستان تحقیق محلی دست زده باشد به خوبی به این امر واقف است. این اشکال و تناقض در نقشه متأسفانه محدود به مقاله اینگهام نیست و در سراسر کتاب به چشم می خورد.

در کتابی که موضوع اصلی آن چگونگی تعیین دقیق و نهایی سرحدات ملی است کمتر فصلی دارای نقشه های روشن و ارضاء کننده است. نقشه مقاله عباس ملکی در مورد مرزهای شمال شرق با ترکمنستان/شوروی برای درک موضوع کمابیش بی فایده است چون تقریباً هیچ یک از شهرها، بنادر و جزایر مهمی که از آنها ذکری رفته (مثل سرخس روسیه، سرخس نو، استرآباد (گرگان)، باجگیران، فیروزه، قوچان، جزیره آشوراده و بندر ترکمن) روی نقشه نیستند (صفحه ۱۱). مقاله ریچارد تپر در مورد شاهسون های مغان با نقشه ای همراه نیست و در نقشه فصل بعد (مقاله گنجی در مورد آذربایجان) دشت مغان و شهرهای مورد بحث مشخص نشده اند (ص ۱۳۸). مقاله سکوفیلد در مورد شط العرب دارای چندین نقشه تاریخی است اما متأسفانه هیچ کدام آنها یک نقشه تطبیقی معاصر نیست که منعکس کننده شرایط فعلی در قیاس با تحولات گذشته باشد. در مقاله مجتهدزاده پیرامون جزایر خلیج فارس اگرچه یکی از

مناطق اساسی مورد بحث مسقط عمان است این شهر و منطقه در نقشه‌ای به چشم نمی خورد (ص ۱۰۵)، و در مقاله دوم مجتهد زاده درمورد مرزهای مشرق ایران، مناطق اساسی که مورد بحث مقاله اند مانند کلات، رودشکیل، مسیر هیرمند و افغانستان، و حتی منطقه هشتادان- روی نقشه نیامده اند. نکته دیگر این که، علی رغم موضوع تاریخی مورد بحث، کتاب بیشتر با دید به شرایط امروزی نوشته شده چون تنها ۱۳ صفحه کتاب درمورد مرزهای شرقی است، که کمابیش از بقیه مرزهای کشور کمتر شناخته شده است. کاش سهم بیشتری به بحث درمورد این سرحدات داده می شد، حال آنکه مرزهای خلیج فارس ۲۷ صفحه و مرزهای عراق و کردستان ۵۳ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده اند. (مرزهای شمالی در مجموع ۳۴ صفحه کتاب را شامل است). علی رغم کمبودهایی که ذکر شد این کتاب ارزشمند اولین کوشش جامعی است که منحصراً درمورد این موضوع مهم تدوین شده و منبع اساسی است برای علاقه‌مندان به مسئله سرحدات سیاسی کشور و سابقه تاریخی آنها.

#### پانویس ها:

۱. علاقمندان به تفحص بیشتر در این موضوع می توانند رجوع کنند به مقالات شادروان کسروی در *کاروند کسروی*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران ۱۳۵۳، و عنایت الله رضا، «آذربایجان و اران- آلبانیای قفقاز»، *اطلاعات سیاسی- اقتصادی*، شماره ۵۵/۷، تیر ۱۳۷۱.
۲. اهمیت این شاهراههای ماوراء قاره ای درکتاب چارلز عیسوی، *تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۱۱*، تهران، ۱۳۶۹، مورد بحث قرار گرفته است. نیز ن. ک. به: K.N. Chaudhuri, "Trade and Civilization in the Indian Ocean", CUP, 1985; Roger Olson, "Persian Gulf Trade and the Agricultural Economy of Southern Iran in the Nineteenth Century," in *Modern Iran*, M. Bonine, N. Keddie, eds, Suny, 1981; Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal*, Cornell University Press, 1989, Chapter 8.
۳. متأسفانه اکثر این تحقیقات به زبان های اروپایی است و به فارسی برگردانده نشده. برای نمونه ن. ک. به مقالات برنار هورکاد (Bernard Hourcade) و یان ریشار (Yann Richard) در: *Le Fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, CNRS, 1988; Kaveh Ehsani, "Islam, Modernity, and National identity", *Middle East Insight*, (July/ August 1995).
۴. کتاب مفصل حسین نوربخش، *جزیره قشم و خلیج فارس* امیر کبیر، تهران ۱۳۶۹ اثر مفیدی است در مورد مردم شناسی جزایر خلیج فارس.
۵. از پیروز مجتهد زاده مقالات متعددی راجع به ژئوپولیتیک ایران در خلیج فارس در نشریه *اطلاعات سیاسی- اقتصادی* به چاپ رسیده است. این مقالات در شماره های ۶۰-۵۹ (۱۳۷۱)،

۷۱-۷۲ (۱۳۷۲)، ۷۹-۸۰ (۱۳۷۳)، ۸۱-۸۲ (۱۳۷۳)، ۹۵-۹۶ (۱۳۷۴) انتشار یافته اند. نیز ن. ک. به پیروز مجتهدزاده، «نگاهی به جغرافیای سیاسی امنیت درخلیج فارس»، *ایران در آستانه ی سال ۲۰۰۰*، پاریس، انجمن پژوهشگران ایران، جلد ۲، صص ۵-۹۶.

۶. برای آگاهی از وضع اقتصادی و اجتماعی سیستان ن. ک. به: سیامک زند رضوی، «بررسی تغییرات ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در جامعه روستایی سیستان»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۹ (تیر ۱۳۶۸) و پیروز مجتهدزاده، «هیرمند و هامون در چشم انداز هیدروپولیتیک خاور ایران» *اطلاعات سیاسی، اقتصادی*، شماره ۱۰۱-۱۰۲، (بهمن / اسفند ۱۳۷۴).

سید ولی رضا نصر\*

### کتاب های تازه در باره ایران و خاور میانه

Ahmed Hashim

*The Crisis of the Iranian State: Domestic, Foreign and Security Policies in post-Khomeini Iran*, Aelphi papers 296

London: Oxford University Press, 1995

این کتاب در اصل گزارشی بوده که مؤلف آن در سال ۱۹۹۴ به مرکز مطالعات استراتژیکی لندن ارائه داده است. هدف نویسنده بررسی مسائل منطقه ای و بین المللی است که رژیم حاکم در ایران با آن مواجه است. به گفته نویسنده بزرگترین مسئله رژیم تهران تضاد بین موضع عقیدتی حکومت و واقعیت زندگی هر روزی در ایران است. پائین رفتن سطح درآمد عمومی نشان روشنی از آن است که جمهوری اسلامی قادر به تأمین رشد و توسعه اقتصادی کشور نبوده است. با آنکه برخی از رهبران جمهوری اسلامی کوشیده اند اهداف اقتصادی

\* استاد علوم سیاسی در دانشگاه سن دیگو.

را جایگزین آرمان های ایدئولوژیک کنند، رژیم به طور کلی به اتخاذ موضع قاطع و واحدی در این زمینه قادر نبوده و در نتیجه با تنش های داخلی بسیاری مواجه شده است.

مشکلات داخلی بازتاب بسیار در روابط خارجی ایران داشته اند. به اعتقاد نویسنده در چند سال اخیر موضع جمهوری اسلامی در برابر روابط پیچیده میان افغانستان، کشمیر، آسیای مرکزی و حتی کویت کاملاً دگرگون شده اما این دگرگونی تغییری اساسی در روابط ایران با کشورهای غربی نداده است، و از همین رو جمهوری اسلامی بر سر مسائل بین المللی نیز دچار تنش داخلی است.

احمدهاشم در این کتاب بازسازی نیروهای نظامی ایران را نیز مورد بررسی قرار می دهد. نوع سلاح هائی که ایران در چند سال اخیر از روسیه و برخی کشورهای اروپای شرقی یا چین خریده، از جمله رادار و هواپیماهای شکاری، از سوی حاکی از نگرانی جمهوری اسلامی از تهاجم خارجی (عراق و یا آمریکا) است و از سوی دیگر به منظور جبران ضایعات نظامی و ضعف سیستم دفاعی ایران پس از جنگ با عراق است.

نویسنده گرچه مسائل داخلی و خارجی رژیم جمهوری اسلامی را جدی می شمرد، با ارزیابی غرب در باره نقش ایران در منطقه موافق نیست و بر این باور است که نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی رژیم رو به کاهش گذاشته.

\* \* \*

Fred Halliday

*Islam and the Myth of Confrontation*

London: I.B. Tauris, 1995

این اثر شامل مقالاتی است که فرد هلیدی، استاد روابط بین الملل و مطالعات خاورمیانه در مدرسه علوم سیاسی و اقتصادی لندن در ظرف دهه گذشته نگاشته است. آنچه این مجموعه مقالات را به هم می پیوند این دعوی است که متخصصان خاورمیانه، با تأکید بیش از حد بر نقش اسلام به عنوان عامل اصلی تحولات منطقه، مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن را که بی شباهت با مسائل دیگر مناطق جهان سوم نیست آن چنان که باید مورد توجه و بررسی قرار نداده اند. نویسنده براین نظر است که در بررسی های پیرامون رویدادها و پدیده هایی

چون انقلاب ایران، جنگ خلیج فارس، خطر اسلام‌گرایی و حقوق بشر، اسلام به عنوان عامل اصلی شناخته شده است. به اعتقاد هلیدی برخی از این نوع بررسی ها، با تاکید بر این که تنها یک موضع اسلامی وجود دارد و به نقش مذهب در جامعه در طول زمان با استناد بر چند آیه و یا براساس گرایش بنیادگرایان می توان پی برد، به شناختن عوامل مؤثر و مهم جوامع اسلامی کمکی نمی کنند.

نویسنده آراء خود را در این باره با استناد بر نوشته‌ها و مدارک مربوط به اسلام‌گرایی، انقلاب ایران، جنگ خلیج فارس، مهاجرت هندیان، پاکستانی ها و الجزائریان به اروپا و مسئله "خطر اسلام" تشریح می کند. بسیاری از نتیجه گیری های نویسنده قابل بحث اما به هر حال درخور توجه اند.

\*\*\*

Mahnaz Afkhami, ed.

*Faith and Freedom: Women's Human Rights in the Muslim World*

Syracuse: Syracuse University Press, 1995

دوازده مقاله ای که در این کتاب، همراه با مقدمه مبسوط ویراستار آن، مهناز افخمی، گردآوری شده اند در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۴ از سوی سازمان همبستگی بین المللی زنان (Sisterhood is Global Institute) برگزار گردید ارائه شدند. هریک از دوازده مقاله معطوف به مسائل زنان، به خصوص مبارزات آنان در راه تأمین حقوق بشر، در جوامع گوناگون اسلامی است. بیشتر نویسندگان کتاب از پژوهشگران نامدار جوامعی هستند که در باره آنها به بحث و بررسی پرداخته اند، از جمله فاطمه مرنیسی (مراکش)، سیما والی (افغانستان)، توجان الفیصل (اردن هاشمی) و فریدا شهید (پاکستان)، بوتینا شعبان (سوریه)، عبداللهمی النعیم (سودان)، و دنیز کاندیوتی (ترکیه).

در بخش اول کتاب، نوشته ها معطوف به بررسی آن دسته از مسائل اساسی حقوق زن است که کمابیش در همه جوامع اسلامی به چشم می خورد. در این نوشته‌ها نقش زنان در سیاست، برخورد میان تفکر اسلام‌گرا و غیرمذهبی، نقش ارتباطات و رسانه های گروهی در پیشبرد حقوق زن، سازمان های زنان، و استراتژی های اتخاذ شده توسط این سازمان ها مورد تشریح و بررسی قرار می گیرند. بخش دوم کتاب به بررسی مسئله خشونت علیه زنان، در موارد و



کشورهای خاص، از جمله در عربستان سعودی، پاکستان، الجزایر، اردن و در بین مهاجران، به ویژه مهاجران افغانی، می پردازد. کتاب که به مسائل زنان در جهان اسلام از زاویه حقوق بشر می نگرد، هم از نظر شیوه تحلیل و هم از نظر داده ها و اطلاعات تازه، برای علاقمندان به مسائل جهان اسلام و خاورمیانه منبعی ارزنده و سودمند است.

\*\*\*

Edward G. Browne

*The Persian Revolution of 1905-1909.*

New edition, Washington, D.C.: Mage, 1995

چاپ نفیس و جدید کتاب کلاسیک ادوارد براون، آخرین اثر از سلسله آثار ارزنده در زمینه ایران شناسی است که به همت انتشارات میچ در چند سال اخیر به علاقمندان عرضه شده است. آنچه در چاپ جدید اثر مشهور پروفیسور براون درخور توجه است مقدمه عباس امانت و بخشی از مکاتبات براون پیرامون این کتاب است که توسط منصور بنکداریان گردآوری شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته. مقدمه امانت خواننده را در جریان پژوهش ها و فعالیت های براون و فضای سیاسی ایران در زمان نگارش کتاب قرار می دهد. خلاصه هایی از مکاتبات براون، که برای بسیاری از خوانندگان این کتاب تازگی خواهد داشت، هم از نظر تاریخی و هم از نظر معرفی شخصیت براون و روابط او با دولت انگلیس و شخصیت های مهم سیاسی وقت، دارای اهمیتی خاص است.

\*\*\*

Morris M. Mottale

*Iran: The political Sociology of the Islamic Revolution*

Lanham, MD: University Press of America, 1995.

دلائل و عوامل انقلاب ایران موضوع اصلی بررسی نویسنده این کتاب است. هدف نویسنده این بوده که اثری جامع اما با زبانی مفهوم و ساختاری نه چندان پیچیده عرضه کند تا به ویژه برای دانشجویان دانشگاه قابل استفاده باشد. پیامد موفقیت نویسنده در رسیدن به این هدف این است که کتاب از برخی

مطالب اساسی به آسانی می‌گذرد و به اندازه کافی تحلیلی نیست، و مهمتر از همه، بینش یا اطلاعات تازه‌ای در باره علل انقلاب ایران ارائه نمی‌کند. افزون بر این، گرچه مؤلف کتاب مدعی بررسی انقلاب از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی است، محتوای کتاب ارتباط چندانی با مباحث جامعه‌شناختی ندارد و صرفاً تاریخی‌ای است از وقایع دوران پهلوی، پیدایش نهضت اسلامی، سقوط پادشاهی پهلوی، و استقرار جمهوری اسلامی.

\*\*\*

Saeed Rahnama and Sohrab Behdad, eds.

*Iran After the Revolution: Crisis of An Islamic State*

London: I.B. Tauris and Co., 1995

این کتاب مجموعه مقالاتی است در باره عملکرد حکومت اسلامی در ایران و دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که در آن رخ داده است. در مقدمه کتاب، ویراستاران، سهراب بهداد و سعید رهنما، برداشت محققان غربی، به ویژه آراء و عقاید ادوآرسعید و جان اسپوزیتو، را در باره نهضت‌های اسلامی مورد سؤال و انتقاد قرار می‌دهند. به عقیده ویراستاران کتاب، این گروه از محققان و نویسندگان غربی با ترسیم چهره‌ای آرام و مطبوع از اسلام و اسلام‌گرائی تجزیه و تحلیل سنجیده و واقع بینانه درباره رژیم جمهوری اسلامی را مشکل‌تر از آنچه هست کرده‌اند.

در باور ویراستاران حکومت اسلامی در ایران اساساً دچار بحران‌های عمیق عقیدتی است که هرگونه پیشرفت اقتصادی و حرکت به سوی تثبیت نظام و استمرار در سیاست‌های آن را ناممکن می‌سازد. افزون بر این، ویراستاران بر این عقیده‌اند که حکومت اسلامی را نه می‌توان حکومتی کارآ شمرده و نه می‌توان آن را مظهر و نماینده و یا عامل ایجاد نوعی مدرنیسم مذهبی دانست.

در بخش اول کتاب، احمد اشرف، فاطمه مقدم و علی رهنما و فرهاد نعمانی مسائل تاریخی و ایدئولوژیک مرتبط با انقلاب و رژیم اسلامی در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند. احمد اشرف با اشاره به نقش انقلاب سفید در پایه‌گذاری انقلاب اسلامی به این نکته می‌پردازد که اصلاحات ارضی دوران شاه زیر بنای حکومت پهلوی را عملاً از میان برد. به عبارت دیگر، به اعتقاد او سلب قدرت و اعتبار زمین‌داران باعث سلطه طبقه "تکنوکرات" و انزوای

سیاسی رژیم گردید. اشرف در این بحث به این نکته جالب نیز اشاره می کند که در ابتدای شروع اصلاحات ارضی هدف دکتر علی امینی بیشتر کاستن از مقدار اراضی تحت کنترل زمین داران بود در حالی که ارسنجانی قصد از میان برداشتن زمین داران بزرگ را داشت. به اعتقاد اشرف اگر اصلاحات ارضی آرام تر انجام می شد ضربه کمتری به پایگاه قدرت رژیم پادشاهی می خورد. باید توجه داشت که اصلاحات ارضی در پاکستان که دست زمین داران را یکسره کوتاه نکرد خود به ایجاد برخی مسائل و مشکلات اساسی اقتصادی و سیاسی انجامید.

فاطمه مقدم در مقاله خود مسئله حق مالکیت و نقش آن در ثبات سیاسی را بررسی می کند. وی نشان می دهد که تحولات سیاسی ایران در قرن اخیر، که شامل اصلاحات ارضی و مصادره و تصرف اموال پس از انقلاب است، در نهایت امر به تضعیف حق مالکیت و بی ثباتی سیاسی انجامیده و دگرگونی های پی در پی در حکومت را به دنبال داشته است. تضعیف شدید حق مالکیت پس از انقلاب به طور اخص ضربه شدیدی به اقتصاد کشور وارد ساخته و امکان رشد نیروهای مولده را به حداقل رسانده است.

علی رهنما و فرهاد نعمانی در نوشته خود بر این نکته تأکید می کنند که پس از انقلاب اسلامی در ایران تضاد و اختلاف میان علما و رهبران مذهبی بر سر مسائل گوناگون اجتماعی، فرهنگ، سیاسی و اقتصادی، و ناسازگاری میان آراء و اهداف آنان، ازجمله دلایل و عوامل برخوردهای گوناگون میان جناح های مختلف بوده است.

بخش دوم کتاب به مسائل سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی می پردازد. سهراب بهداد در مقاله جامع خود تاریخچه عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار می دهد و بحران متمادی و مزمن اقتصاد کشور را معلول نابسامانی سال های نخست انقلاب، سیاست های عوام گرایانه (populist) و سرانجام سیاست تعدیل اقتصادی می شمرد. سعید رهنما نوسانات سیاست های رژیم در زمینه صنایع کشور را بررسی می کند و جواد صالحی اصفهانی سیاست های نفتی آن را. در آخرین مقاله این بخش، حسین فرزین چگونگی سیاست های ارزی رژیم را مورد مطالعه قرار می دهد.

بخش سوم کتاب در باره مسائل اجتماعی و پی آمدهای آن در زمینه مشروعیت جمهوری اسلامی است. در این بخش سوسن سیاوشی در باره محتوا و بار ارزشی کتاب های درسی، اصغر رستگار در زمینه سیاست های بهداشتی

حکومت، شهرزاد مجاب و امیرحسین پور در مورد سیاست های رژیم نسبت به اقلیت های ملی و هایده مفیثی راجع به مسائل زنان پس از انقلاب به بررسی و مطالعه پرداخته ان. در مجموع این کتاب حاوی داده های سودمند و نظرات ارزنده ای است.

\*\*\*

Anoushiravan Ehteshami

*After Khomeini: The Iranian Second Republic*

New York: Routledge, 1995.

تحولات سیاسی ایران پس از مرگ آیت الله خمینی موضوع مورد بررسی این کتاب است. نویسنده با این فرض بحث خود را آغاز می کند که چهارچوب سیاست و حکومت در ایران با درگذشت اولین رهبر جمهوری اسلامی کلاً تغییر یافت به نوعی که می توان سخن از "جمهوری دوم" اسلامی خواند. وی براین عقیده است که تا سال ۱۹۸۸ تداوم حکومت جمهوری اسلامی هنوز مورد تردید و سؤال قرار داشت به ویژه از آن رو که نحوه جانشینی هنوز روشن نبود. به علاوه، تا این زمان مخالفت با حکومت، به خصوص در میان ایرانیان خارج از کشور، کمابیش گسترده بود.

پس از ۱۹۸۸ تحولاتی در ساختار و تشکیلات رژیم باعث تثبیت آن شد گرچه به موازات این تثبیت ساختاری بی ثباتی سیاسی و نوسان در فراگرد تصمیم گیری در نتیجه تشدید رقابت میان مراکز مختلف قدرت بیشتر از گذشته شد. از همین رو، "جمهوری دوم" از یک سو ریشه جمهوری اسلامی را قوی تر ساخت و از سوی دیگر هرج و مرج داخلی در آن را تشدید کرد. بخشی از این هرج و مرج بر سر مسائل اقتصادی رخ داده است و ریشه های آن به سال های آغازین انقلاب و رقابت میان جناح های چپ گرا و طرفدار حق مالکیت برمی گردد.

سعی حکومت رفسنجانی در اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، به دنبال سیاست های میرحسین موسوی، باعث برخوردهای عمیق اجتماعی و سیاسی شده

است. نویسندگان سیاست‌های جمهوری اسلامی درباره کشورهای دیگر منطقه و دول غربی را نیز با توجه به همین برخوردها مورد بررسی قرار می‌دهد. به اعتقاد او در "جمهوری دوم" در مجموع کوشش بر این بوده که افراط‌گرایی انقلابی تعدیل شود، ساختار نظام سیاسی و اقتصادی کشور تثبیت گردد و اقتصاد مملکت به روال عادی افتد. اما این کوشش به سبب ضعف سیاست خارجی رژیم و تنش مزمن و فزاینده میان مراکز قدرت، به خصوص بر سر سیاست‌های اقتصادی، هنوز به جایی نرسیده است.

## نقد و بررسی کتاب

نویسندگان: دکتر علی‌اکبر شهیدی، دکتر سید محمد باقر میرزا

موضوع: اقتصاد و سیاست



نویسندگان: دکتر علی‌اکبر شهیدی، دکتر سید محمد باقر میرزا

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعه توسعه و عمران ایران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

(۱)

# عمران خوزستان

عبدالرضا انصاری    حسن شه میرزادی    احمدعلی احمدی

ویراستار: غلامرضا افخمی



از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳		پیشگفتار
		مقاله‌ها:
۵۲۵	احمد اشرف	تاریخ، خاطره، افسانه
۵۳۹	منصوره اتحادیه	خاطرات رجال قاجار
۵۵۹	صدرالدین الهی	یک قرن در آینه دو کتاب
۵۸۷	شاهرخ مسکوب	ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده
۶۱۱	فرزانه میلانی	زن و حدیث نفس نویسی در ایران
۶۳۹		کتابشناسی خاطرات ایرانی
		نقد و بررسی کتاب:
۶۶۹	محمدرضا قانون پرور	داتی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)
۶۷۳	فرشته کوثر	در سفر (مهندس امیرشاهی)
۶۸۲	کاوه احسانی	«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)
۶۹۴	سید ولی رضا نصر	کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه
۷۰۳	ویدا ناصحی - بهنام	یاد رفتگان (حسین کاظمی)
۷۰۹		نامه‌ها و نظرها
۷۱۵		کتاب‌ها و نشریات رسیده
۷۱۹		فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603  
COSTA MESA, CA 92626  
Tel: (714) 751-5252  
Tel: (714) 751-4805



## یاد رفتگان

### حسین کاظمی

حسین کاظمی در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۴ در شهر تهران بدنیا آمد. دبیرستان فیروز بهرام و هنرستان کمال الملک را به پایان رساند و در سال ۱۹۴۲ در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد و ۳ سال بعد در رشته نقاشی، از این دانشکده فارغ التحصیل شد. اولین آثار او، که رهاورد سفری به کردستان بود، تصاویری است از کردستان و مردم آن سرزمین که در قاب های چوبین از هیزم نتراشیده در سال ۱۹۴۹ در گالری آپادانا به نمایش گذاشته شد. گالری "آپادانا" نخستین گالری نقاشی است که به همت حسین کاظمی، هوشنگ آجودانی و محمود جوادی پور تأسیس شد. جوادی پور در پاسخ سؤال من در این باره چنین گفت:

«اوایل سال ۱۳۲۸ بود که به فکر تأسیس و ایجاد مرکزی افتادیم که بتوانیم دوستان هنرمندان را دور هم جمع کنیم، کارهایشان را به نمایش بگذاریم، قادر باشیم به فعالیت های هنری دامنه داری دست بزنیم و اولین مرکز هنرهای تجسمی را در شهرمان به وجود آوریم. سرانجام، با کمک سومین نفر که دوست مشترکمان، امیر هوشنگ آجودانی بود، به تأسیس چنین مرکزی موفق شدیم. نامش را آپادانا (کاشانه هنری زیبا) نهادیم. آپادانا، درمهرماه سال ۱۳۲۸، با نمایشگاهی از آثار هنرمندان کشور افتتاح شد. مسئله تأمین هزینه های لازم را قبل از گشودن آپادانا به این ترتیب حل کرده بودیم: حسین از راه هنر نقاشی اش، آجودانی از حق التدریسی که با درس دادن ریاضی در چند دبیرستان جنوب شهر می گرفت و من از حقوقی که از چاپخانه دریافت می کردم. جز این منبع مالی دیگری نداشتیم و از دولت نیز کمکی دریافت نمی کردیم. در آغاز، آثار هنری هنرمندان آشنا و سپس آثار دیگران یکی پس از دیگری

به نمایش درآمد. جلسات بحث و گفتگوی هنری، سخنرانی های مرتبط با هنر، ترتیب دادیم. کلاسی برای تدریس نقاشی آماده نمودیم که حسین و من قبول کردیم در آن تدریس کنیم. با کمک دوستان توانستیم به تدریج هزاران نفر از کسانی را که با هنر بیگانه بودند، به هنر علاقمند کنیم و به «آبادانا» بکشانیم.» حسین کاظمی، از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۵۳ که به فرانسه رفت از راه چهره پردازی، که در آن استادی کم نظیر بود، و برگزاری نمایشگاه و فروش تابلوهای خود زندگی کرد. از پرتره های سفارش که بگذریم، او چهره بسیاری از بزرگان ادب و هنر ایران را نقش کرده است تا به قول خودش «شخصیت آنها را، که اغلب خاطرشان برایش عزیز بود، از خلال نقاشی هویدا کند.» کسانی که از آن ها چهره نگاری کرده عبارتند از ذبیح بهروز، صادق هدایت، محمد مقدم، محمد مسعود، ملک الشعراء بهار، علی اکبر دهخدا، بزرگ علوی، جلال آل احمد، صادق چوبک و برخی همکارانش از جمله محمود جوادی پور.

از میان کسانی که چهره آنها را طراحی کرده، به ذبیح بهروز علاقه بسیار داشت. او را استاد خود می دانست و در واقع سرسپرده او بود و چنانکه خواهیم دید، ذبیح بهروز بر اندیشه او تأثیر بسیار گذاشت. در همین دوره، کاظمی در نمایش "در راه مهر" نوشته بهروز نیز نقشی به عهده گرفت.

با محمد مقدم بسیار محشور بود، عقاید او را می پسندید و خانه او یکی از پاتق هایش به شمار می رفت. کاظمی شیفته صادق هدایت بود و به کارهایش احترام می گذاشت و برای به تصویر درآوردن چهره او اصرار می ورزید. مصطفی فرزانه در کتابش از قول کاظمی می نویسد که روزی صادق هدایت بالاخره رضایت می دهد کاظمی چهره او را ترسیم کند «به شرط آنکه تا هنگامی که روزنامه اش را می خوانده کار را به اتمام رساند. کاظمی پرتره او را به سرعت کشیده به او تقدیم می کند.» (مصطفی فرزانه، *آشنائی با صادق هدایت* ج ۱، پاریس، ۱۹۸۸، صص ۲۲۱-۲۲۰). هدایت کار او را می پسندد و از آن پس به یکدیگر نزدیک می شوند. کاظمی تابلوی دیگری نیز از او تصویر کرده که در آن هدایت به شکل یک جوکی درمیان تابلو نشسته و افکار و اندیشه های او به شکل سمبول هائی در اطرافش ترسیم شده اند. این تابلو برای نخستین بار در جلسه یادبود هدایت که در فروردین ماه ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) به دعوت مجتبی مینوی، از سوی دوستان او برگزار گردید، به تماشا گذاشته شد و در کتابی که حسن قائمیان از نوشته و نسان مونتئی (Vincent Monteil) به نام «صادق هدایت» ترجمه کرده، آمده است.

قائمیان که از دوستان بسیار نزدیک هدایت بود، در این کتاب به توضیح سمبول هائی که در این تابلو در اطراف هدایت نقش شده، می پردازد و یک یک آنها را در ارتباط با نحوه تفکر هدایت توجیه می کند.

از دیگر کسانی که کاظمی چهره آنها را طراحی کرده دوست قدیمی او محمود جوادی پور است که در باره کاظمی چنین می گوید:

«کاظمی ومن سالها در کنار هم زندگی کرده ایم. از این سالها خاطرات فراموش نشدنی زیادی در ذهنم باقی مانده است. حسین زندگی دو گانه ای داشت: زندگی بیرونی و زندگی درونی. کمتر کسی از زندگی درونی او آگاه بود. ما در سال ۱۳۲۰ باهم آشنا شدیم و این آشنائی خیلی زود به دوستی و صمیمیت تبدیل شد. حسین همه روزه به سراغ من می آمد. با هم طراحی و نقاشی می کردیم، برای هم مدل می شدیم، یا سفارشات را که از این و آن به ما داده می شد، انجام می دادیم. عصرها غالباً به کافه فردوسی سر می زدیم. دوستان هنرمند دیگرمان به ما ملحق می شدند و ساعت ها به بحث و گفتگو می پرداختیم. رویهم رفته عالم بدی نداشتیم.»

در آن دوره اغلب نقاشانی که شاگردان کمال الملک به شمار می آمدند، به سبک کلاسیک نقاشی می کردند. عده ای در سبک کلاسیک و مینیاتور باقی ماندند، و عده ای نیز، از جمله حسین کاظمی، به آنچه در ایران می آموختند قانع نبودند و می خواستند مکاتب جدید را بشناسند و با سبک های تازه آشنا شوند. در این جست و جو، حسین کاظمی هم با پول مختصری که ذخیره کرده بود در سال ۱۹۵۳ به پاریس آمد و در مدرسه هنرهای زیبای پاریس نام نویسی کرد و تا سال ۱۹۵۸، در آن ماند.

کاظمی در این دوره از نظر مالی زندگی بسیار دشواری داشت. بسیاری از اوقات در اطاق دوستان هنرمندش، در شهرک دانشجویی پاریس (cité) زندگی کرد و مدتی نیز در خیابان گه لوساک (Gay Lussac) همانند اغلب دانشجویان، اطاق محقری اجاره کرد و با کشیدن پرتره و فروش نقاشی به زحمت روزگار گذراند. از دوستان نزدیک او در این دوره می توان از فری فرزانه، فریدون هویدا، داریوش سیاسی، شکرالله خلعت بری و فرخ غفاری نام برد. فری فرزانه، که مرا در شناختن دوران زندگی کاظمی در پاریس یاری کرد، درباره حسین کاظمی چنین می گوید:

«کاظمی نقاش بود و غیر از نقاشی هیچ چیز نمی خواست. هدف و آرزویی به جز نقاش بودن نداشت. و همه زندگیش را صرف آن کرد. به نظر من این

یک خصلت بسیار پر ارزشی است. همانطور که هدایت می خواست فقط نویسنده باشد، حسین کاظمی نیز می خواست فقط نقاش بماند، و ماند.

خاطره دیگری که از این دوران به یاد مانده، شرکت کاظمی در فیلم "مپارناس ۱۹" (Montparnass-19) است که در آن کارگردان، به جای دست های ژرار فیلیپ که نقش مدیلیانی را ایفا می کرد، دست های کاظمی را برای فیلم برداری پسندید و به فری فرزانه، دستیار کارگردان که واسطه شرکت کاظمی در این فیلم بود گفت: «میان این همه نقاش، فقط این دست ها مال یک نقاش درست و حسابی است» (مجله گردون، شماره ۳۴، ۱۳۷۳)

حسین کاظمی در سال ۱۹۵۸ به تهران بازگشت و یک سال بعد، با استفاده از یک بورس تحصیلی دولت فرانسه به شهر والوریس رفت و یک دوره سرمایه‌سازی دید و به ایران بازگشت. در سال ۱۹۶۰، به ریاست هنرستان پسران تبریز منصوب شد. در تبریز نقش کاظمی، در سر و سامان بخشیدن به هنرستان بارز است. وی در همین شهر، با چند تن از همکارانش، مجله ای به نام سرو را به راه انداخت که اولین شماره آن در مهرماه ۱۳۴۰، منتشر شد. در این شماره، علاوه بر مقالاتی در زمینه "هنر و شعر در ایران" به بررسی مکاتبی بر می خوردیم که در آن زمان آنهم در شهر تبریز، بسیار تازگی داشت، از جمله دادائیسیم، کوبیسیم، فوویسیم همراه با گفتاری چند از پابلو پیکاسو.

در سال ۱۹۶۲، وی به ریاست هنرستان هنرهای زیبای پسران تهران رسید و همزمان با عنوان استادی، به تدریس نقاشی در دانشکده هنرهای تزئینی پرداخت. در اواخر سال ۱۹۵۹، پروین بهرامی را، درنمایشگاهی که در تالار عباسی برپا کرده بود، ملاقات کرد. این دوستی در سال ۱۹۶۲، به ازدواج انجامید. حاصل آن دختری است که در سال ۱۹۶۵ متولد شد، و همواره چشم و چراغ زندگی کاظمی باقی ماند. مدتی بعد، نیاز به خلوت کاظمی را برآن داشت که کارگاهی در خیابان مقصودبک اجاره کند، و ساعات غیردرسی را به نقاشی در آن بپردازد. کارگاه او عبارت بود از اطاقی بزرگ در باغچه ای مصفا که در آن باخوشروئی و لطف بسیار از دوستانی که با وقت قبلی به دیدن آثار او می آمدند، پذیرائی می کرد.

در سال ۱۹۷۰، کاظمی نیازش را به خلوت، و پرداختن به کار نقاشی، بدون دغدغه خاطر با همسرش درمیان گذاشت و پری کاظمی، که برای خلاقیت هنری همسرش بیش از هرچیز ارزش قائل بود، با رفتن او به پاریس موافقت کرد. در همان سال، کاظمی به دعوت خانه بین المللی هنرمندان، به پاریس آمد و مدت

یکسال و نیم به کار نقاشی پرداخت. می‌گویند پشت سر هر مرد موفق، باید سایه زنی را جستجو کرد. سایه حسین کاظمی، همسرش بود که تا پایان زندگی همدم، یار و مددکار او باقی ماند و همواره به کار او صمیمانه عشق ورزید.

کاظمی تا زمان انقلاب در کنار کار نقاشی به تدریس در دانشکده هنرهای تزئینی ادامه داد. شش ماه پس از انقلاب، پاک سازی شد و در تابستان ۱۹۸۰، همراه خانواده به سیل مهاجرین پیوست و به پاریس، شهر مورد علاقه اش آمد، و در آن اقامت گزید. نخست در یک هتل اطاقی اجاره کرد و در ضمن متقاضی اقامت درخانه بین‌المللی هنرمندان شد. اما شرط ورود به خانه هنرمندان، برپائی یک نمایشگاه از آثارش بود و او تابلوهایش را در تهران بجای گذاشته بود. به گفته همسرش کاظمی در آن اطاق کوچک و در مدتی کوتاه ۵۰ طرح کشید و نمایشگاهی از کارهایش درخانه بین‌المللی هنرمندان برپا کرد. در این نمایشگاه ۲۵ طراحی او به فروش رفت و خانواده کاظمی به خانه بین‌المللی هنرمندان راه یافتند، و دو سال در آن اقامت گزیدند. سپس آپارتمانی در محله پانزدهم پاریس اجاره کرد که تا پایان عمر مسکن و کلاس درس او باقی ماند.

هر روز عده ای شاگرد فرانسوی و ایرانی، در خانه و یک کارگاه خصوصی از فیض استاد بهره می‌گرفتند و او را عاشقانه دوست داشتند. کاظمی، علاوه بر تدریس به راهنمایی و کمک نقاشان جوان نیز می‌پرداخت. مهران زیرک که از جمله آنان بود درباره استاد می‌گوید:

«حسین کاظمی همیشه به ما می‌گفت: "نقاشی فقط برای نقاشی است نه برای نان درآوردن" و اضافه می‌کند: «نقاشی برای او مثل عبادت بود و بر دید و ضمیر پاک و غیرمادی در نقاشی بسیار تکیه می‌کرد. علاقه داشت در نقاشی هایش اشیائی را تصویر کند که به قول خودش، زیسته بودند، و پیامی از گذشته با خود داشتند. انسانی بود آزاده، مثل یک هنرمند واقعی.» در دیار غربت، که اغلب ایرانیان از دوری از وطن و مشکلات ناشی از آن شکایت دارند، هرگز کسی گله او را نشنید، با اینکه ریشه در ایران داشت و عشق به این سرزمین در همه آثارش نمایان است.

در سال ۱۹۹۲، در تهران نمایشگاهی از آثار کاظمی در گالری سیحون برگزار شد. در نقدی که ملکی بر این نمایشگاه نوشت چنین آمده است:

«آثاری به جا مانده از ۱۷-۱۸ سال پیش استاد حسین کاظمی از انباری بیرون کشیده و در گالری سیحون به نمایش گذارده شده. ۱۸ سال پیش چنین تابلوهائی ساخته شده است؟ ۱۷-۱۸ سال پیش و این همه مدرن؟ آن هم نقاشی

که هم اکنون ۶۸ ساله است. یعنی آن زمان از مرز ۵۰ سالگی گذشته بود؟ به خود می گوئی، ای کاش همه دانشجویان رشته هنر، و به خصوص نسل جوانی که این سال ها در گالری ها تابلوهای عجیب و غریب، بردیوار دیده اند اینجا بودند. ای کاش دانشجویان رشته‌ی هنر که در دانشکده‌ها حسرت حضور در کلاس استادی استخوان دار و صاحب نام را دارند، اینجا بودند، ای کاش نسل جوان بدانند، که چه پشتوانه ای در نقاشی و هنر مدرن در پشت سر اوست.»

کاظمی در ۶۷ سالگی دچار بیماری آرتروز گردن شد، بیماری گران باری برای یک نقاش. طی چند سال اخیر پنج بار زیر عمل جراحی رفت، ولی حتی در بیمارستان نیز، لحظه ای از کار باز نماند و با وجود درد شدیدی که همواره او را آزار می داد، مرتب طراحی می کرد و حتی پرتره طبیب معالجش را نیز به تصویر درآورد و درخانه هم چنان، به تدریس نقاشی ادامه داد. پشتکار و استقامت کم نظیر او همه دوستان و اطرافیانش را متعجب می کرد.

حسین کاظمی، بعد از ظهر روز شنبه چهارم ماه مه در پاریس چشم از جهان فرویست. او همیشه پس از شنیدن خبر فوت کسانی که دوست می داشت فقط یک جمله می گفت: "سفرش خوش"

ماهم برایش سفری خوش آرزو می کنیم. یادش گرامی باد.

**ویدا ناصحی - بهنام**

پاریس، ۱۵ نوامبر

## فهرست

سال چهاردهم، پائیز ۱۳۷۵

ویژه‌خاطره نگاری در ایران

با همکاری

احمد اشرف

۵۲۳

پیشگفتار

مقاله‌ها:

۵۲۵

احمد اشرف

تاریخ، خاطره، افسانه

۵۳۹

منصوره اتحادیه

خاطرات رجال قاجار

۵۵۹

صدرالدین الهی

یک قرن در آینه دو کتاب

۵۸۷

شاهرخ مسکوب

ملاحظات در باره خاطرات مبارزان حزب توده

۶۱۱

فرزانه میلانی

زن و حدیث نفس نویسی در ایران

۶۳۹

کتابشناسی خاطرات ایرانی

نقد و بررسی کتاب:

۶۶۹

محمدرضا قانون پرور

دانی جان ناپلئون (ترجمه دیک دیویس)

۶۷۳

فرشته کوثر

در سفر (ممشید امیرشاهی)

۶۸۲

کاوه احسانی

«مرزهای ایران امروز» (کیت مک لکلن)

۶۹۴

سید ولی‌رضا نصر

کتاب‌های تازه در باره ایران و خاور میانه

۷۰۳

ویدا ناصحی - بهنام

یاد رفتگان (حسین کاظمی)

۷۰۹

نامه‌ها و نظرها

۷۱۵

کتاب‌ها و نشریات رسیده

۷۱۹

فهرست سال چهاردهم

خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

## دانشنامه ایرانیکا

دفترهای ۴ تا ۶ از جلد هفتم منتشر شد

Fascicles 4-6, Volume VII

Fascicle 4: Deylam, John of - Divorce

Fascicle 5: Divorce - Drugs

Fascicle 6: Drugs - Ebn al-Atir

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

**MAZDA PUBLISHERS**

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805



In terms of their basic political thrust, the writers of these memoirs, preoccupied with the collective memory of the past, continue to insist that the failure of Marxist political systems was due more to the incompetence of their leaders and managers than to the inevitable consequence of the flaws of the doctrine itself. Thus, these writers, in their preoccupation with saving the collective past, and justifying their ideological faith, have avoided answering the painful questions regarding their own individual moral responsibilities in what has transpired in their tortured political lives.

### Writing Women's lives in Iran \*

Farzaneh Milani

When walls surround houses, *taqiyeh* protects faith, *ta'arof* plunges the addressee and the addresser into factual suspense, feelings get disjointed in *zaheri/batani*, when abstractions supplant concreteness, generalities replace the specific, and indirection is a common practice, autobiographies become a rare commodity in the literary arena. The rather rare attempts at autobiography found among Iranians, until recently, are the logical literary extensions of a culture that creates, expects, and values a certain separation between the inner and the outer, the private and the public.

Women who have been deliberately kept away from the arena of public life and discourse have had a still more restrained relation to public self-representation. Erased from the public scene and privatized, they were, for long, without autobiographical possibilities. Indeed, the emergence of women's autobiographies, in Iran, can be traced to no earlier than the mid-twentieth century.

However limited in number--twenty four in all--these autobiographies constitute a highly heterogeneous body of works. Although the overwhelming majority of them follow in their delineation of relationships a conventional pattern and they are ambivalent about self-exposure and self-attention, still the choice of an autobiographical format attests to the singularity of the enterprise. It bears the individual and individualized imprint of a female voice. By textualizing personal experience, by saying "I" in a written and public text, this choice shows a reverence for and fascination with the individual. It bespeaks the development of a literature of a woman-self in which woman becomes both the object and the subject of scrutiny. It testifies to a search by women for autonomy and public self-expression.

Thus, 'Alam, not only in his style of writing but in his focus, emphasis and choice of subjects and events, has often emulated those of the Qajar notable and statesman.

Nearly a century apart, each of these diaries describe, at times in graphic detail, the way western culture, civilization and technology were first hesitatingly and then passionately introduced to, and influenced, Iranian society. The entries in the first diary, at times in tones of disbelief and sarcasm draw a picture of the first fledgling steps toward modernization and westernization: the first vaccinations against small pox; the failed attempt to construct a railroad; the dispatch of a score of students to European schools and; the first sit-in by aggrieved residents of Tehran in a foreign consulate.

In 'Alam diaries one is faced with the Shah's earnest desire for full-fledged modernization of the Iranian society. This desire is reflected in 'Alam's, occasionally incredulous references to Shah's determination to make the Iranian armed forces as formidable a force in the Middle East as possible, to speed up the implementation of Iran's economic development plan by increasing the country's control over the export, sale and marketing of its oil, and to expand Iran's industrial base and invest in its human resources.

## **Memoirs of the Iranian Left**

### **Shahrokh Meskoob**

The memoirs of the prominent members of the Tudeh Party, as the single most powerful and active Marxist political organization in Iran in the 1940's and early 1950's, collectively shed some light not only on the structure and functions of the party itself, but on the internal and external political factors that had considerable impact on Iran's social and political scene. Furthermore, these memoirs tend to underline the dominant attitudes that characterize the Iranian intellectual discourse which is devoid of any agonizing reappraisals, and still marked by a palpable fascination with ideological dogma.

In terms of style, none of these memoirs contain any passages or entries dealing with their authors inner emotional experiences or personal conflicts. There is a total absence of the assertive individualistic "self." The world is still seen through the eyes of the collective "we", the "party." The vision is still parochial, seasonal and historically-specific. It is still "they" versus "us", "friends" against "enemies."

## A Survey of Notable Qajar Memoirs

Mansoureh Ettehadieh

In her analysis of the diaries written by a number of Qajar notables and princes, the author suggests that although all of them are devoid of significant references to major political events of the time, they represent an invaluable historiographical source. Clearly, not all these diaries are of the same quality or historical significance. Some are simply records of hunting trips, nightly entertainments or routine daily individual encounters. Some, particularly those published after the death of their writers, have been either poorly edited or deliberately altered or doctored. However, in the tradition-bound Iranian society of the time, where acquisition and exercise of power essentially depended on interpersonal relationships, these diaries, believes the author, do provide a more or less accurate description of the royal court and its inner workings.

The author has basically concentrated on the vacillating relationship between the Shah, Qajar princes, courtiers and various notables, family relationships colored by ever-changing patterns of alliances in the royal court, the rivalry among the royal wives and their role in perpetual political intrigues, and the sale of limited and desirable government positions as a leverage for access to political power.

These diaries further confirm, according to the author, that the Qajar shahs were never quite free to exercise their power at will. Given the disperse nature of authority and competing bases of legitimacy, they were often quite restricted in their use of naked power.

## Reflections of a Century in Two Diaries

Sadroddin Elahi

The article is a comparative review of the diaries of E'temad al-Saltaneh, one of Naser al-Din Shah's close confidants, which were written toward the end of 19th century, and those of Asadollah 'Alam, Minister of the Pahlavi court for almost a decade prior to the 1979 Islamic revolution. 'Alam was perhaps influenced, according to the author, by his extensive reading of the daily journals of E'temad al-Saltaneh which were published in 1966, the year 'Alam was appointed minister of the Court.

## Contents

*Iran Nameh*

Vol. XIV, No. 4

Fall 1996

### Special Issue On Iranian Memoirs

1

Guest Editor: Ahmad Ashraf

#### **Persian:**

Articles

Book Review

#### **English**

History, Memoir and Fiction

*Ahmad Ashraf*

A Survey of Notable Qajar Memoirs

*Mansoureh Ettehadieh*

Reflections of a Century in Two Diaries

*Sadroddin Elahi*

Memoirs of the Iranian Left

*Shahrokh Meskoob*

Writing Women's Lives in Iran

*Farzaneh Milani*